

حقیقت

دشمن را سرنگون می کنند، نه انتخاب

- موقعیت جمهوری اسلامی و ضرورت انقلاب کمونیستی

- معرفی و بررسی کتاب پوپولیسیم ایرانی

- این حادثه نیست، جنایت است

- اطلاعیه به مناسبت اول ماه می

- جهادگرایی خطرناک در کاخ سفید

- فرانسه: آیا جمهوری پابرجا خواهد ماند؟

- علم و انقلاب بخش نهم

- معرفی کتاب گزیده نوشته‌های امیر حسن پور

ارگان حزب کمونیست ایران «مارکسیست لنینیست مائوئیست»

دوره سوم. شماره ۷۹. خرداد ماه ۱۳۹۶



موقعیت جمهوری اسلامی و ضرورت انقلاب کمونیستی



اقتصاد و معیشت

بی دلیل نیست که مهم‌ترین موضوع جدال برنامه‌ها و مناظرات در انتخابات ریاست جمهوری موضوع توسعه اقتصادی و اشتغال بود. دو قطبی فقر و ثروت در ایران به ابعاد بی‌سابقه رسیده است. نیروی کار ماهر و ساده‌کار در بازار کار اخراج می‌شوند و صدها هزار نیروی آماده به کار جدید و تحصیل کرده عاطل و باطل مانده و استعدادها و عمرشان به هرز می‌رود. وجود چنین نیروی انسانی، جغرافیای بزرگ با منابع کشاورزی و صنعت از یک سو و از سوی دیگر اتلاف نیروی جوانان (با بیشترین نرخ بیکاری در میان جوانان فارغ التحصیل)، رشد بی‌سواد، تخریب محیط زیست، اعتیاد، تن‌فروشی، کودکان کار و... مگاک هولناکی را به وجود آورده است که هیچ وعده و وعیدی آن را تحمل‌پذیر نمی‌کند.

در تهران و دیگر کلان‌شهرها، قشرهایی از رفاه طبقات مرفه اروپا و آمریکای شمالی برخوردارند. برج‌هایشان را کارگران افغانستانی برق انداخته و شب‌ها زباله‌هایشان را کودکان کار بازیافت می‌کنند. در بسیاری از شهرهای کوچک و مناطق محروم از پارک‌های مجلل تهران و مشهد و اصفهان که با بودجه‌های نفتی ساخته شده‌اند، خبری نیست. پسران فارغ التحصیل کُرد برای میوه‌فروشی به کلان‌شهرها مهاجرت کرده و دختران فارغ التحصیل خانه‌نشین می‌شوند. برخی از جوانان بلوچ حتی شناسنامه ندارند که از برهوت کویر به نقاط دیگر مهاجرت کرده و زندگی بهتری را برای نسل بعدی مهیا کنند. زمین‌خواری در تهران و دیگر کلان‌شهرها توسط «سرداران» و نیروهای امنیتی و در مشهد سلطه آستان قدس بر املاک شهری، روی دیگر سکه حاشیه‌نشینی است. نزدیک به ۲۰ درصد از جمعیت تهران و یک سوم جمعیت شهر مشهد حاشیه‌نشین هستند. این مناطق سکونتگاه خانواده‌هایی است با درآمد بین ۴۰۰ تا حداکثر ۶۰۰ هزار تومان در شرایطی که خط فقر رسمی اعلام شده بیش از یک میلیون تومان است. این مناطق فاقد استانداردهای بهداشتی زندگی شهری و بسیار مساعد انتقال بیماری هستند. اکثر حاشیه‌نشینان تهران، شهرستانی‌های جویای کار و بیشترشان کارگران ساده کارخانه‌ها هستند. در این مناطق به جای مدرسه انواع و اقسام نهادهای دینی مردم را محاصره کرده‌اند و در واقع مراکز مذهبی و دینی مثل مساجد و پایگاه‌های بسیج نقش مهمی در اداره این مناطق دارند.

فقط کارگران و بیکاران و دست‌فروشان نیستند که روی تیغ بُرنده اقتصاد جمهوری اسلامی نشسته‌اند. تولیدکنندگان خرد در صنعت و کشاورزی و خدمات دچار ورشکستگی دائم هستند. این در حالی است که بیشترین شاغلین کشور، درگیر در اقتصاد خرد هستند. حال ببینیم، قشر «متوسط» گسترده‌ای که فاصله میان این فقر و برج‌های ثروت را پر کرده است در چه موقعیتی است؟ طبق محاسبات رسمی خط فقر برای هر نفر روزانه ۵ دلار محاسبه شده است و کسانی که درآمد سرانه روزانه ۱۰ دلار دارند «طبقه متوسط» خوانده می‌شوند و اکثریت مردم تهران را تشکیل می‌دهند. «انستیتو بروکینگز» که از «مرکز آمار ایران» استفاده کرده است می‌گوید: «۶۰ درصد اهالی شهری در ایران، طبقه متوسط هستند. این رقم در تهران ۸۴ درصد است.» طبق همین محاسبات در سال نخست

انتخاب مجدد حسن روحانی به ریاست جمهوری، به قدرت رسیدن ائتلافی متشکل از بقایای کارگزاران سازندگی و اصلاح‌طلبان است که مورد حمایت بخش‌هایی از نیروها و چهره‌های اصولگرا (ناطق نوری، لاریجانی، علی‌مطهری و غیره) هم قرار گرفت. هرچند اختلاف میان جناح‌های مختلف قدرت در جمهوری اسلامی حاد است اما سران این ائتلاف به علاوه خامنه‌ای به اجماع رسیدند که در چارچوب وضعیت بسیار سیال منطقه و اوضاع جهان [به ویژه انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا] و تشدید تضادهای طبقاتی-اجتماعی داخلی، این ائتلاف بهتر منافع عمومی‌شان را نمایندگی خواهد کرد. قدرت‌های امپریالیستی مختلف از راه‌های گوناگون از جمله اظهارنظرهای دولت آمریکا، انتخاب روحانی را تقویت کردند. مراکز قدرت در ایران و در رأس آن‌ها خامنه‌ای در همان حال که خواهان به صحنه آمدن حداکثری مردم بودند، گرایش‌ها و تمایلات قدرت‌های امپریالیستی را دنبال می‌کردند. انتخابات در جمهوری اسلامی همواره یک انتخاب جهانی و متأثر از تمایلات، خواسته‌ها و تضادهای میان امپریالیست‌ها بوده است. حتی به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی در سال ۵۷ توسط قدرت‌های امپریالیستی غرب تسهیل شد.

در انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری، جناح‌های مختلف حکومت سرمایه‌داران اسلام‌گرا انگشت اتهام را به سوی یکدیگر نشانه رفته و کوشیدند ورشکستگی، بی‌اعتباری و پوسیدگی نظامی که ۳۹ سال پیش تحت عنوان «انقلاب» به مردم ایران تحمیل کردند را به گردن یکدیگر بیندازند. جناح‌های مختلف حکومت همچنین یک‌بار دیگر مهارت خود در هدایت و کانالیزه کردن نارضایتی و خشم قشرهای مختلف مردم به «انتخاب میان بد و بدتر» را آزمودند. چنانکه اطلاعیه حزب ما در مورد این انتخابات نوشت: «جناح‌ها و باندهای مختلف حاکمیت همه بخشی از نظام جمهوری اسلامی و نمایندگان منافع سرمایه‌داری اسلامی در ایران هستند اما بر سر اینکه کدام یک و با چه برنامه‌ای می‌توانند به بهترین وجه حاکمیت طبقاتی‌شان را حفظ و تقویت کنند، با هم اختلاف نظر دارند. تمامی آن‌ها در حفظ و تداوم روابط سرمایه‌داری و سرکوب و ستم بر مردم، متحد و متفق‌القولند اما اختلاف بر سر چگونگی تحمیل دیکتاتوری بورژوازی یا راه‌حلی است که برای خروج از بحران‌های مختلف نظامشان پیش می‌گذارند.»

آن عوامل بنیادی که دعوا و اختلافات جناح‌ها و دار و دسته‌های مختلف جمهوری اسلامی را حاد کرده، معضلات ساختاری بسیار مهمی است که بقای جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. این معضلات در مناظره میان کاندیداهای ریاست جمهوری در سه عنوان طرح شد: (۱) اقتصاد و معیشت (۲) سیاست خارجی و (۳) حقوق شهروندی (مسئله آزادی‌های سیاسی، مسئله زنان و مسئله ملل). ضرورت حل معضلات سه‌گانه و عدم وجود یک راه‌حل ساده، تضادهای درونی جناح‌های مختلف قدرت را حادث کرده و باعث تبدیل شدن شکاف درونی به گسل بسیار مهمی در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی شده است. ترکیب این گسل‌ها بحران جمهوری اسلامی را به مرحله‌ای حادث‌تر رانده است.

ریاست جمهوری روحانی، هزینه‌های سرانه دولت در مقایسه با سال قبل، در مناطق روستایی ۱۳،۸ درصد کاهش و در مناطق شهری ۵،۴ درصد کاهش داشته است. در همان زمان، در تهران دولت برای هر نفر ۸،۵ درصد بیشتر هزینه کرد. پس از قرارداد برجام، تورم از ۳۴،۷ درصد به کمتر از ۱۰ درصد در سال ۹۵ رسید. اما کاهش تورم به معنای افزایش درآمد نیست. در سال ۹۴-۹۵ در کل کشور ۱،۳ میلیون نفر به زیر خط فقر رانده شدند. آن بخش‌هایی از مردم که با مسئله بیکاری و تهیدستی مواجه نیستند از «دزدی‌های نجومی» و «حقوق‌های نجومی» خشمگین‌اند. حتی پایه اجتماعی اسلام‌گرای این رژیم که قرار بود در سایه اخلاق و ایمان اسلامی زندگی باثباتی را تجربه کند از ورشکستگی مفرط نظام ایده آتش وحشت کرده و رشد تصاعدی اعتیاد و تن‌فروشی و ناامنی روزمره مانند تیغی در چشمانش فرو می‌رود. به یک کلام «دولت عدالت و رفاه اسلامی» به شدت در محاصره است. مسئله فقط این نیست که حباب وعده‌های «دولت تدبیر و امید» از جمله هجوم سرمایه‌های خارجی پس از برجام و ایجاد میلیون‌ها شغل، ترکیده است. بادکنک «اقتصاد اسلامی» که قرار بود نه کاپیتالیستی و نه سوسیالیستی باشد و زمینه‌ساز «تمدن جهانی اسلامی» هم ترکیده است.

در مقابل این ورشکستگی، هر یک از جناح‌ها راهکارهایی ارائه می‌دهند که در شعارهای تبلیغاتی خلاصه می‌شود. شعارهای اصول‌گرایان «مبارزه با اشرافیت» و طرح بحث دولت ۴ درصدی‌ها و ۹۶ درصدی‌ها بود و شعار روحانی تداوم تعامل با جهان، برداشتن «همه تحریم‌ها» و جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی. وعده‌های رئیسی و قالیباف مبنی بر ایجاد میلیون‌ها شغل و سه برابر کردن یارانه‌ها حتی باعث اعتراض رئیس مجلس ایران هم شد. جناح روحانی و کارشناسان آگاه به وضعیت صنعت و سرمایه‌گذاری کشور، نشان دادند که هرگز میلیون‌ها شغل از صنعت نفت یا هر صنعت دیگر ایجاد نخواهد شد. مشخصاً زنگنه وزیر نفت آب پاکی روی دست همه ریخت و اعلام کرد «صنعت نفت جای اشتغال نیست بلکه جای تولید است. صنایع پتروشیمی جزو صنایع اشتغال‌زا نیستند، بلکه جزو صنایع سرمایه‌بر هستند». به بیان دیگر افزایش ظرفیت صنایع نفت به معنای اشتغال‌زایی نخواهد بود و صنایعی که با ورود سرمایه خارجی یا سرمایه‌گذاری‌های داخلی به راه بیافتند، «سرمایه‌بر» خواهند بود و نه «کاربر».

جناح روحانی رقبایش را به پوپولیسم متهم کرد و اینکه نمی‌خواهند در ساختارهای توسعه پایدار و بلند مدت سرمایه‌گذاری کنند و فقط به دنبال توزیع بخشی از درآمد نفت به شکل یارانه میان مردم هستند. اما این واقعیت ندارد. نگاهی به فعالیت‌های اقتصادی «استان قدس رضوی» یا شهرداری تهران، ناقض این امر است و هر دوی این‌ها از قدرتمندترین مراکز مالی صنعتی، خدماتی و تجاری طبقه حاکمه ایران هستند.

نفت و راهکارهای دو جناح

سیاست نفتی یکی از موارد اختلاف مهم اقتصادی، میان کابینه روحانی و جناح مقابل است. هر دو جناح به شدت به علت سقوط قیمت نفت عصبی هستند. زیرا اقتصاد ایران اقتصاد نفت محور است و نفت پشتوانه مالی جمهوری اسلامی در بازار جهانی است. دولت ایران بدون این پشتوانه و بدون حساب‌های ارزی آنکه با درآمد نفت پر می‌شود، هیچ کالای اساسی نمی‌تواند وارد کند. جناح روحانی در دفاع از سیاست‌های نفتی‌اش، وضعیت صادرات نفتی را با دوران احمدی‌نژاد مقایسه کرده و جناح مخالف نیز قراردادهای نفتی پسا برجام کابینه روحانی (قراردادهایی که به IPS معروف است) را «استعماری» می‌خواند. چرا که نفت را «ارزان فروشی» کرده، کنترلی بر هزینه کردن درآمد نفت نداشته و به جای دریافت پول نفت، باید هر آنچه را که مراکز مالی جهان تصمیم می‌گیرند بخرند. اما واقعیت این است که هر جناحی در مدیریت رژیم جمهوری اسلامی قرار بگیرد، ناچار است به

این نوع «رابطه تولیدی» میان ایران و نظام سرمایه‌داری جهانی تن دهد. «صنعت نفت» یعنی داشتن روابط تولیدی تابع با نظام جهانی سرمایه‌داری. اقتصاد جمهوری اسلامی، بخشی لاینفک از اقتصاد جهانی است که تحت کنترل چند مرکز مالی بزرگ در کشورهای امپریالیستی قرار دارد. بنابراین باید تابع قوانین بازار جهانی، تابع نهادهای اقتصاد جهانی، تابع نوسانات آن، تابع نظام بانکی آن و... باشد.

سقوط قیمت نفت امری کوتاه مدت نیست. به گفته یکی از تحلیل‌گران نفتی «نفت به عنوان یک کالای استراتژیک مسیر افول خود را با شدت آغاز کرده است» این افول نتیجه آن است که اولاً صنعت نفت کاملاً دگرگون شده است. حضور نفت «شیل» ایالات متحده و به بازار آمدن انرژی تجدید پذیر از عوامل درازمدت این دگرگونی است. ثانیاً کلیت اقتصاد جهانی که پس از جنگ جهانی دوم بر سوخت فسیلی بنا شده است، دچار دگرگونی شده و موقعیت اقتصادی همه کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه که در تقسیم کار اقتصاد جهانی، وظیفه‌شان تولید و صدور نفت برای نظام امپریالیستی بوده، برهم خورده است. سیاست‌های نفتی جمهوری اسلامی در دوره احمدی‌نژاد هرگز نتوانست و نمی‌توانست این رابطه تولیدی را برهم زند. زیرا صنعت نفت صرفاً تولید نفت نیست، بلکه به وجود آورنده و تداوم دهنده روابط تولیدی تحت سلطه امپریالیسم در ایران است. به گونه‌ای طنزآمیز، «تحریم»‌های نفتی و بانکی آمریکا علیه ایران در واقع تحریم این روابط و تبدیل جمهوری اسلامی به «دولت یاعی» (بیرون از روابط نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهان) بود و سیاست‌های نفتی دوره احمدی‌نژاد تلاش برای ماندن در این روابط بود. سیاست‌های دوره روحانی نیز مقابله با بیرون رانده شدن اقتصاد جمهوری اسلامی از شبکه روابط اقتصادی جهانی بوده است. این دو سیاست تنها در رابطه با هدف ادغام در نظام سرمایه‌داری جهانی با یکدیگر قابل مقایسه‌اند و نه در رابطه با اینکه کدامیک «استعماری» هستند و کدام نیستند. همه جناح‌های جمهوری اسلامی، باندهای نفتی هستند و صنعت نفت و روابط منتج از آن، ملی و استعماری ندارد. نفت یعنی اقتصاد تحت سلطه امپریالیسم و بس.

علاوه بر این، صنعت نفت ایران به مدت سی سال فاقد سرمایه‌گذاری مستمر بوده است. به همین علت دولت آینده هر چقدر هم که با افزایش صادرات تولید درآمد کند، بخش بزرگی از آن باید صرف سرمایه‌گذاری مجدد در این صنعت بشود. در غیر این صورت نفت ایران قادر به رقابت در بازار جهانی نخواهد بود. این مسئله چنان جدی است که حتی عربستان شرکت آرامکو خود را به فروش گذاشته است و این در حالی است که فن‌آوری آن چند دهه پیشرفته‌تر از صنعت نفت در ایران است.

در چنین وضعی است که موضوع «قطع وابستگی به نفت» تبدیل به یکی از مناظره‌های درون هیئت حاکمه شد. البته گسترش گردشگری (توریسم) به عنوان بدیل اقتصادی که شاید بتواند وابستگی اقتصاد ایران به فروش نفت را کم کند، طرح می‌شود. اما وابستگی به صنعت نفت یک خصلت ساختاری اقتصاد ایران است که از بعد از جنگ دوم جهانی شکل گرفته و تمام روابط اقتصادی دیگر آن با اقتصاد جهانی حول آن تنیده شده است. برای توسعه گردشگری به گونه‌ای که بتواند جایگزین افول نفت شود، نیاز به وصل شدن به مراکز صنعت گردشگری در سطح بین‌المللی است و باز هم نیاز به تمرکز مالی عظیم و این تمرکز مالی باید با پشتوانه نفتی تأمین شود. علاوه بر این، در شرایطی که جمهوری اسلامی درگیر در جنگ نیابتی در سه کشور عراق، سوریه و یمن است، صنعت گردشگری به سختی می‌تواند تبدیل به یک صنعت بین‌المللی بشود. جمهوری اسلامی از فروریختن صنعت گردشگری در ترکیه شادمان بود و امید داشت جای آن را پر کند، اما فروپاشی این صنعت در ترکیه هم نتیجه کشیده شدن این کشور به جنگ سوریه بود. علاوه بر این، گردشگری در ایران با محدودیت‌های شرعی نیز روبرو است و پیشاپیش، مراکز قدرت ایدئولوژیک اعلام کرده‌اند که باید «صنعت گردشگری حلال باشد».

اقتصاد سرمایه‌داری حاکم در ایران با راهکار روحانی پیش برود یا راهکار امثال رئیسی و قالیباف همیشه میلیون‌ها بیکار و شکاف گسترش یابنده فقر-ثروت را تولید خواهد کرد و حتی قادر نخواهد بود تبدیل به یک اقتصاد سرمایه‌داری مستقل از فرمان‌های مراکز مالی حاکم بر اقتصاد جهان شود. اقتصاد ایران یک اقتصاد سرمایه‌داری و وابسته به نظام سرمایه‌داری جهانی است که تمام علائم رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور جهان سومی را نشان می‌دهد. اقتصادی است که توسعه و رونق آن شکاف طبقاتی گسترش یابنده و توسعه ناکافی‌اش فقر و محرومیت به بار می‌آورد. این دو از شاخص‌های اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم هستند. این در حالی است که جمهوری اسلامی مدعی بود «اقتصاد اسلامی»‌اش، شکاف طبقاتی و دو قطبی‌انباشت فقر در یک سو و انباشت ثروت در سوی دیگر را به وجود نخواهد آورد. اقتصاد جمهوری اسلامی، اقتصادی است که «تحریم» آن از سوی نظام جهانی سرمایه‌داری فلجش می‌کند. روحانی و حامیان‌اش از کارنامه اقتصادی چهار سال گذشته خود دفاع کردند و گفتند تولید و فروش نفت را به حد قبل از تحریم‌ها رسانده‌اند و با راه‌اندازی بهره‌برداری‌های گازی «پارس جنوبی» به اندازه قطر گاز تولید می‌کنند و با قرارداد برجام و برداشته شدن تحریم‌ها، سرمایه‌داران ایرانی و خود دولت اکنون در حال تلاش است که به نظام بانکی و مالی جهان دسترسی پیدا کند و مشکلات را حل کند. این دفاعیه و همچنین برنامه و وعده‌های اقتصادی رئیسی و دیگر کاندیداها در مورد هر جنبه از اقتصاد، بیان شاخص اصلی اقتصاد ایران است. اقتصاد ایران امروز علاوه بر اینکه تمام تضادهای رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را دارد، ساختارهای «اقتصاد اسلامی»‌اش نیز تبدیل به عوامل بحران‌زای مضاعف شده‌اند. این «اقتصاد اسلامی» چند وجه داشته است. یک وجه آن در شعاری که در ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی ثبت شد «نه شرقی، نه غربی» بود. گاهی اوقات محتوای این اقتصاد توسط اسلام‌گرایان به این شکل توضیح داده می‌شد که «نه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی». یعنی نه مدل سرمایه‌داری غرب را دنبال می‌کند و نه مدل سرمایه‌داری دولتی در شوروی سابق را. در واقعیت، اقتصاد جمهوری اسلامی همان ساختار اقتصادی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران تحت قیمومیت «اصل چهارم» امپریالیسم آمریکا شکل گرفت را ادامه داد. یعنی اقتصاد نفت/دلار محور تبدیل به اقتصاد نفت/دلار محور «اسلامی» شد. قشر جدیدی از سرمایه‌داران که با پرچم اسلام‌گرایی قدرت را گرفته بودند جای کلان سرمایه‌داران سابق را گرفتند و برای جا انداختن خود و تحمیل کردن خود به اقتصاد و سیاست جهانی، وارد تنش با امپریالیسم آمریکا و به طور کلی امپریالیست‌های غربی شدند. ادعای «ضد امپریالیستی» جمهوری اسلامی چنین محتوای طبقاتی داشت. این سرمایه‌داری اسلامی و مراکز اقتصادی آن با ویژگی‌هایی که از وضعیتش نشأت می‌گرفت، تکوین پیدا کرد. ساختار «اقتصاد اسلامی» عبارت است از کلان سرمایه‌داران انحصاری که در وجود مجموعه‌های مالی، صنعتی و تجاری بزرگ مانند «قرارگاه خاتم‌الانبیاء» و «آستان قدس» و «بنیادها» و «شهرداری‌ها»، بودجه و وزارتخانه‌های دولتی و غیره نشو و نما پیدا می‌کنند. کار اصلی دولت جمهوری اسلامی، خدمت به منافع این طبقه و ساختار قدرت اقتصادی و سیاسی آن است. تمام زیرسازیهایی و قانون‌گذاری‌ها عمدتاً برای تسهیل عملیات این کلان سرمایه‌داران اسلامی است. استفاده از ابزار نیروهای نظامی و امنیتی و زندان‌ها و دستگاه دولت برای حفاظت از قدرت سیاسی این طبقه و این «نظم» یا «نظام» یا «سیستم» است. تخصیص نزدیک به ۳۰ درصد بودجه برای نهادهای دینی با هدف بازتولید رونمای ایدئولوژیک این طبقه و بسیج جیره‌خواران آن و نابود کردن هر اندیشه سرنگونی این طبقه است. بند ناف این سرمایه‌داری اسلام‌گرا به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وصل است ولی

ایالات متحده به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان با این طبقه کلان سرمایه‌داران اسلام‌گرای حاکم در ایران سازگار نیست. ضرورت حفظ هژمونی آمریکا در منطقه‌ایجاب می‌کند حاکمیت جمهوری اسلامی را به چالش بکشد.

هدف «جذب سرمایه خارجی» که در شعارها و برنامه‌های تمام کاندیداها دور اخیر ریاست جمهوری بود نه با دستور خامنه‌ای یا خواست دولتمردان ایران بلکه با دستور مراکز مالی مستقر در نیویورک و فرانکفورت و توکیو متحقق می‌شود. تحقق آن بدون داشتن روابط سیاسی خاص و گردن نهادن به نظام اقتصادی و سیاسی تحت کنترل امپریالیست‌ها ممکن نیست. «اقتصاد مقاومتی» جمهوری اسلامی در دوران احمدی‌نژاد با راهکار بازی کردن در میان شکاف و تضاد میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی پیش رفت اما هزینه‌های نجومی سرپا نگاه داشتن این «اقتصاد مقاومتی» تأثیرات تکان دهنده تحریم را چند برابر کرد و باعث آلوده شدن بازارهای مالی و اختلاس‌ها شد. تمام قوه مقننه و قضاییه در خدمت این اقتصاد «سیاه» درآمد و در نهایت زیر فشار تحریم‌های بین‌المللی به زانو درآمد. همان‌طور که روحانی و ظریف و دیگر وزرای دولت اعلام کردند، بدون توافق «برجام» و کسب اجازه فروش نفت در بازار بین‌المللی، بدون جلب احترام کشورهای غربی و کسب اجازه روابط تجاری/بانکی، امروز تهران نیز به سرنوشت کاراکاس دچار می‌شود.

هر چند ساختار «اقتصاد اسلامی» توزیع یارانه‌های فردی و «محرومیت زدایی» نیست اما نوعی از دولت توزیع‌کننده خدمات رفاهی، وجهی از آن بوده است که در کنار سرکوب سیاسی و امنیتی، در تأمین ثبات سیاسی برای جمهوری اسلامی نقش بازی کرده است. اکثر جنبش‌های اسلام‌گرا که سرانشان از میان تحصیل‌کرده‌های شهری برخاسته‌اند، برای پایه گرفتن در میان قشرهای فقیر شهری که عمدتاً روستاییان مهاجر هستند، روش ارائه خدمات اجتماعی و وعده «محرومیت زدایی» را در پیش گرفته‌اند. میشل فوکو این مشاهده را در مورد جنبش‌های اسلام‌گرای «شیعه» می‌کند و می‌گوید، «از هزاران ناخرسندی، نفرت، بینوایی و سرخوردگی یک نیرو پدید می‌آورد». جمهوری اسلامی حتی پس از ۳۸ سال قدرت‌گیری از این روش استفاده می‌کند و همواره ورشکستگی «اقتصاد اسلامی» در محرومیت زدایی را به گردن «استکبار» و «اشراف» می‌اندازد آن هم در شرایطی که طبقه سرمایه‌داران اسلام‌گرای شکل گرفته در ایران در رانت‌خواری و دزدی و فساد در میان کشورهای جهان سوم رکورددار است.

در مناظره‌های میان کاندیداها، «یارانه» و مقدار آن یکی دیگر از موارد جدل بود. اما آنچه دعوای یارانه‌ای را دامن می‌زند آن است که این جنبه از «اقتصاد اسلامی» نیز به ضد خود بدل شده و یارانه در چارچوب پاسخ گفتن به ضرورت‌های سرمایه‌گذاری سودآور، تبدیل به عاملی منفی برای بسط سودآوری سرمایه شده است. در شرایطی که بحران اقتصادی به شکل رکود گریبان‌گیر اقتصاد ایران است، مراکز مالی بین‌المللی مرتباً برای حذف یارانه‌ها فشار خواهند آورد و دولت تحت مدیریت هر کدام از جناح‌ها به ۷۸ میلیارد تومانی که به شکل یارانه‌های مستقیم فردی یا غیرمستقیم می‌پردازد به عنوان منبع سرمایه‌گذاری یا منبع بازپرداخت بهره‌های قرض‌های بین‌المللی‌اش نگاه خواهد کرد.

اقتصاد اسلامی مراکز قدرت اقتصادی متعدد و مراکز قدرت سیاسی مختلف را به وجود آورده است که همواره در رقابت با یکدیگر برای سبقت در انباشت ثروت و قدرت سیاسی هستند. در واقع افشاگری کاندیداها ریاست جمهوری از یکدیگر در مورد اختلاس و دزدی و فساد اقتصادی به همین علت امکان‌پذیر شده است. اما نکته مهم آن است که این مراکز قدرت هر یک با یکی از قدرت‌های امپریالیستی (آمریکا، روسیه، چین و اروپا) نزدیک‌تر هستند و رقابت‌ها و سازش‌های این قدرت‌های بزرگ تبدیل به یک عامل بی‌ثباتی جدی در رابطه با اقتصاد جمهوری اسلامی شده است. در واقع سیاست جمهوری اسلامی مبنی بر «نه غربی نه شرقی» از همان ابتدا

«هم غربی هم شرقی» بوده و امروز تبدیل به یک مانع اقتصادی و سیاسی شده است.

گسل دین‌مداری و تأثیرات منفی بر توسعه اقتصادی

جمهوری اسلامی ترکیبی از حکومت شرع و حکومت مدرن سرمایه‌داری است. علاوه بر گسل اقتصادی، روبنای سیاسی و ایدئولوژیک دینی (رژیم تفوکراتیک) جمهوری اسلامی نیز یک گسل جدی است. حکومت دینی برگزاری تکیه‌ها و آئین‌های مذهبی نیست بلکه سازمان دادن روابط اجتماعی از منظر شرع است. به قول یکی از نظریه‌پردازان اسلام‌گرا (آیت‌الله میرباقری) حکومت دینی عبارت است از شرعی کردن: «تکالیف شهروندان با یکدیگر، تکالیف شهروندان با دولت و مناسبات دولت‌ها با هم». (آیت‌الله میرباقری *خردنامه شماره ۱۷۲ ضرورت، امکان و الزامات تحقق دولت اسلامی*) * رژیم اسلام‌گرا ۳۸ سال پیش از طریق سرکوب انقلاب، خود را به جامعه تحمیل کرد و با سرکوب باقی ماند. مهم‌ترین و اولین حرکت این رژیم در تحمیل دین‌مداری، فرمان حجاب اجباری خمینی و سرکوب حرکت زنان علیه این فرمان بود. تحمیل اخلاقیات شرعی و موقعیت اجتماعی سنتی زنان دیرک این حکومت شرع بوده است و اسلام‌گرایان آن را آخرین سنگر خود محسوب کرده و از کف دادن آن را برنمی‌تابند. رژیم دین‌مدار در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادینه شد و با اضافه شدن اصل «ولایت فقیه» و تصویب قوانین مجازات‌های شرعی (قصاص، سنگسار، دیه و غیره) غلیظ تر شد. طبق قانون، سنگ بنای جمهوری اسلامی مذهب شیعه است و شهروندی بر اساس جنسیت و مذهب تعریف می‌شود. رئیس‌جمهور نمی‌تواند زن یا از مذهب دیگری به جز شیعه یا بی‌دین باشد. سرکوب هنر مدرن و آزادی اندیشه و نشر و سرکوب امنیتی دانشگاه و دانشجو، نه فقط به علت شورش‌گری علیه حکومت بلکه به عنوان نهادهایی که تاریخاً سربلند کردن آن‌ها اساس دین را در جامعه متزلزل کرده است، مؤلفه مهم دیگر این شریعت‌گرایی است که در طول عمر جمهوری اسلامی در شکل تبدیل دانشگاه به صحن برگزاری نماز جمعه‌ها، ممنوعیت نشر، ممنوعیت مراسم فرهنگی غیردینی، و امروز به صورت لغو کنسرت‌ها جلوه‌گر شده است.

تغییر و تحولات عظیمی که نسبت به ۳۸ سال پیش در ترکیب طبقاتی و جمعیتی و فرهنگی کشور رخ داده این گسل را عمیق‌تر کرده است. رشد و گسترش طبقه کارگر و کارکن، زنانه شدن بازار کار، رشد طبقه میانی شهری، بالا رفتن متوسط سواد در میان نیروی آماده به کار، شهرنشینی اکثریت جمعیت کشور، شکل‌گیری حاشیه‌های شهرهای کلان، استفاده اکثریت جمعیت کشور از ماهواره و اینترنت همه از عوامل تأثیرگذار بر این روند بوده است. این گسل با رشد سرمایه‌داری و زنانه شدن بازار کار برجسته‌تر شده و موجه بودن آن در رابطه با موقعیت زنان در سطح کلان اجتماعی به شدت زیر سؤال رفته است. زنان در بازار کار و سرمایه، طرف قراردادهای کاری هستند اما حتی برای گرفتن پاسپورت و سفر خارجی باید اجازه «ولی» خود را داشته باشند. این شکاف اجتماعی ارتجاعی چنان برجسته شده که حتی در مناظره‌های میان کاندیداها تبدیل به یکی از موضوعات شد و روحانی به ممنوع‌الخروج شدن یکی از زنان ورزشکار ملی پوش توسط شوهرش، اشاره کرد.

هر دو جناحی که امروز موسوم به اصلاح‌طلب/اعتدالی و اصول‌گرا هستند در استقرار حکومت دینی و تقویت آن سهیم و شریک بودند. اما این گسل و ضرورت پاسخ‌گویی به آن و چگونگی پاسخ‌گویی به آن مرتباً هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را منشعب می‌کند. با وجود نفوذ گسترده تاریک اندیشی دینی در جامعه و در میان قشرهای گوناگون که به مقدار زیادی محصول حاکمیت ۳۸ ساله جمهوری اسلامی بوده است، اما ضرورت‌های اداره جامعه‌ای پیچیده که در حال تحول دائم و در کنش با جهان در حال تغییرات بی‌سابقه و سریع است، مرتباً این حکومت دینی را به چالش گرفته و ناهنجاری‌های آن را هرچه برجسته‌تر می‌کند. پاسخ اساسی جمهوری

اسلامی به این تضاد تاکنون تحمیل و سرکوب بوده است اما هم زمان تلاش دارد دست به «اصلاحات» قطره چکانی از بالا نیز بزند. جناح اصلاح‌طلب/اعتدالی، حامی این اصلاحات قطره چکانی است. اما نه این تغییرات حداقلی پاسخگوی این گسل خواهد بود و نه حکام اسلامی می‌توانند یا می‌خواهند از حکومت دینی خود عقب‌نشینی کنند. آن‌ها پیگیرانه برای تطبیق حکومت شرع با جهان مدرن سرمایه‌داری تلاش کرده و برای آن نظریه‌پردازی و کادر سازی دائمی می‌کنند. اسلام‌گرایان همواره گسترش فقر را «فرستی» برای شکوفایی نظام اسلامی تلقی کرده‌اند. هرچند با تبدیل شدن جنبش اسلامی به دولت اسلامی، این امر تبدیل به نقطه ضعف مهمی برایشان شده اما شعارهای مستضعف نوازی اسلامی و «رأفت اسلامی» و «دستگیری از نیازمندان» کماکان در میان قشرهای محروم پایه دارد. با توزیع یارانه یا کمک‌های نهادهای خیره و کمیته امداد و غیره از فقر و محرومیتی که نتیجه بسط و گسترش اقتصاد سرمایه‌داری‌شان است، برای ساختن پایه اجتماعی استفاده می‌کنند. حکومت و دستگاه رسمی و غیررسمی‌اش در سراسر کشور علائم و نشانه‌های حکومت دینی را به شکل آیین‌های تخطی ناپذیر اجرایی می‌کند. علاوه بر حجاب اجباری، جداسازی زن و مرد در اتوبوس‌ها و متروها، حمله به محتوای «غیر اسلامی» علوم انسانی در دانشگاه‌ها، «مدرنیزه» کردن آیین‌های اسلامی برای بادوام و معتبر کردنشان و غیره همگی از این دست فعالیت‌ها است.

ضدیت بخشی از اصول‌گرایان با «لیبرالیسم اقتصادی» صرفاً به این علت است که آن را راهگشای «لیبرالیسم فرهنگی»، «تهاجم فرهنگی» و «از بین رفتن هویت ایران اسلامی» می‌دانند و نگران‌اند «لیبرالیسم اقتصادی» دولت‌هایی مثل دولت روحانی یا خاتمی، تبدیل به «لیبرالیسم فرهنگی» شده و پایه‌های رژیم اسلام‌گرا فرو بریزد. به عنوان مثال یکی از اصول‌گرایان، اهداف جناح اصلاح‌طلب/اعتدالی را این‌گونه تعریف می‌کند: «به سمت تغییر قانون اساسی و به تعبیر خودشان به سمت تغییر نهادهای غیر دموکراتیک رفتند. می‌خواستند در قانون اساسی یکسان‌سازی ایجاد کنند و نهادهای غیر دموکراتیک را بردارند: از ولایت فقیه گرفته تا بقیه نهادها». (همان جا) اما حتی او هم گسل مورد بحث را دیده و از منظر خود به آن پاسخ می‌دهد و با پاسخ‌های جناح دیگر مرزبندی می‌کند:

«اسلامی بودن این انقلاب به چیست؟ به این است که مطالبات و انتظاراتی که مردم داشتند مطالبات اسلامی بود. مردم به دنبال تحقق حاکمیت اسلامی و گسترش بندگی خداوند متعال بودند. یعنی اگر به دنبال عدالت، امنیت، آزادی و استقلال و امثال این‌ها هم بودند، همه در چارچوب فرهنگ اسلام بود. ریشه چنین مطالباتی ایمانی است و نوع انتظارات هم ایمانی است... اما لایه‌هایی از جامعه ما طعم دنیای مدرن را چشیده است و لذات مدرن را می‌خواهد. با ادبیات مدرن و سبک زندگی مدرن مانوس است. این یعنی جامعه خالص نیست.»

و چنین نتیجه می‌گیرد که: «ما باید مدل نظم اجتماعی این مطالبه را برای دوران گذار و برای مردمی که لایه‌هایی از وجود آن‌ها درگیر تجدد است پیدا کنیم. مشکل کار ما دقیقاً همین جا است». او در نقد اصلاح‌طلبان و کارگزاران می‌گوید: «دو جریان از درون حکومت اسلامی سربلند کرده و می‌گویند در این مسیر تجدید شده‌ایم و انقلاب اسلامی نتوانسته مسیر را باز کند... خلاصه هر دو ادعان دارند نباید دنبال حکومت دینی باشیم. یکی می‌گوید مطلوب نیست و دیگری می‌گوید ظرفیت کنونی ما کافی نیست و دوران تاریخی آن فرا نرسیده است». (همان جا)

همه جناح‌های جمهوری اسلامی متوجه جواب دادن به این گسل هستند؛ بخشی مدافع اصلاحات قطره چکانی است و بخش دیگر بر این باور است که این اصلاحات اساس دستگاه ایدئولوژیک و سیاسی‌شان را تضعیف خواهد کرد. جناح‌های جمهوری اسلامی به سادگی و به صرف اینکه ورشکستگی نظام ایدئولوژیک و اجرایی‌شان عیان شده است، دست از پروژه

«تمدن اسلامی» بر نمی‌دارند. آن‌ها هیچ‌وجه حاضر نیستند قدرت سیاسی را از دست بدهند و آن را بزرگ‌ترین «موهبت الهی» می‌دانند که با اتکا به آن می‌توانند برای پیشروی به سمت جهانی کردن «تمدن اسلامی» کادر سازی و نظریه‌پردازی و تشکیلات سازی کنند.

با این وصف، هیچ کدام از جناح‌های جمهوری اسلامی در حال و هوای دفاع تعرضی از راه کارهای «اقتصاد اسلامی» نیستند. نطق‌های تکراری خامنه‌ای در مورد «اقتصاد مقاومتی» مرتباً توسط خود و اطرافیانش تعریف و بازتعریف می‌شوند. شعار «توسعه اسلامی اقتصاد» تبدیل به توسعه اقتصاد به هر طریق شده است. به بند «استقلال و خودکفایی اقتصادی» واژه‌های «جذب سرمایه‌های خارجی» و «نفوذ به بازارهای جهانی» اضافه شده است.

تبدیل شدن به «دولت متعارف» یا فرو رفتن در بحران سوریه

گسل دیگری که در ترکیب با گسل اقتصادی و گسل دین‌مداری موقعیت جمهوری اسلامی را بحرانی و پرتنش می‌کند، رابطه جمهوری اسلامی با نظام جهانی تحت سلطه امپریالیست‌ها است. جمهوری اسلامی درگیر و دار تبدیل کردن خود به یک «دولت متعارف» و پذیرفته شده از سوی قدرت‌های غربی است. اما راه ناهمواری در پیش دارد. اولاً از بازیگران مهم جنگ‌های نیابتی در منطقه پر آشوب خاورمیانه است، ثانیاً در منگنه رقابت‌های وسیع و شدت یابنده قدرت‌های امپریالیستی (آمریکا، روسیه، چین، اروپا) قرار گرفته است. این وضعیت و پاسخ به آن، نزاع میان باندهای مختلف قدرت را حاد کرده است.

یکی از موضوعات تبلیغاتی روحانی و حامیانش در جریان انتخابات، تأکید بر ضرورت تبدیل جمهوری اسلامی به یک «دولت متعارف» بود. او تأکید داشت با امضای برجام، جمهوری اسلامی از «انزوای جهانی» خارج شده و یک دولت پذیرفته شده در میان دولت‌های قدرتمند جهان شده است. کاندیداهای اصول‌گرایان (رئیس و قالیباف) نیز تلاش می‌کردند وفاداری خود به «برجام»، «صلح» و «دیپلماسی» را اعلام کنند اما معتقد بودند کسب چنین موقعیتی مدیون «ملت شهیدپرور» و نیروهای جان‌برکف سپاه پاسداران است. چیزی که مورد تأیید و توافق حسن روحانی در مناظرات هم بود. اما شرایط تبدیل شدن به «دولت متعارف» برای جمهوری اسلامی به هیچ‌وجه ساده نخواهد بود. زیرا موجودیت جمهوری اسلامی با قدرت‌نمایی سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی در منطقه خاورمیانه در هم تنیده است. چیزی که سران رژیم از آن به عنوان کسب «عمق استراتژیک» در منطقه خاورمیانه نام می‌برند. یکی از مهم‌ترین ابزار تبلیغات ایدئولوژیک جمهوری اسلامی برای تأثیرگذاری بر طبقه میانه این ادعا بود که جمهوری اسلامی توانسته مرزهای امنیتی خود را به ورای مرزهای جغرافیایی ایران ببرد. و دامن زدن به این تبلیغ شرم‌آور سپاه قدس و باور عمومی که «اگر در سوریه و عراق نجنگیم، باید در تهران و خوزستان بجنگیم».

با این وصف، کاندیداهای ریاست جمهوری در تبلیغات خود به شدت از ورود به این مقوله پرهیز کردند. در مناظره دوم در جواب به این سؤال که در صورت رئیس‌جمهور شدن، چه اقدامی در جهت «تقویت بنیه دفاعی» خواهند کرد؟ کاندیداهای هر دو جناح علناً از به میان کشیدن واژه‌هایی چون توان نظامی و موشک‌ها و دانش هسته‌ای پرهیز کردند و در جواب به این سؤال در مورد معجزات «توان فرهنگی ایران» و «دیپلماسی فرهنگی» داد سخن دادند. حتی رئیس و قالیباف به شدت تلاش کردند به صورت سیاستمدارانی «متعارف» جلوه‌گر شوند و نه سیاستمدارانی که جمهوری اسلامی را به سمت دین‌مداری غلیظ‌تر و نظامی‌گری بیشتر خواهند برد. اما در همین دوره، اتاق‌های فکر سیاست خارجی آمریکا به طرق مختلف «شروط» خود را به کاندیداها اعلام کرده‌اند. سوزان ملونی (Suzanne Maloney)، متخصص ایران در «انسیستیتی بروکینگز» (Brookings Institute) (یکی از مراکز فکر سیاست خارجی آمریکا که متمایل به حزب دموکرات است) سیاست‌های خصمانه جمهوری اسلامی علیه آمریکا و اسرائیل را به

متن قانون اساسی جمهوری اسلامی مرتبط کرده و می‌نویسد:

«خطوط اصلی سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی در قانون اساسی آن است که می‌گوید، «دفاع از حقوق کلیه مسلمین جهان» از ستون‌های رویکرد جهانی جمهوری اسلامی است... و «در چهارگوشه جهان از مبارزات عادلانه رزمندگان رهایی علیه ستمگران حمایت می‌کند». علاوه بر این جمهوری اسلامی سیاست «نه غربی نه شرقی» غیر متعهدها را اختیار کرد که در قانون اساسی تصریح شده است. رهبران ایران بلافاصله پس از انقلاب «صدور انقلاب» را آغاز کرده و برای آن نهادسازی کردند... شروع به تبلیغات و پیش برد طراحی برای راه انداختن جنبش پان‌اسلامیستی که دست آخر به درگیری‌های فرقه‌ای از سوی اهالی شیعه در کشورهای مختلف خلیج، عراق و لبنان و غیره منتهی شد. در این کشورها وجود نارضایتی در میان اهالی باعث گسترش نفوذ جمهوری اسلامی شد و رژیم ایران باد به غیب انداخته و اعلام می‌کنند که دمشق، بیروت و صنعا را کنترل می‌کنند. این اصلاً غلوآمیز نیست و در واقع مسئله بیش از این هاست.» (سوزان ملونی)

هدف نهایی آمریکا از فشارهای متعدد، متحد کردن جمهوری اسلامی با سیاست‌های منطقه‌ای‌اش است. آمریکایی‌ها به طرق مختلف اعلام کرده‌اند اگر ایران حاضر باشد به طور اساسی رویه‌اش را تغییر دهد، آن‌ها هم حاضر خواهند بود نقش ایران را به عنوان یکی از «قدرت‌های منطقه‌ای» به رسمیت بشناسد. ملونی حتی در مورد «جابه‌جایی قدرت در ایران» (منظور همین انتخابات و جانشین احتمالی «رهبان» است) نظر داده و می‌نویسد:

«اگر تهران نقش یک بازیگر سازنده بین‌المللی را بازی می‌کرد، اگر رهبری آن به قانون و نهادهای بین‌المللی احترام می‌گذاشت، جابه‌جایی در قدرت آن می‌توانست یک امر طبیعی و حتی غیر مضر باشد. اما ایران روش‌هایی را برای دست یافتن به امتیاز اتخاذ می‌کند که تخم هرج‌ومرج را می‌کارد. ایران بزرگ‌ترین قیم تروریسم دولتی است. به طیف گسترده‌ای از شبه نظامیان و افراطی‌هایی که مصمم به برهم زدن نظم منطقه‌ای هستند پول و اسلحه‌های پیشرفته و تعلیمات نظامی می‌دهد... در یمن و بحرین و غیره. و در تنگه هرمز کشتی‌های آمریکا را تهدید می‌کند. حزب‌الله لبنان را تبدیل به دولتی در همسایگی اسرائیل و در تخاصم با آن کرده است. در نقاط دیگر هم دارد این کار را انجام می‌دهد. ایران تحت لوای مقابله با داعش جنگ‌های نیابتی راه انداخته و هر جا خلأ قدرت است آن را پر می‌کند. جنگ سوریه، نیروی قدس و حزب‌الله لبنان را تبدیل به یک ارتش مزدور کرده که از افغانستان و پاکستان تا عراق جنگنده در آن دارد.» (همان‌جا)

هرچند در جریان انتخابات ریاست جمهوری، همه کاندیداها چهره «تعامل با جهان» را به خود گرفتند اما واقعیت آن است که هر جناحی در جمهوری اسلامی در رأس دولت بنشینند، اجباراً سیاست‌های گسترش و نفوذ منطقه‌ای‌اش را پیش خواهد برد و این امر منبع تنش میان ایران با آمریکا و عربستان و ترکیه خواهد بود.

تهدید و تطمیع از سیاست‌های دولت ترامپ در قبال ایران خواهد بود. تشویق و تطمیع شامل برداشتن تحریم‌های «غیرهسته‌ای» علیه ایران است و روحانی در مناظره‌ها به آن اشاره کرد. اما آمریکا هنوز روی فشار دادن گلوئی ایران از طریق تحریم اقتصادی به ویژه از طریق نفت و گاز حساب می‌کند. هرچند آمریکا می‌داند نداشتن منابع مالی موجب عقب راندن نیروهای جمهوری اسلامی در منطقه نمی‌شود اما این را نیز می‌داند که می‌تواند از طریق تحریم‌های سخت هیزم بیار آتش بحران اقتصادی و بیکاری فزاینده در داخل ایران شود. در چند سال آینده بدون رشد اقتصادی

سراسری و مناسب، حداقل ۱۰ میلیون مهاجر به سمت شهرهای بزرگ سرازیر خواهند شد. علاوه بر فشارهای اقتصادی، درگیری عمیق تر نیروهای نظامی ایران در سوریه و به درازا کشاندن آن برای تهی کردن انرژی حزب الله لبنان و سپاه قدس و نیروهای نظامی دیگر جمهوری اسلامی یکی از عناصر «منوی ترامپ برای ایران» است. برای ایران و حزب الله و ارتش اسد گرفتن سرزمین از داعش و دیگر نیروهای اسلام گرای مخالف بشار اسد و حفظ آن ممکن نیست و تلفات سنگینی را برای این نیروهای زمینی که فقط «هوایی» از سوی روسیه حمایت می شوند، در برداشته است. انداختن «مادر بمبها» بر روی افغانستان و بمباران مقر نیروی هوایی بشار اسد علامتی بودند که ترامپ برای ایران و روسیه فرستاد و اعلام خطر رویارویی نظامی مستقیم آمریکا با حامیان اصلی بشار اسد (روسیه و ایران) در سوریه بود. تفاهم نامه «آستانه» که با قیمومیت روسیه و شرکت ایران و ترکیه امضاء شد و به بشار اسد قبولانده شد، در واقع نتیجه شکستها و هزینه های سنگین انسانی و مادی است که بر سپاه قدس و ارتش اسد و حزب الله لبنان وارد شده است و برای ایران نگهداری از ارتش مزدور در سوریه که بیشتر متشکل از سربازان افغانستانی و عراقی است، مشکل تر از همیشه شده است. سیاست سنتی آمریکا با جمهوری اسلامی استفاده از ترکیب فشار و مذاکره بوده است. دولت ترامپ از سیاست ایجاد تفرقه میان جمهوری اسلامی و روسیه و هم زمان هماهنگ کردن سیاست های امنیتی و نظامی ترکیه، مصر، عربستان و اسرائیل برای پیشبرد سیاستش در قبال جمهوری اسلامی استفاده خواهد کرد.

آیا سپاه قدس قادر به بیرون آمدن از باتلاق سوریه خواهد بود یا خیر؟ این مسئله هنوز مشخص نیست. اما تأمین نفوذ منطقه ای جمهوری اسلامی بدون پیشبرد این جنگ در دفاع از بشار اسد نیز امکان ناپذیر است. از سوی دیگر بدون بسیج عمومی داخلی تأمین ماجراجویی نظامی سپاه قدس در سوریه ممکن نیست. حتی حزب الله لبنان قادر نیست اهالی شیعه جنوب لبنان را برای ادامه این جنگ بسیج کند. حتی جنگ با «داعش» برای پایه های حزب الله لبنان یا «ملت شهیدپرور ایران اسلامی» دیگر جذاب نیست. اگرچه پشت جمهوری اسلامی در سوریه به ارتش روسیه گرم است اما احتمالاً شاهد تشدید تضاد میان تهران و مسکو خواهیم بود، اگر روسیه به دنبال مجبور کردن جمهوری اسلامی به تن دادن به توافقش با آمریکا و اسرائیل باشد. (مشخصاً روسیه با اسرائیل توافق کرده است که مانع از نزدیک شدن سپاه قدس و حزب الله به بلندی های جولان شود)

ضرورت انقلاب کمونیستی و رویکرد استراتژیک

بازی انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ۱۳۹۶ فرصت مناسبی برای افشاگری علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و افشای نقش مخرب و توهم زای انتخابات در این نظام بود. متحد شدن بخش هایی از جامعه با هر کدام از جناح های حکومتی و رفتن زیر بال و پر دولت بورژوا-اسلامگراهای حاکم بر ایران، فاکتور بسیار منفی و بدی در عرصه سیاسی ایران امروز است. مدت ها است که جمهوری اسلامی و کارشناسان امنیتی و سیاسی اش به نقش انتخابات و توهم «مشارکت مردمی در سرنوشت جامعه» را دریافته اند و به طور میانگین هر دو سال یک بار از این برگ برای جلب مشروعیت و توهم آفرینی در مورد ماهیت رژیمشان استفاده می کنند. چنانکه دیدیم جمهوری اسلامی با گسل های مرگبار و تضادهای بحرانی متعددی روبرو است اما همچنین توانایی بالایی در تجدید قوای سیاسی و ایدئولوژیک خود از میان نسل های گوناگون داشته است. فقدان قطب مؤثر کمونیسم انقلابی در صحنه سیاسی جامعه، میدان را برای جولان دهی رژیم و جاده صاف کن های سیاسی، ایدئولوژیک، ادبی و نظری اش خالی گذاشته است. اغراق نیست اگر بگوییم یکی از بزرگ ترین عوامل ماندگاری جمهوری اسلامی، قتل عام کمونیست ها و نیروهای مترقی چپ و سرکوب و تبعیدشان بوده است. کشتار کمونیست ها مترادف بود با دفن واقعیت کمونیسم و تاریخ

واقعی آنچه تنها بدیل اجتماعی رهایی بخش در مقابل جمهوری اسلامی و به طور کلی نظام سرمایه داری جهانی است. تمامی جناح های دیروز و امروز جمهوری اسلامی کمر به نابودی کمونیست ها بستند تا حاملین این بدیل اجتماعی و نقشه راه رسیدن به آن را از صحنه جامعه ریشه کن کنند. رژیم ایران این نقش ارتجاعی را فقط از طریق نابودی فیزیکی کمونیست ها ایفا نکرده و در همان حال که طی چهار دهه گذشته قوای فکری و سازمانی خود را تجدید و تجهیز کرده است، آگاهانه میدان را برای نشو و نمای انواع تفکرات اصلاح طلبانه، پراگماتیستی، پست مدرن و رویزیونیستی (افکار بورژوایی در نقاب کمونیستی) باز کرده و مخالفین خود را به ورطه سازش کاری و رفرمیسم رانده است. شکست موج اول انقلاب کمونیستی و غلبه فکری ضدانقلاب و راست در سطح جهان بسیار به رژیم های ارتجاعی مانند جمهوری اسلامی در این زمینه کمک کرده است. اکثریت مردم ایران و از جمله بخش های زیادی از افرادی که در همین انتخابات اخیر به جمهوری اسلامی رأی دادند، هرگز دل خوش و نظر مساعدی نسبت به این رژیم نداشتند و ندارند اما فقدان یک قطب کمونیستی انقلابی و نفوذ و اشاعه دیدگاه های ضدانقلابی و توهم زای اصلاح طلبانه و لیبرالی راه را برای جلب و بسیج شدن آن ها در بازی انتخاباتی رژیم گشوده است.

به راه انداختن جنبشی برای انقلاب کمونیستی نه تنها ضرورت جامعه ایران است بلکه کاملاً امکان پذیر و مطلوب اکثریت مطلق مردم است. آن هم نه در آینده ای نامعلوم بلکه از همین امروز و در شرایط فعلی. مهم ترین عامل در این که خشم، نارضایتی و نفرت توده ها علیه جمهوری اسلامی تبدیل به تهاجمی بر ضد تمامیت این رژیم با هدف سرنگونی آن نمی شود، مربوط به فقدان بدیل یک انقلاب واقعی برای ایجاد نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی در میان این توده های تحت ستم و استثمار است. کمونیست ها به صورت فعال و تأثیرگذار در جامعه حضور ندارند تا افکار توده های تحت ستم و استثمار را شکل داده و نیروهای آن ها را در جنبشی با هدف انقلاب سازمان دهند.

برهم زدن این وضعیت در گروهی پیشبرد هم زمان دو وظیفه عاجل است: (۱) تبدیل کردن کمونیسم نوین و برنامه و نقشه راه حزبمان به یک نیروی مادی بزرگ و سازمان یافته مؤثر در صحنه مبارزه طبقاتی و (۲) دامن زدن به مقاومت و مبارزه رادیکال سیاسی، متحد و توده ای علیه کلیه بی عدالتی ها و مظلوم این رژیم به ویژه در میان اقشاری که روی تیغ گسل های اجتماعی مهم این جامعه نشسته اند. از میان این دو وظیفه، جهت عمده فعالیت کمونیست های انقلابی آن است که از میان کارگران، زحمتکشان، روشنفکران و زنان و جوانان هزاران کادر کمونیست آگاه به کمونیسم نوین تعلیم داده و سازمان دهند تا بدیل انقلاب سوسیالیستی تبدیل به یک نیروی مادی و یک جریان قوی در صحنه اجتماعی شود. در اوضاع کنونی که بحران چندجانبه جمهوری اسلامی موضوع «معضل چیست؟ راه حل چیست؟» و بدیل این وضعیت کدام است؟» را در سطح اجتماعی مطرح کرده است، در پیش گرفتن این رویکرد استراتژیک برای انقلاب یک عنصر تعیین کننده و حیاتی است و هرگونه انحراف از این رویکرد و وظیفه بنیادین، بسیار مضر و علیه منافع کوتاه مدت و درازمدت توده های تحت ستم و استثمار بوده و آن ها را در مقابل ترفندهای سیاسی و ایدئولوژیک طبقات حاکم و همچنین جریان های قدرتمند رفرمیست و رویزیونیست بی دفاع می گذارد. چنانچه توفان مقاومت و مبارزه سیاسی رادیکال بلند نشود، جمهوری اسلامی کاملاً با استفاده از سرکوب، با کمک گرفتن از قدرت های امپریالیستی، با ترفندهای سیاسی و ایجاد توهم های فکری وسیع حیات خود را تمدید خواهد کرد. امروزه مهم ترین عنصر ضروری برای برخاستن چنین توفانی، به میدان آوردن شمار روز افزونی از کمونیست های انقلابی است. ●

پانویس:

* <http://kheradnameh.hmg.ir/zines/172?magazineid=2734>

دشمن را سرنگون می کنند، نه انتخاب

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م) پیرامون انتخابات ریاست جمهوری ایران و تحریم آن

طبقات تحتانی جامعه خشمگین اند و جو توهمزای کارناوال‌های تبلیغاتی و بازی‌های مناظراتی، تأثیر در آن‌ها نداشته و منجر به اعتمادشان به کاندیداهای حکومت و وعده‌های آن‌ها نمی‌شود. حتی برخی ناظران در نشریات رسمی مانند روزنامه شرق، بی‌تفاوتی عمومی نسبت به این انتخابات را به روحیات مردم در انتخابات‌های اواخر دوران پهلوی مانند کردند. همین وضعیت است که سیاست‌مرا کردن خود از عملکرد ۳۸ ساله جمهوری اسلامی را تبدیل به یکی از سیاست‌های مهم جناح‌های مختلف هیئت حاکمه جمهوری اسلامی کرده است. تا آنجا که احمدی‌نژاد کاملاً خود را از همه کاندیداها و تلویحاً از فرآیند انتخابات جدا کرده و روحانی خط قرمزهایی مثل اعدام و زندان در ۳۸ سال اخیر را پیش می‌کشد و در مقابل اسنادی از پیشنهاد روحانی برای اعدام در ملأعام و در نماز جمعه‌ها رو می‌شود. انتخاب نه میان «بد و بدتر» و نه حتی «جنایتکار و جنایتکارتر» بلکه مثل همیشه میان بدترین جنایتکاران است. در جریان مناظره‌های تبلیغاتی تمام کاندیداها فقط در دو مورد توافق و اجماع عمومی داشتند: «برجام» را اجرا خواهند کرد و به هر وسیله دروازه‌ها را به روی ورود سرمایه‌های خارجی و بهره‌کشی سودآور آنان باز خواهند کرد و حضور نظامی و سیاسی ایران در سوریه و دیگر جنگ‌ها و بحران‌های خاورمیانه ادامه خواهد یافت.

رئیس‌جمهور آینده ایران هر کس باشد، در درجه اول نماینده دولت دیکتاتوری بورژوازی و حامی منافع سرمایه‌داران بزرگ، اسلام‌گرایان حاکم بر ایران و قدرت‌های امپریالیستی است که برای چهار سال سکان هدایت دستگاه سرکوبگر و استثمارکننده اکثریت مردم ایران را بر عهده خواهد گرفت. رئیس‌جمهوری آینده جمهوری اسلامی هر کس باشد، اهداف اصلی و وظایف استراتژیکش هیچ ربطی به منافع و آینده اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان، روستاییان فقیر و جوانان بی‌کار، زنان و روشنفکران و هنرمندان دگراندیش، ملل تحت ستم ساکن در ایران و مزدبگیران اقشار متوسط جامعه ندارد. وظیفه اصلی و استراتژیک او حفظ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر بهره‌کشی و سرکوب مردم، روابط تولیدی وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و تداوم حاکمیت برآمده از اسلام‌گرایی و ایدئولوژی و اخلاقیات منحط دینی است.

۳۸ سال رهبران جمهوری اسلامی ضمن اعمال سرکوب و ستم عریان علیه مردم، آن‌ها را از «دشمن» و «بدتر شدن وضع» ترسانده‌اند اما رژیم اسلامی از بدو تولدش، بدترین دشمن و نماینده همه دشمنان برون مرزی مردم ایران بوده است. رئیس‌جمهور آینده هر که باشد، تا زمانی که این دولت با روابط تولیدی و اجتماعی سرمایه‌داری و ایدئولوژی اسلام‌گرایی پابرجا است، روزی بدون تحقیر و سرکوب اکثریت مردم، بدون استثمار و فقر خردکننده، بدون تعقیب و وحشت امنیتی و در نطفه خفه کردن هر اندیشه مترقی، بدون ماجراجویی نظامی در فراسوی مرزها نخواهد گذشت. موجودیت جمهوری اسلامی و تمامی باندها و جناح‌های مختلفش با زندگی و منافع و آینده و رهایی اکثریت مطلق مردم ایران در تضاد بنیادین است. در سایه حیات دولت سرمایه‌داری اسلامی در ایران، زیستگاه مردم و محیط زیست با خطر نابودی روبرو است و دریاچه‌ها و تالاب‌ها خشک شد و جنگل‌ها و سواحل و کوهپایه‌ها به یغما خواهند رفت. دین خویان بهره‌مند از قدرت سیاسی و اقتصادی گسترده و نجومی، برای مشروعیت بخشیدن به این همه تباهی و ستم، در گوشه و کنار هر شهر و روستا و در هر کلاس و کوی و برزنی، تاریخ اندیشی دینی و جهل و خرافه را تبلیغ و ترویج می‌کنند.

کاندیداهای بازی انتخابات جمهوری اسلامی که طبق سال‌های گذشته چند چهره تأیید شده، معتمد و وفادار به حکومت بودند در جریان رقابت‌های تبلیغاتی و مناظرانشان به یکدیگر حمله کرده و گوشه‌هایی از جنایت و دزدی و رانت‌خواری خود و بستگان و نزدیکانشان را برملا کردند. اما واقعیت جنایات اقتصادی، سیاسی و امنیتی تمامی چهره‌های جمهوری اسلامی فقط هنگامی افشا و عریان خواهد شد که اسناد سی و چند سال قتل و غارت و شکنجه و اعدام از تاریخخانه‌های امنیتی‌شان خارج شده و به دست مردم بیافتد. افشاگری باندهای مختلف قدرت از یکدیگر صرفاً برای «واقعی» جلوه دادن رقابت انتخاباتی‌شان نیست. به واقع پنهان کردن پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی از دید اکثریت مردم امکان‌پذیر نیست. حکایت جنایت‌ها و دزدی‌های هر کدام از سران حکومت و نفرت از همه آن‌ها امری رایج و همگانی در جامعه است. شمار قابل توجهی از توده‌های مردم به ویژه

شرکت در انتخابات، همدستی با جنایتکاران است

به انتخابات

ترکیب نزاع‌های حاد میان جناح‌های مختلف حکومت با نفرت عمومی مردم از این رژیم، کانون اصلی قدرت و «مرکز ثقل» نظام که ولی فقیه و اطرافیان‌ش هستند را به شدت نگران کرده است. به طوری که ۹ روز مانده به انتخابات ۲۹ اردیبهشت، خامنه‌ای «تکلیف شرعی شرکت پرشور در انتخابات» را کنار گذاشت و تهدید به سرکوب امنیتی کرد و از سیلی خوردن توطئه‌چینان سخن گفت. جناح‌ها و باندهای مختلف حاکمیت همه بخشی از نظام جمهوری اسلامی و نمایندگان منافع سرمایه‌داری اسلامی در ایران هستند اما بر سر این که کدام یک و با چه برنامه‌ای می‌توانند به بهترین وجه حاکمیت طبقاتی‌شان را حفظ و تقویت کنند، با هم اختلاف نظر دارند. تمامی آن‌ها در حفظ و تداوم روابط سرمایه‌داری و سرکوب و ستم بر مردم، متحد و متفق‌القولند اما اختلاف بر سر چگونگی تحمیل دیکتاتوری بورژوازی یا راه‌حلی است که برای خروج از بحران‌های مختلف نظامشان پیش می‌گذارند. هر یک از آن‌ها به دنبال این هستند که در رأس قرار گرفته و دولت جمعی و منافع جمعی‌شان را نمایندگی کنند. اما این منافع جمعی سیاسی و اقتصادی در نتیجه از هم گسستگی نظامشان زیر فشار تضادهای حاد طبقاتی و اجتماعی درونی و زیر فشار تلاطمات کل نظام جهانی سرمایه‌داری، انسجام خود را از دست داده است. امروزه برای تمامیت جمهوری اسلامی نگه داشتن «مرکز ثقلی» که بتواند نیروهای گریز از مرکز این نظام را انسجام بخشد هرچه سخت‌تر شده است. انتخابات جاری، دعوای و افشاگری‌های دوران تبلیغات و حتی هشدار خامنه‌ای از «جامعه دو قطبی»، به وضوح این وضعیت را به نمایش می‌گذارد. نظام جمهوری اسلامی از گسل‌های مختلفی در حال شکافتن است.

درک این واقعیت یعنی بحران در درون هیئت حاکمه و فشارهای فرساینده و فزاینده داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی حکومت در پیش برد مبارزه انقلابی کمونیستی برای سرنگونی نظام و استقرار یک نظام سوسیالیستی که تنها آلترناتیو پیشرو در مقابل این رژیم است، اهمیت فوق‌العاده دارد. این وضعیت زمینه‌ها و فرصت‌های استثنایی برای بردن آگاهی کمونیستی میان مردم به ویژه آن‌ها که در چرخه فقر و محرومیت، بی‌حقوقی، تهدید و سرکوب دست و پا می‌زنند، فراهم می‌کند. همواره بخش قابل توجه ۴۰ تا ۶۰ درصد واجدین رأی شامل میلیون‌ها زن و مرد کارگر، کارمند، معلم، دانشجو، هنرمند و غیره ننگ رأی دادن به جمهوری ستم و استثمار را نمی‌پذیرد. در میان آن‌ها ظرفیت بزرگی موجود است تا برای سرنگون کردن این رژیم متشکل و متعهد شده و جلب این واقعیت شوند که منافع فوری و درازمدت اکثریت مردم ایران و حتی منطقه و جهان در سرنگونی این رژیم و استقرار نظام سوسیالیستی است. بی‌تردید این کار نیازمند فداکاری‌های عظیم است اما مهم‌تر از هر چیز نیازمند آگاهی به هدف و نقشه راه صحیح برای طی کردن این مسیر پر فراز و نشیب و پیچیده است.

سوسیالیسم رمز و راز نیست. انقلاب و نظام سوسیالیستی به معنای نابود کردن کنترل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی طبقات استثمارگر و کارگزاران آن‌ها به ویژه ارگان‌های نظامی و امنیتی به عنوان مجریان سرکوب و خشونت سازمان یافته است. به جای دولت و ارتش ارتجاعی حافظ منافع سرمایه‌داران، ساختارهای حکومتی و ارتش انقلابی که در جریان مبارزات همگانی میلیون‌ها نفر برای سرنگونی این رژیم و تحت رهبری پیشاهنگ کمونیست ایجاد می‌شوند، قدرت را به دست خواهند گرفت. پس از آن دولت سوسیالیستی گام به گام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و ثروت‌های مادی جامعه را لغو خواهد کرد و مالکیت جمعی و اشتراکی جامعه را به وجود خواهد آورد. در دولت سوسیالیستی،

آزادی و دموکراسی سیاسی به حداکثر از جمله با استفاده از فرآیندهای انتخاباتی، شکوفا خواهد شد تا به کمک آن کارگران و زحمتکشان همراه با متخصصین، دانشجویان، هنرمندان و روشنفکران بتوانند تمایزات طبقاتی و اجتماعی و افکار کهنه‌ای که این تمایزات را تولید می‌کنند را ریشه‌کن کنند. روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه بر اساسی کمونیستی و نه بر اساس سلسله مراتب طبقاتی فقیر و ثروتمند، تحصیلکرده و بی‌سواد، «مرکز» و «پیرامون»، شهر و روستا، زن و مرد، ایرانی و مهاجر و غیره پی‌ریزی و استوار خواهد شد. دولت سوسیالیستی، دولتی بی‌دین و لائیک خواهد بود و از دخالت نهادهای دینی در امور اقتصادی و اجتماعی ممانعت خواهد شد، اما دین‌داران طبق قانون، آزادی بیان و اجتماعات خواهند داشت. دولت سوسیالیستی دارای ایدئولوژی رسمی، از جمله ایدئولوژی کمونیستی و مارکسیستی نخواهد بود اما پشتیبان علم و مروج اندیشه علمی در مقابل خرافه خواهد بود. در دولت سوسیالیستی شهروندی بر اساس هیچ شکلی از باور سیاسی و ایدئولوژیک و ملیت و جنسیت تعریف نخواهد شد و همه شهروندان علاوه بر برخورداری از حقوق شهروندی مانند حق کار، رفاه، مسکن، بهداشت، آموزش، فرهنگ و هنر از امکانات دفاع قانونی در برابر تعديات دولت به حقوقشان برخوردار بوده و نهادهای جامعه مدنی ضامن حقوق مردم هستند. در نظام قضایی دولت سوسیالیستی، جرم و جرائم با آیین‌های دادرسی مترقی و غیردینی و در دادگاه‌های علنی و پروسه‌های شفاف و در حضور نهادهای مردمی و هیئت منصفه، تعیین خواهند شد. هرگز هیچ فردی به علت نشر افکار و آرای ضد دولت سوسیالیستی مجرم شناخته نخواهد شد و تحت تعقیب قرار نخواهد گرفت. دولت سوسیالیستی حق تعیین سرنوشت ملل غیر فارس تا سر حد جدایی را به رسمیت خواهد شناخت و امکانات آموزشی و مادی برای تحصیل به زبان مادری و هنر و ادبیات ملل را در اختیارشان قرار می‌دهد. همجنسگرایان و ال.جی.بی.تی‌ها از حقوق مساوی شهروندی برخوردار خواهند بود. دولت سوسیالیستی تک تک مردم زحمتکش شهر و روستا، کارگر و دانشجو، کشاورز و صنعت‌کار و غیره را توانمند خواهد کرد تا آگاهانه و شورمندانه در شراکت با یکدیگر زندگی عمومی‌شان را ساخته و امکان آن را داشته باشند که محیط زیست و طبیعت را برای نسل‌های بعدی نگهداری کنند. برخلاف اسلام‌گرایان حاکم در ایران که جنگ و کشتار مذهبی و تاریک اندیشی دینی در منطقه به راه انداخته‌اند، در جامعه آینده به جای تعصبات کور و عظمت طلبی ملی و دینی و دیگر پس‌مانده‌های جامعه طبقاتی، کارگران و زحمتکشان و همه ستم‌دیدگان جهان را به همبستگی انترناسیونالیستی و به انترناسیونالیسم پرولتری فرا خواهیم خواند تا در سراسر جهان در مقابل اقلیت طبقه سرمایه‌داران که در هر کشور و به طور کلی در جهان فعالیت اقتصادی و حیات میلیاردها انسان را کنترل می‌کنند، یک صف شوند.

انقلاب کمونیستی ضرورت عاجل بشریت امروز است. این است آن نقطه شروع و یا نقطه حرکت که کمونیست‌ها باید کار و فعالیت سیاسی و آگاه‌گرانه و تشکیلاتی خود را بر آن مبتنی کنند. از کف دادن این جهت‌گیری استراتژیک و هر گونه تزلزل و تردید در آن فقط به ولع و شهوت بدترین دشمنان کارگران و زحمتکشان و زنان و مردم تحت ستم ایران و جهان خدمت خواهد کرد. ●

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری اسلامی ایران!

زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

اردیبهشت ۱۳۹۶ / مه ۲۰۱۷

چرا «پوپولیسیم ایرانی»؟

دولت احمدی نژاد را به درستی توضیح نمی‌دهد؟

معرفی و بررسی کتاب پوپولیسیم ایرانی

رکسانا خرم‌نژاد

نام کتاب: پوپولیسیم ایرانی؛ تحلیل کیفیت حکمرانی محمود احمدی‌نژاد از منظر اقتصاد و ارتباطات سیاسی. نوشته علی

سرزعیم. تهران نشر کرگدن. ۱۳۹۵

کتاب پوپولیسیم ایرانی بلافاصله قبل از انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۶ به بازار آمد. از سوی ائتلاف حامی حسن روحانی به عنوان کتابی که نقدی «دور از غرض» از سیاست‌های اقتصادی دوره احمدی‌نژاد ارائه کرده است، تبلیغ شد و حتی گفته شد «در تاریخ ادبیات سیاسی ایران یگانه است». با خواندن کتاب متوجه می‌شویم یکی از نوشته‌های دوره کارزار انتخاباتی است در خدمت سیاست انتخاباتی جناح روحانی و برای مغلوب کردن کاندیداهای اصول‌گرایان قالیباف و رئیسی نوشته شده است. پیش فرض کتاب این است که ریشه معضلات اقتصادی کنونی جمهوری اسلامی «سیاست‌های پوپولیستی» اتخاذ شده در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد است. آقای سرزعیم کتاب را با شرح تبیین‌های تئوریک در مورد اینکه پوپولیسیم چیست و پوپولیست کیست آغاز می‌کند. مخاطب اصلی کتاب لشگری از روشنفکران طرفدار جریان اعتدال و اصلاحات هستند و کتاب یک تحلیل به ظاهر علمی و «پیچیده» و آماج سیاسی بی‌خطر برای این قشر ارائه می‌دهد تا خود را راضی کنند که می‌شود جمهوری اسلامی را اصلاح کرد و نقطه آغاز اصلاحات ریشه‌کن کردن «پوپولیسیم» است. پاسخ کتاب به این سؤال که این ریشه‌کنی چطور انجام می‌شود؟ سیاست‌های اقتصادی نتولیبرال و گوش دادن به «متخصصان» و نه مطالبات «عوام» است. تحلیل سرزعیم در مورد نتیجه انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ۹۶ این است:

این انتخابات... باخت مدل احمدی‌نژاد بود. هنر احمدی‌نژاد آن بود که موضوع انتخابات را از حوزه دموکراسی و مباحث مدرنیته یا سنت بیرون کشید و به بحث فقر و غنا وارد کرد و دوقطبی را در آن عرصه شکل داد... احمدی‌نژاد توانسته بود با وعده‌های توزیعی و باز توزیعی مردم را با خود همسو کند و انتخابات را ببرد. اصولگرایان... تصور کردند آن‌ها هم می‌توانند از همان طریق پیروز شوند. (۱)

در مقدمه کتاب، محسن رنانی جمهوری اسلامی را به دو دوره قبل و بعد از ۱۳۸۴ و به «جمهوری اسلامی هاشمی» و «جمهوری اسلامی احمدی‌نژاد» تقسیم کرده و می‌گوید: «این کتاب یکی از نادر نوشته‌های منتشر شده‌ای است که تحلیل دوران حکمرانی یکی از مقامات سیاسی ارشد را به تفصیل و با جزئیات و از دید ناظری بیرونی انجام داده است» و نتیجه می‌گیرد: «اگر جمهوری اسلامی نتواند از بحران‌هایی که پیش رو دارد به سلامت عبور کند من آن را محصول خطایی می‌دانم که نظام سیاسی ایران با برکشیدن احمدی‌نژاد مرتکب شد. اگرچه مسئولیت برآمدن احمدی‌نژاد و نظام فکری او را نمی‌توان به یک فرد و حتی به یک جناح سیاسی نسبت داد».

به یک کلام از دید آنان، عامل بحران اقتصادی در دوره احمدی‌نژاد و پس از آن، سیاست‌های «پوپولیستی» آن دوره بود. پس از پیروزی روحانی، فعالین کارزار انتخاباتی او معتقد به جستن از خطر پوپولیسیم اقتصادی بوده و پیروزی خود را مدیون ضدیت «آگاهانه» مردم با «پوپولیسیم اقتصادی»

و نگاه مثبتشان به «خصوصی‌سازی و اتکا به متخصصین و توسعه‌گری اقتصادی» تفسیر می‌کنند. البته در تصویرپردازی طرفداران روحانی از انتخابات ۹۶ اشاره‌ای به این واقعیت‌ها نیست که نزدیک به ۱۶ میلیون نفر اصلاً رأی ندادند و میلیون‌ها نفر نه از ترس «پوپولیسیم اقتصادی» بلکه از ترس تشدید سرکوب اجتماعی و امنیتی و تشدید دین و خطر «جنگ» در انتخابات شرکت کردند و به روحانی رأی دادند.

در یک سطح منظور نظریه‌پردازان و فعالین کارزار روحانی از نقد «پوپولیسیم اقتصادی»، نقد سیاست‌های یارانه‌ای احمدی‌نژاد است که در جریان کارزار انتخاباتی، تبدیل به شاه‌بیت «سیاست‌های اقتصادی» قالیباف و رئیسی شده بود. هرچند احمدی‌نژاد اعلام کرد امثال قالیباف و رئیسی در «قد و قواره» اتخاذ و اجرای سیاست‌های او نیستند، اما سیاست اقتصادی یکی از مشاجرات مهم میان جناح‌های حکومتی است. این شعار توسط ائتلاف روحانی «پوپولیسیم اقتصادی» و «اقتصاد صدقه‌ای و توزیعی» خوانده می‌شود و از سوی ائتلاف اصولگرایان «اقتصاد محرومیت‌زدایی و اشرافیت‌زدایی» نام گرفت.

عده‌ای از «تخبگان» طرفدار روحانی «پوپولیسیم» را عوام‌گویی و دست گذاشتن روی مطالبات «عوام» برای جلب رأی آن‌ها معنی می‌کنند. برخی برای توضیح «پوپولیسیم» آن را با سیاست‌های ترامپ در آمریکا و لوپن در فرانسه قیاس می‌کنند و اینکه ترامپ و لوپن علاوه بر وعده‌های غیرممکن اقتصادی به اقشار بیکار و فقیر، برای بسیج و انسجام طرفداران خود و شور دادن به آن‌ها به «بیگانه‌هراسی» نیز توسل جستند. البته این قیاس پُر بیراه نیست. زیرا اصولگرایان در این کارزار انتخاباتی، وعده‌های عجیب غریب محرومیت‌زدایی (ایجاد ۵ میلیون شغل) را با هشدار در مورد اینکه اگر روحانی پیروز شود، بی‌دینی گسترش خواهد یافت ترکیب کردند. در جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دین‌مدار «بی‌دین شدن جامعه» مترادف با «بیگانه‌هراسی» است. فراموش نباید کرد که در جمهوری اسلامی ۳۸ سال است که «محارب با خدا» اعدام می‌شود، بهاییان از حق تحصیل و فعالیت دینی و تبلیغاتی محروم‌اند، زنان نصف مردان حساب می‌شوند و جنگ با «تکفیزی‌ها» یعنی اسلام‌گرایان سنی در خاورمیانه با شعارهای «دفاع از حرم زینب» به پیش برده می‌شود. (۲)

بنابراین، شباهت‌هایی میان سیاست انتخاباتی اصولگرایان با سیاست ترامپ و لوپن وجود دارد. حتی شعارهای ضد اشرافی قالیباف/رئیس‌بیت به شکل مضحکی به شعارهای دونالد ترامپ شباهت داشت. رئیسی و قالیباف هم در حالی که مانند ترامپ در رأس شبکه بزرگی از انحصارات مالی و ساختمان و زمین نشسته‌اند، ادعای اشتغال آفرینی و وعده به زیر کشیدن اشراف از قدرت را می‌دهند. اما اگر بخواهیم کسی را در جمهوری اسلامی با ترامپ و لوپن مقایسه کنیم هیچ کس به پای خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نخواهد رسید. سیاست خمینی در کنار ژست‌های ضدیت با «اشراف» و عوام‌فریبی‌هایی در حمایت از «مستضعفین»، نهادینه کردن یک حکومت فاشیستی دینی و سرمایه‌داری اسلام‌گرا در ایران بود. حکومتی که هم سنت‌های دینی ستمگرانه (به ویژه در رابطه با فرودستی زنان و اقلیت‌های دینی و مذهبی) را احیاء و تحمیل کرد و هم این کار را با پشتوانه بسیج

«توده‌ای» یا به قول نویسنده کتاب «عوام» انجام داد. این شکل حکومتی فاشیسم دینی فقط از طریق نظریه‌پردازی نهادینه نشد بلکه سرکوب و زندان و شکنجه نقش تعیین کننده در نهادینه کردن آن داشت و این رژیم کماکان با اتکا بر سرکوب عریان و حکومت ترور و وحشت، پابرجا است.

کتاب در فصل اول سعی کرده مفهوم پوپولیسم (عوام‌گرایی) را در وجوه گوناگون سیاست و تبلیغات سیاسی، در سبک حکمرانی و مدیریت نهاد دولت، در سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌های داخلی و خارجی آن نشان دهد. به باور نویسنده احمدی‌نژاد ضد نخبگان و کارشناسان و «فرد محور» بود، «نهادهای مدنی» را از بین برد و به طور کلی پوپولیسم نگاهی منفی به نهادهای مدنی که نهادهای مدرنیته هستند دارد در حالی که نهادهای مدنی «قدرتی در کنار قدرت دولت» هستند که از طریق آن‌ها می‌توان «وارد گفتگو با اصحاب قدرت شوند». پوپولیست‌ها اعتقادی به نظام حزبی ندارند اما از احزاب برای بالا رفتن از نردبان استفاده می‌کنند. در اینجا منظور نویسنده از «نهادهای مدنی» عمدتاً سرمایه‌داران بخش خصوصی و نهادهایشان مانند «اتاق بازرگانی»ها هستند. تز نویسنده این است که زمینه شکل‌گیری پوپولیسم وجود درآمدهای رانته نفتی است زیرا با داشتن این «رانت»، لزومی نمی‌بینند که به «مردم» یعنی بخش خصوصی سرمایه‌داری تکیه کنند.

نویسنده در آسیب‌شناسی سیاست پوپولیستی ضد نخبگان و کارشناسان می‌نویسد مردم فقط می‌توانند تائید کننده یا وتو کننده اهداف اقتصادی و گاه سیاست‌های اقتصادی باشند. «اما اصولاً صلاحیتی در مورد چگونگی تحقق آن اهداف ندارند، چرا که این امور در قلمروی امور تخصصی است. شوق دیدن رضایت مردم یا اشتیاق در کسب حمایت عمومی موجب می‌شود مدیر یا سیاستمدار عوامگرا منافع بلند مدت را قربانی منافع کوتاه مدت کند». نظرات اقتصادی سرزعی را که در مناظره‌های روحانی و همچنین جهانگیری و هاشمی طباء هم پیش گذاشته می‌شد می‌توان در دوگانه‌های زیر خلاصه کرد: بخش دولتی یا بخش خصوصی؛ دولت رانته یا دولت متکی بر مالیات، صنعت یا خدمات، توزیع درآمد نفت به شکل یارانه یا سرمایه‌گذاری آن برای توسعه، کنترل قیمت کالاها و دستمزد یا آزاد گذاشتن آن‌ها.

نویسنده می‌گوید بخش خصوصی اقتصاد ضعیف است و در واقع وجود ندارد. زیرا «بخش خصوصی ایران عمدتاً پیمانکار دولتی است که با اتکا به درآمد نفت در نقش کارفرما ظاهر می‌شود... در بهترین حالت، اصلاح دولت شرط لازم توسعه است، ولی به هیچ عنوان شرط کافی نخواهد بود و در واقع رشد و توسعه بخش خصوصی شرط کافی توسعه است». (ص ۵۳) و در قسمتی دیگر می‌گوید: هاشمی رفسنجانی به دنبال ترغیب بوروکرات‌ها تصور می‌کرد افزایش سرمایه‌گذاری دولتی مشکل توسعه کشور را حل خواهد کرد، اما تجربه دو دهه اخیر نشان داد که این راهکار فایده‌ای ندارد. سید محمد خاتمی در دوره دوم ریاست جمهوری‌اش دچار این توهم بود که می‌تواند با استفاده از درآمد نفت و پرداخت وام به بنگاه‌هایی که نیروی جدید استخدام می‌کنند، مشکل اشتغال کشور را کاهش دهد و برای همین مقصود طرح بی‌حاصل و پرهزینه‌ای چون «طرح ضربتی اشتغال» را ایجاد کرد.

بحث دولتی/خصوصی دو واقعیت را می‌پوشاند. «بخش دولتی» و «بخش خصوصی» در ایران و کلیه کشورهای سرمایه‌داری از هر سایز و اندازه و قدرتی که هستند، هر دو بخش‌های سرمایه‌داری هستند. پیمانکار دولتی بودن مرز تمایز میان سرمایه‌داری دولتی و خصوصی نیست. صرفاً به معنای آن است که پیمانکار، سهمی از پروژه سرمایه‌گذاری سرمایه‌گذاران بزرگ‌تر را به دست آورده است. این سرمایه‌گذار بزرگ‌تر می‌تواند دولت باشد یا سرمایه‌گذار خصوصی. کافی است به مزایده‌های روزنامه‌هایی مثل توسعه اقتصادی نگاه کنید و ببینید که شرکت‌های خصوصی خارجی دنبال پیمانکار می‌گردند. کمپانی‌های عظیم پوشاک و وسایل ورزشی که حتماً نویسنده ما

با برندهایش آشنا هستند در کشورهایمانند بنگلادش و کامبوج و پاکستان و... خط تولیدهایشان را از طریق پیمانکاران بومی سازمان می‌دهند. اینکه «دولت با اتکا به درآمد نفت در نقش کارفرما ظاهر می‌شود» واقعیتی را فراموش می‌کند و آن اینکه کارفرمای بزرگ‌تر از دولت ایران، مراکز مالی بین‌المللی هستند. درآمد نفتی و گردش آن در اقتصاد ایران به معنای آن است که دولت ایران پیمانکار سرمایه بین‌المللی است. این پیمانکار بر اساس سیاست‌هایی که به طور مرکزی تعیین می‌شود کار می‌کند. این سیاست‌ها از طریق نهادهای رسمی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی به پیمانکار ایرانی داده می‌شوند ولی تابع کردن پیمانکار محلی عمدتاً از طریق مکانیسم «بازار جهانی» و «رقابت در بازار جهانی» متحقق می‌شود. جمهوری اسلامی در دوره احمدی‌نژاد «تحریم اقتصادی» شد یعنی نظام سرمایه‌داری جهانی این پیمانکار را معلق کرد. سیاست احمدی‌نژاد این بود که تحریم‌ها را «دور» بزند. اقتصاد جمهوری اسلامی بهای گزافی بابت این «دور زدن» پرداخت. زیرا این کار برخلاف منطق اقتصاد سرمایه‌داری ایران به عنوان یک اقتصاد تابع و تحت سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری است. این چارچوب بزرگ‌تر به هر دلیلی فراموش شود، تحلیل غلط از آب در می‌آید بنابراین چنانچه با ساز نظام بین‌المللی و روسای آن کوک نشود حتماً تضادهای ذاتی این ساختار به طور تصاعدی حدت می‌یابد.

سیاست دوره احمدی‌نژاد بازی کردن در میان شکاف‌های رقابت جویانه قدرت‌های بزرگ بود و می‌خواست بر رقابت‌های تجاری و ژئوپلیتیک تشدید یابنده میان قدرت‌های بزرگ که آن‌ها نیز می‌خواستند از فرصت برای نفوذ به بازار اقتصاد و سیاست ایران استفاده کنند تکیه کند. در واقع بزرگ‌ترین برنده سیاست‌های دوره احمدی‌نژاد قدرت‌هایی مانند چین و روسیه بودند. اما بازی در میان شکاف این قدرت‌های بزرگ محدودیت‌هایی داشت. اقتصاد ایران اقتصاد تحت سلطه‌ای است که ساختار آن در دوره هژمونی غرب (به سرکردگی آمریکا) بر بازار سرمایه‌داری جهان، ساخته و پرداخته شده است. اقتصاد ایران بعد از جنگ دوم جهانی «دلار محور» شد. ساختار اقتصاد ایران این طور شکل گرفت که برای اقتصاد جهانی نفت تولید کند، دولت درآمدهای نفتی را برای سازمان دادن دولت (دستگاه اداری و نظامی و امنیتی) و زیرسازیهای ساختمانی و آموزشی و بانکی و غیره که برای توسعه سرمایه‌های ایران و جریان یابی سرمایه‌های خارجی لازم است تخصیص دهد. در واقع «سازمان برنامه و بودجه» را مشاورین آمریکایی بنا نهادند. درآمدهای نفتی نقش پشتوانه مالی و اعتباری برای تجارت با کشورهای اروپای غربی و ژاپن و غیره شد. سرمایه‌های اروپای غربی و ژاپن در صنایع «جایگزینی واردات» و سپس «صنایع با جهت‌گیری صادراتی» سرمایه‌گذاری کردند که موجب شکل‌گیری لایه‌ای از سرمایه‌داران «بخش خصوصی» شد. هر چند ساختار اقتصادی در نتیجه شکست انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن اسلام‌گرایان در جریان مراحل مختلف گلوبالیزاسیون تغییراتی کرده است اما اساس همان است که بود. دقیقاً به علت چنین ساختاری دولت آمریکا توانست از تحریم اقتصادی خود برای تنبیه جمهوری اسلامی استفاده کند و کرد.

ایران برای مبادله با اقتصاد جهانی باید نفت تولید کند زیرا درآمدهای نفتی پشتوانه مالی و اعتباری جمهوری اسلامی برای مبادلات بین‌المللی‌اش از جمله خرید فناوری در عرصه‌های گوناگون است. نویسنده «پوپولیسم ایرانی» مزیت داشتن «ذخایر ارزی خوب» را بر داشتن استاندارد زندگی بالا، خوب می‌فهمد و می‌نویسد:

«یک کشور معمولاً به دلیل اتخاذ سیاست‌های اقتصادی سخت‌گیرانه دست کم در کوتاه مدت با رشد کم یا شرایط رکود روبه‌رو می‌شود و استاندارد زندگی در آن کاهش می‌یابد. به رغم این وضعیت، سیاست‌های اصلاحی که گاه با حمایت صندوق بین‌المللی پول صورت می‌گیرد موجب می‌شود در درازمدت کسری بودجه و کسری تراز پرداخت از بین برود و ذخیره ارزی خوبی برای دولت فراهم شود.»

یا در فصل «دولت رانتی» می‌نویسد: «درآمد واقعی حاصل از صادرات نفت و گاز در دولت احمدی‌نژاد باز هم بسیار بیشتر از دولت‌های خاتمی و هاشمی بوده است و بیان اینکه در زمان او تورم جهانی وجود داشته است، برای انکار فرصت بی‌بدیلی که او داشت، توجیه قابل قبولی نیست.» سؤال اینجا است: «فرصت» برای چه؟ حتماً جواب خواهد داد برای توسعه. سؤال اینجا است: ساختار درآمد نفت که فشرده روابط تولیدی ایران با نظام سرمایه‌داری جهانی است، چه نوع «توسعه‌ای» را اجازه می‌دهد؟ اصلاً هاشمی و خاتمی چه کاره‌اند وقتی کارفرمای بزرگ جای دیگری است؟ دولت در ایران «دولت رانت نفتی» نیست بلکه دولت سرمایه‌داران وابسته به نظام سرمایه‌داری جهانی است. حال سرمایه‌دارانی با ویژگی‌های اسلامی. این دولت خودش مجری و پیمانکار نظام سرمایه‌داری جهانی است. اقتصاد جمهوری اسلامی خودش یک کارفرمای بزرگ به نام اقتصاد سرمایه‌داری جهانی امپریالیستی دارد که تعیین کرده «امتیاز نسبی» اقتصاد ایران تولید نفت برای اقتصاد جهانی است.

بازگردیم به موضوع دولتی/خصوصی. در همه کشورهای سرمایه‌داری دولت، حافظ و نگهبان سودآوری و رونق سرمایه است. سیاست‌های کلان اقتصادی توسط دولت سرمایه‌داران اتخاذ می‌شود. طبقاً بخش‌های مختلف سرمایه‌داری که منافع متضادی دارند بر سر این سیاست‌ها با یکدیگر نزاع می‌کنند. اما چیزی به نام «بخش دولتی» در مقابل «بخش خصوصی» اساساً موجود نیست. در دوره بعد از جنگ جهانی دوم کلیه دولت‌های اروپای غربی در رشته‌هایی که سرمایه‌داران خصوصی توان ورود به آن‌ها را نداشتند سرمایه‌گذاری کردند. مانند راه‌آهن، بنادر، مترو، صنایع هسته‌ای و اسلحه‌سازی و حتی هواپیماسازی و کشتی‌سازی. اما در دهه ۱۹۹۰ با مرحله‌ای از اقتصاد جهانی که به گلوبالیزاسیون معروف شد دولت‌های اروپایی صنایع و رشته‌های تحت مالکیت خود را «خصوصی‌سازی» کردند. این خصوصی‌سازی همراه بود با «لیبرالیزاسیون» یا سیاست «تعدیل اقتصادی» که شامل از بین بردن تعرفه‌های حمایتی و از همه مهم‌تر از بین بردن قراردادهای شغلی ثابت و رواج مشاغل بی‌ثبات و بیکاری بوده است. نویسنده کتاب و هم‌فکرانش به این توهم دامن می‌زنند که گویا نزاع جناح‌ها بر سر «دولتی و خصوصی» به این ربط دارد که کدام بخش می‌تواند اشتغال و توسعه بلندمدت ایجاد کند. تنها «بخش خصوصی» در ایران که شغل ایجاد می‌کند سرمایه‌های کوچک هستند و عرصه‌هایی که سرمایه‌های کوچک می‌توانند وارد آن‌ها شوند عرصه‌هایی هستند که کلان سرمایه‌داران بخش دولتی و خصوصی وارد آن نمی‌شوند، چرا که برایشان سودآوری کافی ندارد. اما این بخش خصوصی کوچک به علت ورشکستگی نمی‌تواند دوام بیاورد. همواره زیر فشار نیازها و الزامات سرمایه‌های بزرگ است و دولت بر اساس نیازهای سرمایه‌های بزرگ سیاست‌گذاری می‌کند. امروزه نزاع میان جناح‌های حکومت بر سر تغییر ساختار سرمایه‌های کلان در ایران و شکل‌گیری لایه‌های جدیدی از سرمایه‌داران در رشته‌های جدیدی است که به راه خواهد افتاد.

مخالفت با «دولت بزرگ» از مباحث مورد علاقه سیاست‌گذاران اقتصادهای سرمایه‌داری است. منظور اصلی از کوچک کردن دولت و به قول روحانی «امور را به دست مردم دادن» یعنی هرچه بیشتر از خدمات رفاهی دولتی زدن و خصوصی‌سازی بهداشت و آموزش و پرورش، راه‌آهن و غیره. کار دولت حفاظت و نگهبانی از منافع طبقه سرمایه‌دار است. سیاست‌های دولت، خدمت به وضعیت کلی سرمایه است و مشخصاً منافع کلان سرمایه‌داران را حفاظت می‌کند. دولت گاه سیاست‌هایی را مناسب کلیت سرمایه‌داری می‌داند و در پیش می‌گیرد که موجب «بزرگ شدن دولت» می‌شود و گاه برعکس. همان‌طور که در بالا گفته شد «سازمان برنامه و بودجه» که پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط آمریکایی‌ها در ایران بنا نهاده شد، یک دولت بزرگ و دخیل در هر رشته‌ای را به وجود آورد.

تو آقای سرزعیم این است که زیربنای پوپولیسم احمدی‌نژاد، دولت رانتی

است. و می‌نویسد: «دولت‌های رانتی دولت‌هایی‌اند که به نوعی از رانت دسترسی دارند. این رانت معمولاً درآمد هنگفت ناشی از صادرات منابع طبیعی نظیر نفت، گاز، الماس و طلاست. این درآمد شدید موجب می‌شود دولت برای تأمین مالی خود نه تنها به جامعه وابسته نباشد، که جامعه را به خود وابسته کند.» اما منظور نویسنده از «جامعه» کیست؟ به نظر می‌آید منظور سرمایه‌داران غیردولتی یا خصوصی هستند که به اعتقاد آقای سرزعیم و کسان دیگری که معتقد به تحلیل «دولت رانتی» هستند، اگر بخش خصوصی قوی باشد و درآمد دولت هم به مالیات گرفتن از آنان وابسته باشد، آنگاه دولت خودکامه نخواهد شد. در گذشته نیز کسانی استبداد رژیم شاه را به رانت نفتی نسبت می‌دادند. هیچ دولت سرمایه‌داری بی‌نیاز از جامعه (به معنای اقشار و طبقات کارگر و کارکن) نیست و به همین جهت باید از طریق سرکوب و همچنین «سیاست» آنان را کنترل کند. دولت زمانی که نتواند این طبقات تحت ستم و استثمار را برای نیاز خود کنترل کند، دچار بحران موجودیت و بود و نبود می‌شود. کافی است نگاهی به اعتصاب کارگران و کارمندان نفت در دوره رژیم شاه بیندازیم که ضربه مهلکی بر آن زد. یکی از تکنوکرات‌های نفتی رژیم جمهوری اسلامی تذکر درستی می‌دهد و می‌گوید: «انگار نفت همین‌طوری از دل زمین بالا می‌آید. انگار روی هر دکل و سر هر کارخانه نمک‌زدایی، توی گرمای ۶۰ درجه آدم کار نمی‌کند و تولید صورت نمی‌گیرد...» (۳)

درک تحلیل‌گران اقتصادی «رانتی» دقیقاً این است که ارزش نفت و طلا و الماس «ذاتی و خدا دادی» است. از این نظر، تفکر اقتصاد سیاسی‌شان در حد اقتصاد سیاسی فیزیوکرات‌های قرن ۱۸ است. در حالی که ارزش همه محصولات کانی وابسته به مقدار کار اجتماعاً لازمی است که توسط کارگران برای استخراج آن‌ها انجام می‌گیرد. کار کارگر تعیین‌کننده ارزش آن‌ها است: کار در شکل زنده آن یا در شکل مرده در وجود ماشین‌آلات و فن‌آوری‌ها. درآمد «رانتی» وابسته به انجام کار است. تولید نفت برای نظام جهانی یعنی تولید ارزش اضافه برای آن و بخشی از این ارزش اضافه برای بسط و گسترش بیشتر به شکل درآمدهای نفتی به اقتصاد ایران باز می‌گردد.

سرزعیم جلوتر رفته و در همان بخش «دولت رانتی» تفسیر «رانتی» از سفرهای استانی احمدی‌نژاد صحبت می‌کند و معتقد است یک علت مهم این سفرها آن بود که «بستری برای توزیع درآمد نفت فراهم می‌کرد» و می‌گوید احمدی‌نژاد در «تبلیغ‌های خود نیز بیش از آنکه بر تولید ثروت در کشور تأکید کند، بر توزیع پول نفت تأکید کرده است». واقعیتی که نباید فراموش شود و اتفاقاً نویسنده نیز به آن اشاره کرده است این است که احمدی‌نژاد اولین رئیس‌جمهوری بود که رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول را به طور کامل عملی کرد و یارانه‌ها را از روی بسیاری از کالاهای اساسی برداشت. احمدی‌نژاد بابت اینکه دیگر روسای جمهور «جرات» دست زدن به این «تعدیل اقتصادی» را نداشتند پُر هم داده است. در واقع میان دولتمردان اصلاح‌طلب/اعتدالی و اصولگرا اختلاف چندانی در رابطه با «هدفمندی یارانه‌ها» و «تعدیل اقتصادی» و دیگر سیاست‌های اقتصادی کلان مورد نظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نبوده است. یکی از مهم‌ترین اختلاف جناح‌ها حول این مسئله بود که این «تعدیل»‌ها که موجب جابه‌جایی‌های بزرگ اقتصادی خواهند شد، چگونه اجرا شوند تا موجب شورش‌های نان و بنزین و غیره نشود. توزیع پوپولیستی و شعارهای پوپولیستی احمدی‌نژاد سیاستی بود برای خنثی کردن احتمال شورش‌های نان. بخشی از سیاست‌های وی، سیاست‌های اجتماعی محافظه‌کارانه و اشاعه تاریک‌اندیشی دینی بود. یکی از وعده‌های احمدی‌نژاد داشتن نقشه راه برای «ظهور مهدی» بود و برای آن بیشتر بر اهمیت «چاه جمکران» تأکید کرد.

سرزعیم به اختصار به استفاده احمدی‌نژاد از گفتمان اسلام‌گرایی و موضوع «ظهور» امام دوازدهم شیعیان پرداخته است. یکم در جایی که

می‌خواهد رابطه میان احمدی‌نژاد و روحانیت را تعریف کند به این مسئله می‌پردازد. وی معتقد است احمدی‌نژاد در عین حال که می‌خواست حمایت روحانیون را جلب کند اما مواظب بود این پیام را منتقل نکند که به آنان نیاز دارد. «او این خواست نامتعادل را به این شکل دنبال کرد که با تأکید خاص و غیرمتعارف روی مفاهیم مذهبی، مانند انتظار ظهور امام زمان و عدالت، روحانیان را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد تا ناگزیر شوند از او حمایت کنند.» (ص ۲۱۱-۲۱۲) البته احمدی‌نژاد گفتمان «ظهور» را غلیظ‌تر کرد و چاه جمرکان را حتی مدرنیزه کرد و گفت پیامک هم می‌توان به امام زمان فرستاد! اما تفسیر سرزعییم از این کارزار ایدئولوژیک و منحصر کردن آن به احمدی‌نژاد تعریف واقعیت جایگاه نهادهای اسلام‌گرایی در نظام جمهوری اسلامی است. احمدی‌نژاد اسلام‌گرا است و شعارهای عدالت او باید در ترکیب با اسلام‌گرایی پیش می‌رفت و این صرفاً مانوری در روابطش با روحانیت نبود. بلکه مربوط به رابطه کلیت این نظام و رژیم تئوکراسی با توده‌های مردم تحت حاکمیت آن بود. اختلاف جناح‌های دیگر از جمله اصلاح‌طلبان و میرحسین موسوی و زهرا رهنورد، با او در این عرصه صرفاً اختلافی سلیقه‌ای است. هرگز نباید فراموش کرد که در دوران ریاست جمهوری موسوی و با شرکت فعال رهنورد قوانین شرع شیعه در عرصه اخلاقیات و زنان و مجازات اسلامی برای خاطیان اخلاق اسلامی تبدیل به قانون شده و اجرا شد.

دوم در فصل ششم تحت عنوان «سیاست خارجی در دوره نخست ریاست جمهوری» نیز مؤلفه اسلام‌گرایی سیاست خارجی احمدی‌نژاد را این طور توضیح می‌دهد: «او ریشه بی‌عدالتی جهانی را تفکرات ایدئولوژیک منحرف می‌پنداشت و برای همین در سخنرانی‌های رسمی مبانی کلامی و جهان‌بینی اسلام را به شکل نظری عرضه می‌کرد.» (ص ۱۸۱) به طور نمونه به سخنرانی او در «دیدار با نخبگان کویت» در ۳۰ مهر ۹۱ اشاره می‌کند که گفته است «خدا امام (عج) را برای شیعیان یا مسلمانان خلق نکرده است... برای همه بشریت است» و غیره. این کار احمدی‌نژاد نیز مبتنی بر اصول بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است و در واقع در قانون اساسی جمهوری اسلامی صدور گفتمان شیعه بخشی اساسی از سیاست خارجی آن تعریف شده است. ولی نویسنده وانمود می‌کند که این‌ها شاخص‌های «پوپولیسم احمدی‌نژاد» بوده است. در حالی که احمدی‌نژاد اصول اسلام‌گرایی یک رژیم تئوکراتیک را اجرایی می‌کرد و طبعاً با ویژگی‌های خودش.

نویسنده تحلیل‌های اقتصادی دیگری هم ارائه می‌دهد که پرداختن به آن‌ها در مجال این نوشته نیست. به طور مثال می‌گوید «نکته اسفبارتر این است که با تضعیف صادرات و انتقال سرمایه از بخش صنعت به بخش خدمات و خانه‌سازی، قدرت رقابت خارجی اقتصاد نیز کاهش می‌یابد و چون توسعه صنعتی معمولاً زمینه‌ساز بلند مدت اقتصاد است، اقتصاد از روند رشد بلند مدت خود نیز عقب می‌افتد.» (ص ۲۲) در مورد «خدمات» باید گفت بخش خدمات و خانه‌سازی جزئی از ساختار سرمایه‌داری هستند و امروزه حتی در اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته مانند ایالات متحده بخش عمده توسعه اقتصادی داخلی و اشتغال‌زایی را در بر می‌گیرد. در مورد «توسعه صنعتی» و «رشد بلند مدت اقتصادی» باید یادآوری کرد که سرمایه‌داری در کار تولید سود است و نه «توسعه» و ایجاد «اشتغال». سخنان مؤسس و صاحب خودروسازی فورد را نباید فراموش کرد که گفت: «ما در بیزنس تولید خودرو نیستیم، ما در بیزنس تولید سود هستیم.» مشخصه مرحله‌ای از سرمایه‌داری که به گلوبالیزاسیون معروف شده است، «توسعه درازمدت» نیست بلکه سرمایه‌داری انگلی و کازینویی است.

آقای سرزعییم در انتقاد دیگری می‌گوید «قیمت‌گذاری بیشتر محصولات صنعتی از سوی وزارت صنایع سیاستی است که در زمان احمدی‌نژاد نیز به شدت اعمال شد و این امر یکی از عواملی بود که در کنار اثرات نرخ ارز، افت صنعت را در ایران رقم زد». در اینجا نیز بی‌توجهی یا بی‌اطلاع به ساختار صنعت در ایران و وابستگی آن به افت و خیزها و نیازهای اقتصاد جهانی

حکمی داده است که شاید فقط بخشی از واقعیت باشد. توسعه صنعت و کشاورزی در ایران همواره تابعی از تقسیم کار جهانی آن به عنوان تولید کننده نفت برای اقتصاد جهانی بوده است. تمام استانداردها و معیارهای بهره‌وری از طریق این رابطه که بخشی از رابطه تولیدی حاکم در ایران است به کل اقتصاد ایران وارد می‌شود و فرآیندهای اقتصادی دیگری را نیز تابع معیارها و شاخص‌های بازار جهانی می‌کند. بنابراین در اقتصاد ایران همواره یک عقب‌ماندگی مزمن در صنعت و کشاورزی وجود دارد و خدمات و فعالیت‌های ساختمانی همواره سودآورتر از صنعت و کشاورزی هستند. سرمایه‌دار در کار تولید سود است و نه برآوردن نیازهای عمومی مردم و توسعه موزون اقتصاد و کارآفرینی. به همین علت سرمایه‌اش را جایی می‌برد که بتواند بر آن بیفزاید. در این چارچوب عوامل دیگری هم هستند که موجب افت صنعت شده است. مثلاً تحریم‌ها نقش مهمی داشتند. در دوره تحریم بسیاری از صنایع قادر به تهیه نهاده‌های خود از بازار جهانی نبودند. علاوه بر این امکان نوسازی ابزار و فناوری وجود نداشت و در چارچوب دگرگونی سریع فن‌آوری‌ها که معیارهای بهره‌وری را به سرعت عوض می‌کنند، صنایع ایران «کهنه» محسوب می‌شوند. سرمایه‌های این صنایع در اولین فرصت به نقاطی و فعالیت‌هایی روان می‌شوند که حداکثر سود را به دست آورد.

از نظر نویسنده کتاب پوپولیسم ایرانی یکی دیگر از شاخص‌های «پوپولیسم»، فرد محوری حاکم و ضدیتش با «متخصصین» است و به اعتقاد وی اتکا نکردن احمدی‌نژاد به متخصصین موجب اتخاذ سیاست‌های فاجعه‌بار برای اقتصاد شد. اما باید گفت متخصصین ورای ساختار اقتصادی نمی‌توانند کاری کنند. «متخصص» بودن در نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم یعنی موانع راه تداوم آن را برطرف کردن و عملکرد آن را تسهیل کردن. متخصص اقتصادی در ایران یعنی کسی که بتواند مرتباً اقتصاد ایران را با طول موج اقتصاد سرمایه‌داری جهانی تنظیم کند. با توجه به اینکه احمدی‌نژاد با رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اقتصاد را هدایت می‌کرد نمی‌توان گفت که به متخصصین اتکا نمی‌کرد! در زمینه کوچک کردن افق انتظارات و منحرف کردن توده‌های مردم نیز به متخصصین دینی و «صدا و سیما» و تئوریسین‌هایی که افکار را معوج و سطحی می‌کنند تکیه می‌کرد. جناح مقابل هم از این تخصص‌ها به اندازه کافی استفاده می‌کند.

سرزعییم در رابطه با دولت می‌گوید: «دولت مدرن ابداع کشورهای توسعه یافته است و ما برای اداره بهتر این موجود پیچیده نیازمند فراگیری تخصص‌های مربوط از مبدعان این پدیده‌ایم». اولاً یکی از سنگ بناهای شکل‌گیری دولت مدرن یا دولت سرمایه‌داری جدایی دین از دولت بود. زیرا دین و دستگاه دینی روابط اقتصادی و اجتماعی فتوالتی را نمایندگی می‌کرد که مانعی در مقابل رشد سرمایه‌داری بود. همان‌طور که گفتیم از شاخص‌های سیاست احمدی‌نژاد اشاعه تاریک‌اندیشی دینی حول «ظهور» بود و در مجامع بین‌المللی نیز سران کشورهای دیگر را به آن دعوت می‌کرد. چاه جمرکان میعادگاه بسیاری از متخصصین و مهندسیین و پزشکان جمهوری اسلامی بود و فقط قطب جاذبه‌ای برای محرومین مستأصل نبود. ثانیاً احیای دینی و استوار کردن نظم اجتماعی بر اساس احیای سنت‌ها (در مرکز آن‌ها احیای خانواده سنتی و نقش سنتی زن) فقط مختص به جمهوری اسلامی نیست. مشخصاً در آمریکای ترامپ و روسیه پوتین ادغام سنت‌های دینی و روابط سنتی پدرسالاری به عنوان مؤلفه‌ای از ایجاد امنیت برای توسعه سودآور سرمایه‌داری کازینویی و انگلی در پیش گرفته شده است. (۴) این «راه کارها» انحراف از عملکرد نرمال سرمایه‌داری نیست. همان‌طور که رژیم فاشیستی را نمی‌توان با دولت مدرن مانع‌الجمع دانست. صرفاً شکلی است که در دوره‌های بحرانی دولت دیکتاتوری طبقات سرمایه‌دار به خود می‌گیرد و جایگزین رژیم دموکراسی بورژوازی می‌شود. در کشورهای تحت سلطه (مانند ایران، ترکیه، مصر و...) هم دولت‌های مدرن حاکم هستند. اما شکل اداره این دولت‌ها با شکل اداره دولت‌ها در کشورهای

توسعه یافته سرمایه‌داری (اروپا، آمریکا، ژاپن، روسیه...) متفاوت است. زیرا در این کشورها، فوق‌استثمار و بی‌حقوقی سیاسی مفرطی جریان دارد که برای سودآوری سرمایه‌داری اهمیت ویژه‌ای دارد. ولی مرتباً به شورش‌های کارگران و زحمتکشان منجر می‌شود و دولت مدرن را ملزم می‌کند که شکل‌های سرکوب و استبداد نظامی و دینی عریان‌تری را به خود بگیرد و در ساختار حاکمیت خودش مرکزیت مادام‌العمر مانند رئیس‌جمهور مادام‌العمر و ولایت فقیه ایجاد کند.

مسئله اینجا است که خود دولت مدرن و زیربنای اقتصادی آن یعنی سرمایه‌داری معضل جامعه بشری است. دست‌اندازی دولت‌های مدرن سرمایه‌داری به احیای دینی و سنتی یکی دیگر از نشانه‌هایی است که زمان دولت مدرن و زیربنای اقتصادی سرمایه‌داری‌اش به سر رسیده است و باید سرنگون شود. «متخصصین» فقط می‌توانند بر عمر آن بیفزایند و جامعه بشری را دچار فرسودگی و روان‌پریشی کنند. تضاد اساسی که در زیربنای وضعیت بحران سرمایه‌داری و ساختارهای دولتی آن است، تضاد میان این واقعیت است که از یک سو بشریت در همه سطوح و عرصه‌ها به شکل اجتماعی در حال تولید نیازهای خود است ولی از سوی دیگر، این فعالیت اجتماعی و محصول آن توسط قشر اقلیتی کنترل و تصاحب می‌شود. در مارکسیسم این تضاد به شکل «تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی» بیان می‌شود. از مالکیت خصوصی نباید درک و تصورات محدود داشت که گویی این یا آن فرد سرمایه‌دار صاحب کارخانه است. کنترل خصوصی ثروت‌های اجتماعاً تولید شده را می‌توان در وجود نهادهای مالی بین‌المللی، دولت‌ها، بنگاه‌های سرمایه‌داری مانند آستان قدس رضوی و قرارگاه امیرالمؤمنین و صندوق بین‌المللی پول و حتی احزاب مدعی «کمونیسم» در شوروی پس از ۱۹۵۶، چین امروز و کره شمالی و غیره دید.

معضل اساسی جامعه بشری از جمله جامعه ایران و اقتصاد آن اینجا است و نه «پوپولیسم» و «دولت رانتی». تئوری پردازی‌های ذهنی‌گرایانه و ابزارگرایانه «تخبگان» فکری فقط به درد طبقات حاکم می‌خورد و تسلی‌بخش قشر میانه‌ه‌راسان از تغییر انقلابی است.

نویسنده ادعا می‌کند با دیدی گسترده به سیاست عوام‌گرایانه احمدی‌نژاد نگاه کرده است. اما کلیت کارکرد نظام اقتصادی جمهوری اسلامی را به دوره احمدی‌نژاد و آن هم به یک جنبه از سیاست اقتصادی وی یعنی عوام‌گرایی به شکل «توزیع یارانه نقدی» تقلیل داده است. گویی معضلات اقتصادی هیچ ربطی به ساختار اقتصاد سرمایه‌داری ندارد. بدون دیدن بستر بزرگ‌تری که اقتصاد ایران در تمام دوره ۳۸ سال جمهوری اسلامی و حتی پیش از آن در دوره رژیم شاه، در آن نشو و نما کرده و تغییر کرده است، نمی‌توان معضل و مشکلات اساسی اقتصاد ایران را توضیح داد. تقلیل مشکل اقتصاد ایران به پوپولیسم و دولت رانتی، خودش نوعی «عوام‌گویی» است. نویسنده می‌گوید «عوام‌گرایی ساده دیدن مسائل پیچیده است و این با ساده سازی و تبیین ساده مباحث پیچیده تفاوت دارد». اما خودش در این کتاب جابه‌جا همین کار را کرده است. سرزعیم در مورد تحریم‌های اقتصادی غرب علیه ایران و تأثیرات آن به عنوان یک مسئله مشخص صحبت می‌کند اما باز نمی‌گوید این چه نوع ساختار اقتصادی است که با تحریم‌های خارجی چنین فلج می‌شود! تحریم یعنی اخراج از یک فرآیند اقتصادی. همان‌طور که بیکار شدن یک کارگر یا کارمند یعنی اخراج از یک فرآیند اقتصادی. رابطه سرمایه‌داری ایران با بازار جهانی چیست که با اخراج از آن فلج می‌شود؟ چرا تحریم روسیه توسط کشورهای غربی اقتصاد روسیه را فلج نمی‌کند؟ ساختار و خصلت عمومی اقتصاد سرمایه‌داری ایران آن است که به طور تبعی در بازار جهانی که تحت کنترل یک چند مرکز مالی امپریالیستی است، ادغام شده است و طبق یک تقسیم کار بین‌المللی در چارچوب ساختار اقتصادی شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم، برای آن کار می‌کند. تغییر در این تقسیم کار و در نتیجه در ساختار اقتصادی ایران فقط با تغییرات بزرگ در کلیت ساختار نظام سرمایه‌داری جهانی و تناسب قوای قدرتهای آن می‌تواند رخ

دهد. (۵) اما در غیاب آن توسط یک انقلاب واقعی یعنی انقلاب کمونیستی می‌تواند عوض شود. در واقع قطع این رابطه تولیدی با نظام جهانی، بخشی تعیین‌کننده از سرنگون کردن «مالکیت خصوصی» و الزاماتی است که به سازمان اجتماعی کار و تولید تحمیل می‌کند.

اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان ادعای بی‌پایه‌ای را عوام‌گویانه و عوام‌فریبانه تکرار می‌کنند و آن هم شباهت سیاست‌های اقتصادی «پارانه‌ای» با «سوسیالیسم» است. امیر محبیبان در تحلیل از «چرای ناکامی اصول‌گرایان» یکی از علت‌ها را افتادن دو کاندیدای اصول‌گرا «در چرخه شعارهای سوسیالیستی - پوپولیستی» می‌داند. (۶) به نظر علی سرزعیم، «سیاست‌های عوام‌گرایانه از حیث قرار دادن اهداف باز توزیعی در کانون توجه با دیدگاه سوسیالیست‌ها همسانی‌هایی دارد و به همین علت می‌تواند حمایت‌چپ‌ها را به خود جلب کند». اتفاقاً باید در همین جا وجوه دیگری از تبلیغات پوپولیستی آقای ترامپ را به آقای سرزعیم یادآوری کنیم. در واقع ترامپ و دیگر دست راستی‌های درون حاکمیت آمریکا، در حمله به سیاست‌های بیمه‌همگانی اوباما او را «سوسیالیست» خوانده‌اند. بر خلاف نظر سرزعیم، در مرکز جامعه سوسیالیستی مسئله توزیع قرار ندارد! بلکه مسئله مالکیت بر ابزار تولید قرار دارد. توزیع سوسیالیستی یعنی «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش» بدون مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید ممکن نیست. اجتماعی شدن مالکیت، امکان توزیع عادلانه و استقرار روابط تعاون آگاهانه و داوطلبانه میان انسان‌های درگیر در تولید را به وجود می‌آورد. چنانکه گفتیم مالکیت خصوصی را نباید محدودنگرانه تعریف کرد بلکه معنی آن کنترل خصوصی، تولید اجتماعی و فعالیت زندگی ده‌ها میلیون انسان توسط طبقه‌ای است که به لحاظ شمار در سطح ایران و جهان بسیار کوچک است. مالکیت بر ابزار تولید، توزیع و روابط میان انسان‌ها در فرآیند تولید سه مؤلفه اصلی اقتصاد هستند. شاخص اقتصاد سوسیالیستی آن است که سود در فرماندهی آن قرار ندارد و قانون ارزش کانون و تعیین‌کننده توسعه آن نیست. چنین اقتصادی در عمل ابتدا در روسیه پس از انقلاب ۱۹۱۷ و بسیار پیشرفته‌تر از آن در چین تحت رهبری ماوتسه دون از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ ساخته شده است. این تجربه درخشان و منحصر به فرد در تاریخ بشر با تلاش‌های دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی در جهان به ویژه دولت فعلی چین دهن‌دراوردن آن تجربه و بررسی عمیق آن برای هر کسی که خواهان راه برون رفت از فاجعه امروز است، نخستین گام است. (۷) فقط با رویکرد و بینش علمی به واقعیت ماهیت اقتصاد ایران و معضلات و تضادهای آن می‌توان، مشکل را ریشه‌یابی کرد و با اتکا به یک انقلاب اجتماعی سوسیالیستی، شکل متفاوتی از روابط اقتصادی و اجتماعی را در جامعه و با هدف رفع نیازهای انسان‌ها و پیشروی انقلاب جهانی به سوی کمونیسم و رهایی همه بشریت بنیاد گذاشت. ●

پانوشته:

- (۱) روزنامه شرق، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۶ ص ۴
- (۲) تبلیغاتچی های رئیس در شهر جار می‌زند «لیبرالیسم اقتصادی باعث دین زدایی و سکولاریسم خواهد شد» و در روستاها بلندگو به دست می‌گفتند بی بند و باری جنسی رواج خواهد یافت و نشانه اش آن است که وزیر آموزش و پرورش تفاهم نامه ۲۰۳۰ یونسکو که «هم جنس گرایی» را به رسمیت می‌شناسد، امضاء کرده است.
- (۳) محمد جواب عاصمی پور. شرق. ۲۱ اردیبهشت ۹۶. ص ۴
- (۴) به طور مشخص رجوع کنید به نظرات استیو بنن ایدئولوگ ترامپ و الکساندر دوگین که گفته می‌شود «عقل پوتین» است. (مجله خردنامه، شماره ۱۷۲ ویژه نامه نوروزی ۱۳۹۶.
- (۵) چنین تغییری در نتیجه جنگ جهانی دوم رخ داد. اینکه تجدید سازمان دهی ساختار سرمایه داری جهانی و ساختار قدرت جهانی در آینده چگونه رخ خواهد داد بر ما معلوم نیست و این نوشته نیز مجال پرداختن به آن را نمی‌دهد.
- (۶) شرق. ۱ خرداد ۹۶. ص ۷
- (۷) برای شناخت اولیه و اساسی از اینکه اقتصاد چیست و چگونه می‌توان آن را در جهت منافع اکثریت مردم ایران و جهان بنیاداً و به طور رادیکال تغییر داد، رجوع کنید به: گروه نویسندگان شانگهای (۱۳۸۶) اقتصاد ماوتوسیستی و مسیر انقلابی به سوی کمونیسم. ویرایش و مقدمه ریموند لوتا. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست ماوتوسیست)

این حادثه نیست، جنایت است

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

درباره انفجار معدن زغال سنگ زمستان یورت آزادشهر

۱۹ مشغول به کارند. یک هفته بود که کارگران غیرعادی بودن گاز درون معدن را حس کرده و به صاحبان معدن تذکر داده بودند. وجود دستگاه ساده‌ای که میزان گاز درون معدن را تعیین می‌کرد، می‌توانست از این جنایت وحشتناک جلوگیری کند. بهره‌برداری از معدن زمستان یورت متعلق به بخش خصوصی یعنی شرکت نگین طبس و وابسته به سپاه پاسداران و بسیج بود. یکی از کارگران این معدن پس از رویداد انفجار در مصاحبه منتشر شده‌ای می‌گوید: «آن‌ها فقط به فکر سود و منفعت خودشان هستند و اگر جان کارگر ارزشی برایشان داشت، این انفجار اتفاق نمی‌افتاد».

اجساد سوخته و باد کرده کارگران معدن یورت، تن‌های رنجور و بی‌رمق مجروحان، شیون و زاری خانواده‌های قربانیان و چهره‌های سیاه و غمگین معدنچیان همه بر ضرورت یک دنیای بنیاداً متفاوت نسبت به نظام سرمایه‌داری و به انقلاب کمونیستی تأکید می‌کنند. تنها چیزی که می‌تواند باعث تسکین درد معدنچیان یورت و خانواده‌هایشان باشد، سرنگونی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است. لحظه‌ای نباید تردید داشت که این نظام کهنه طبقاتی و حافظان و حاکمانش حتی نایبه‌ای شایسته حاکمیت نیستند. در کوران بازی‌های تبلیغاتی انتخابات ریاست جمهوری رژیم، دو جناح اعتدالی و اصولگرای حاکمیت سعی کردند از اجساد کشته‌شدگان این معدن به نفع خود استفاده کنند. لایب جان‌باختگان معدن یورت را هم باید به «آمار قابل دفاع دولت روحانی» افزود! تمام نمایندگان سیاسی این نظام سر و ته یک کرباس‌اند و دشمن را نباید انتخاب بلکه باید سرنگون کرد. در راه سرنگونی این نظام ما افق کمونیسم نوین را به پیش می‌گذاریم. پرچم جامعه و دولت نوین ما سوسیالیسم و پیشروی به طرف جامعه و جهان کمونیستی است. ما با گسترش آگاهی انقلابی و با اتکا به کارگران، زحمتکشان، جوانان، زنان، روشنفکران و توده‌های مردم، جنبشی با هدف انقلاب اجتماعی را بنیان خواهیم گذاشت. در جریان مبارزه‌های حاد و سازش‌ناپذیر با قدرت حاکم، یاد همه عزیزانی که قربانی این نظام وحشتناک و ضد انسانی شده‌اند را گرامی خواهیم داشت. •

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

حزب کمونیست ایران
(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۶

۴ مه ۲۰۱۷

روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ساعت ۱۲ ظهر انفجاری در عمق ۱۶۰۰ متری معدن زغال سنگ زمستان یورت در آزادشهر گلستان رخ داد که تاکنون ۲۲ نفر از کارگران جانشان را از دست داده، ده‌ها نفر زخمی شده و تعداد نامعلومی نیز زیر آوار محبوس شده‌اند. علت حادثه مثل همیشه ساده است: نبود امکانات و وسایل ایمنی. مدت‌ها بود که کارگران نسبت به استاندارد نبودن معدن به مسئولان هشدار می‌دادند و هر بار معترضین نسبت به وضعیت ایمنی سرکوب و اخراج شدند. کارگران معدن زمستان یورت آزادشهر برای حقوقی معادل ۸۰۰ هزار تومان در ماه، گاه ۱۶ ساعت در روز در عمق معدن کار می‌کردند. پس از وقوع این حادثه خامنه‌ای، حسن روحانی، علی ربیعی وزیر کار، وکیل و استاندار و غیره همه صاحب عزا شده و سه روز در استان گلستان عزای عمومی اعلام شد و خامنه‌ای برای «گرفتاران، فرج الهی را مسئلت» کرد. اما این نه اولین حادثه کاری است و نه آخرینش.

این گونه رویدادها نه «حادثه کاری» بلکه جنایت‌اند. نظام سرمایه‌داری در همه بخش‌هایش چه خصوصی و چه دولتی جهت انباشت هر چه بیشتر سود از هر وسیله‌ای برای کاهش هزینه‌های کاری از جمله امنیت محیط کار و شرایط کار، استفاده می‌کند. حفاظت از جان کارگران و ایمنی در کار برای صاحبان معدن و سرمایه هیچ جایگاهی ندارد. این منطق سیستم سرمایه‌داری در سراسر جهان از بنگلادش و کامبوج و ترکیه تا شانگهای و امریکای لاتین و کره جنوبی است. در دنیایی با چنین حجم پیشرفت در علم و تکنولوژی و فن‌آوری، کارگرانش در معدن با شرایط قرن ۱۸ و



بنا کنیم زندگانی نوین

بشریت به کمونیسم نیاز دارد و انقلاب کمونیستی تنها راه پایان دادن به این وضعیت فاجعه آمیز است!

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) به مناسبت اول ماه می

اتحاد جماهیر شوروی انجامید. صد سال پیش کمی پس از جشن ماه می بود که بخشی از «هیچ بودگان جهان» از میان کارگران و دهقانان، سربازان و زنان و روشنفکران، با رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین و حزبش توانست در مخالفت علیه جنگ امپریالیستی یک دنیای جدید تحت رهبری کمونیست‌ها را بنا کند. لنین با تشخیص اوضاع انفجاری آن زمان جامعه روسیه و جهان و هنگامی که نه فقط لیبرال‌ها بلکه احزاب و سازمان‌های چپ همگی جنبه‌های منفی اوضاع را می‌دیدند، تنها کسی بود که نشان داد که جنگ امپریالیستی می‌تواند به شکل دیگری پایان یابد و با تشخیص اوضاع، زمینه را برای تشکیل اولین دولت سوسیالیستی ایجاد کرد. شوروی سوسیالیستی نه تنها نوع دیگری از همزیستی مردم بر مدار و طریقی جز ستم و بهره‌کشی را به محک تجربه گذاشت و دنیای کیفیتاً بهتری را نسبت به کشورها و دولت‌های سرمایه‌داری خلق کرد، نه تنها دستاوردها و کمبودهایش الگوی راهنمای تجربه غنی‌تر و پیشروتر چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) شد، بلکه با مقاومت در برابر آلمان نازی و شکست دادن هیتلر، تمامی بشریت را از خطر ویرانگر فاشیسم رها کرد. اول ماه می امسال در نقطه تلاقی وضعیت جهان در حال گسترش فاشیسم و یادواره انقلاب اکتبر، بار دیگر ضرورت کمونیسم، انقلاب کمونیستی و حزب و رهبری کمونیستی را پیش چشم پیشروان جهان قرار داده است.

نکته مرکزی این است که چه یک صد سال پیش و چه امروز فقط و فقط انقلاب کمونیستی راه حل و پاسخ واقعی، ممکن، مطلوب و ضروری به فاجعه گریبانگیر بشریت است و پیشروان کمونیست فقط با داشتن یک رویکرد استراتژیک به مبارزه و انقلاب، امکان پاسخ دادن به این ضرورت و ارائه راه حل عینی به توده‌ها را داشتند و دارند. برای اتخاذ رویکرد استراتژیک با هدف رهبری مقاومت و مبارزات مردم در مسیر هدایتشان به سمت انقلاب کمونیستی، داشتن یک دید علمی و وسیع از چستی طبقه پرولتاریا و هدف انقلاب پرولتری و خودداری از نگرش‌ها

بشریت در وضعیت فاجعه آمیزی به سر می‌برد. نظام سرمایه‌داری امپریالیستی هر روز به لیست جنایت‌هایش علیه مردم می‌افزاید. این همه رنج، تحقیر، استثمار، فقر شکننده و وحشیانه‌ترین خشونت‌ها و بی‌عدالتی پایانی ندارد و قتل‌عام‌ها و ویرانه‌های ناشی از جنگ‌های بی‌پایان و نابودی بازگشت ناپذیر محیط زیست، وضعیت را برای بشریت و کره زمین هر لحظه وخیم‌تر کرده است. امسال اول ماه می روز جهانی کارگر مصادف است با تحولات سیاسی مهم در سطح جهان. روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس در آمریکا، عروج دوباره نیروهای راست افراطی و فاشیستی در کشورهای مختلف اروپایی، تداوم تضاد دو پوسیده امپریالیسم و اسلام‌گرایی که در تشدید جنگ‌های خاورمیانه فشرده شده است و همچنین حدت یابی رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی از مهم‌ترین مشخصات سیاسی این وضعیت است. کار و معیشت، آسایش و شخصیت و خلاقیت و توانایی اکثریت مطلق توده‌های مردم و حتی بقای کل سیاره زمین از شر عملکرد نظام جهانی سرمایه‌داری و تبعات و پیامدهای کارکرد این نظام در امان نیستند. موقعیت و زندگی توده‌های مردم امسال هم مانند تمام مهر و موم‌ها و روزها و ساعت‌هایی که از حیات نظام سرمایه‌داری طی چند قرن اخیر می‌گذرد، ضرورت رهایی بشریت از این وضعیت اسفبار را پیش کشیده است. پدیدار شدن ابرهای فاشیسم، نژادپرستی و بنیادگرایی دینی بر فراز سر جهان، افق آینده را هر چه بیشتر تیره و تار کرده است. مردم در نقاط مختلف جهان به واقع خواهان زندگی بهتری نسبت به وضعیت فعلی‌شان هستند، اما این پرسش که «معضل اساسی بشریت امروز چیست و راه حلش کدام است؟» هنوز به مسئله عاجل و ضروری میلیون‌ها نفر از آن‌ها تبدیل نشده است و بدون آن، رهایی از این وضعیت امکان‌پذیر نیست.

روز جهانی کارگر امسال همچنین مصادف است با صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که به تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی جهان در



و درک‌های محدود و تنگ‌نظرانهٔ اکونومیستی ضروری است. این علم و رهگشایی‌های آن باید در اختیار شمار وسیعی از مردم قرار بگیرد تا به صفوف پیشگامان رهایی بپیوندند. از این رو است که باید وسیعاً طرح کرد که پرولتاریا یک طبقهٔ تاریخی جهانی است که پتانسیل بالفعل کردن جامعه‌ای بنیاداً متفاوت با روش‌های تولید و سازمان‌یابی اجتماعی کیفیتاً متفاوت را دارا است و البته قابل‌تقلیل به این یا آن بخش از کارگران و تولیدکنندگان نیست. باید وسیعاً طرح کرد که مبارزهٔ انقلابی و کمونیستی هدفش نه بهبود دستمزد و شغل کارگران بلکه سرنگونی نظام سرمایه‌داری و سرنگونی دولت دیکتاتوری بورژوازی و جایگزین کردن نظام تولیدی و اجتماعی سوسیالیستی با اتکا بر دولت دیکتاتوری پرولتاریا است. در این راه به قول لنین کمونیست‌ها نه منشی اتحادیه‌های کارگری بلکه «تریبون مردم» هستند و این مسئولیت را از طریق پیش کشیدن ضرورت هدف استراتژیک ساختن جنبشی برای انقلاب کمونیستی و بنا نهادن دولت سوسیالیستی و هدایت مبارزات به آن سمت انجام می‌دهند. باید وسیعاً طرح کرد که جنبش کارگری و جنبش کمونیستی یک چیز نیستند و اگر هدف اولی مبارزهٔ عادلانه و ضروری برای کسب امتیازاتی در مسیر بهبود معیشت کارگران و سایر اقشار مردم و عقب راندن سرمایه‌داران و دولت و پلیس حامی آن‌ها است، اما هدف استراتژیک انقلاب کمونیستی، رهایی تمامی بشریت از نظام سرمایه‌داری و جامعهٔ طبقاتی است. انقلابی که برای تحققش به قول مارکس دورهٔ گذار همراه با اعمال دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است و ضمن گسست از ایده‌های کهنه و اشکال مالکیت کهنه باید کلیهٔ تبعیض‌های طبقاتی و اجتماعی، کلیهٔ روابط تولیدی استثمار، کلیهٔ نهادها و مناسبات اجتماعی و سیاسی ستمگرانه و کلیهٔ تفکرات و باورهای ارتجاعی را از بین برده و ریشه کن کند. باید وسیعاً طرح کرد که آگاهی و توانمندی لازم برای ساختن چنین جنبش انقلابی و رهبری آن در مسیر پیشروی و پیروزی، به صورت خود به خودی و از دل مبارزات اقتصادی و صنفی و حتی سیاسی کارگران بیرون نمی‌آید و یک بینش علمی همه جانبه و به روز شده نیاز است تا ضمن تشریح تضادها و ضرورت‌های گوناگون فرایند مبارزه، یک برنامه و نقشهٔ راه استراتژیک و راهبردی برای رهبری و پیروزی در جنگ طبقاتی را تدوین کند.

چه تحلیل تجربهٔ تاریخی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و چه تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی وضعیت جاری جهان نشان می‌دهد که کمونیست‌ها برای به ثمر رساندن مبارزات مردم علیه وضع موجود و تبدیل آن به یک انقلاب تمام عیار اجتماعی باید از فرازی بلند به مبارزهٔ جهانی نگاه کنند که اول ماه می نماد تاریخی آن است. اگر در اکتبر ۱۹۱۷ این لنین بود که با به کار بست علم کمونیسم (مارکسیسم) در تحلیل اوضاع جهان، ضمن تکامل این علم، زمینه را برای تحقق انقلاب پیروزمند روسیه و رهبری توده‌های مردم فراهم کرد، امروزه بشریت برای سرنگونی نظام جهانی سرمایه‌داری و بنای یک جامعهٔ نوین، به سطح تکامل یافته‌تری از علم و انقلاب کمونیستی نیاز دارد که در سنتز نوین کمونیسم توسط باب آواکیان تدوین و نظریه‌پردازی شده است. اگر لنین برای اجتناب از درک‌های محدود و اکونومیستی به ماهیت و نقش تاریخی پرولتاریا و انقلاب کمونیستی، از ۱۹۰۱ اثر تاریخی‌اش «چه باید کرد؟» را نوشت و بر سر درستی تزه‌های فرموله شده در آن با گرایش‌های مختلف غیر پرولتاری در چپ روسیه و جهان مبارزه کرد و بر اساس تزه‌های آن بود که حزب بلشویک و صفوف کارآمد و توانای آن را ساخت، امروز برای ساختن و تثبیت و پیروزی احزابی از جنس حزب لنین، به سنتز نوین باب آواکیان و «چه باید کرد غنی شده» او و مبارزه بر سر صحت و اعتبار آن نیاز است. لنین با به کار بستن علم کمونیسم و اتخاذ موضع استراتژیک نسبت به انقلاب، حزبی را ساخت که به مبارزات توده‌های مردم علیه ستم و سرکوب سرمایه و حامیان‌ش پیوند خورد و در

کوران جنگ امپریالیستی و جایی که نه تنها نیروهای لیبرال بلکه سایر احزاب و سازمان‌های چپ هم فقط جنبهٔ منفی اوضاع را می‌دیدند، به این نتیجه رسید که جنگ امپریالیستی به گونهٔ دیگری هم می‌تواند تمام شود. او و حزیش در لحظهٔ تاریخی بحران فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ روسیه تنها خط و تنها حزبی بودند که با وجود کمیت نه چندان چشمگیرشان، پاسخ صحیح به نیاز اکثریت مردم روسیه داده و راه خروج از بحران همه جانبهٔ اجتماعی را نشان دادند. لنین و حزیش در عمل، با شناخت از ضرورت‌های جامعهٔ روسیه و تضادها و گسل‌های آن، شعار «نان، صلح و زمین» را به هدف کسب قدرت سیاسی که مشخصاً در دیگر اثر تاریخی لنین یعنی «دولت و انقلاب» تدوین شده بود، پیوند زدند و رهبری مردم و انقلاب را در دست گرفتند.

اتخاذ این رویکرد استراتژیک میان مبارزات مردم علیه ستم و تعرض نظام سرمایه‌داری و دولت‌ها و ارتش‌های حامی آن با هدف کسب قدرت سیاسی و ساختن دولت و جامعهٔ سوسیالیستی ضرورتی است که امروزه هم پیش پای پیشروان کمونیست است. احزاب کمونیست با هدف تحقق انقلاب و ساختن جنبشی برای انقلاب باید مبارزات مردم در مقابل فاشیسم در آمریکا و اروپا، مبارزات کارگران، زنان، ملل تحت ستم، مهاجرین و رانده‌شدگان علیه اشکال مختلف سرکوب و تبعیض دولتهای بورژوازی را به راه انداخته یا در آن شرکت کنند. پیوند خوردن با این مبارزات مستلزم در دست داشتن خط صحیحی است که از تئوری صحیح و روش صحیح در دیدن و تحلیل کردن جهان ناشی می‌شود. سنتز نوین کمونیسم آن روش و رویکرد علمی است که امروزه برای تشخیص واقعیت و به کار بستن آن در جهت تغییر جهان، بشریت به آن نیاز دارد. ارتقای مبارزات و مقاومت توده‌ها به سطح رویکرد استراتژیک به انقلاب کمونیستی یعنی طرح سؤال اساسی «معضل بشریت چیست و راه حل آن چیست؟» و تبدیل کردن این سؤال و پاسخش یعنی سنتز نوین کمونیسم، به دغدغه و امر شمار فزاینده‌ای از مردم، ضرورت مهمی است که از سوی کمونیست‌ها باید پاسخ بگیرد. پیشروان جامعه در پروسهٔ مبارزه با قدرت تحت رهبری کمونیست‌ها باید تغییر کرده و به پیشاهنگان رهایی تبدیل شوند. شمار فزاینده از توده‌هایی که منافعشان در پیشروی و موفقیت انقلاب کمونیستی تأمین می‌شود باید به صفوف پیشاهنگان رهایی بپیوندند. برای تبدیل شدن به رزمندگان رهایی باید از ایده‌ها و ارزش‌های دنیای کهنه گسست کرد و به ابزار حیاتی این گسست یعنی علم کمونیسم مسلح شد. این رویکرد در شعار «با قدرت بجنگید، مردم را برای انقلاب کمونیستی متحول کنید» فشرده شده و امروزه به سرلوحهٔ کار کمونیست‌های انقلابی در سراسر جهان تبدیل شده است. بدون چنین رویکرد استراتژیکی، بدون پیوند زدن مبارزات و مقاومت‌های مردم علیه انواع مظاهر و نشانه‌های دنیای ستم و سرمایه در سراسر جهان به هدف انقلاب کمونیستی و کسب قدرت سیاسی و بدون سنتز نوین کمونیسم نه بر ساختن یک انقلاب نوین کمونیستی امکان‌پذیر است و نه تحقق آرمان رهایی بشریت. ●

بشریت برای بنای زندگانی نوینش به کمونیسم و علم رهایی بخش

آن نیازمند است.

زنده باد اول ماه می!

زنده باد انقلاب و کمونیسم!

وسیع‌تر باد گسترهٔ جهانی سنتز نوین کمونیسم!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۶ / اول ماه می ۲۰۱۷

جهادگرایی خطرناک در کاخ سفید منتظر نشستن بر جای ترامپ

نشریه انقلاب، ۲۲ مه ۲۰۱۷ (۱)

تعریف می‌کرد. او گفت، «من به اینجا آمده‌ام تا از نهادی که ستون فقرات جامعه ماست دفاع کنم: ازدواج سنتی» و دلیل عمده دفاع از آن این است که «خداوند آن را در میان انسان‌ها حاکم کرده است». او در ادامه سخنانش گفت، «همیشه پیامد آغاز انحطاط در ازدواج و خانواده، فروپاشی اجتماعی بوده است».

پس استدلال اول پنس این است که اگر آنچه را «خداوند حکم کرده است» اجرا نکنیم جامعه فرو می‌پاشد! فقط کمی در مورد پیامدهای این گفتمان، در پرتو احکام هولناک بسیاری که «خداوند» در انجیل دستور داده است تأمل کنید: کشتار هم‌جنس‌گرایان، کشتن زنانی که هنگام ازدواج باکره نیستند، به قتل رساندن کودکان ملل رقیب... و غیره و غیره.

دوم، حرف پنس، استدلالی است برای برده کردن و انقیاد زنان (همچنین آزار ال‌جی بی‌تی‌ها)، زیرا معنای «ازدواج سنتی» و «ارزش‌های سنتی» که مورد حمایت پنس است این است که نقش و هدف عمده زن در زندگی زاییدن و پرورش کودکان است. به اعتقاد پنس، غفلت زنان در تن دادن به این نقش و غفلت مردان در اعمال این نقش به «فروپاشی اجتماعی» منتهی خواهد شد.

در کل، به اعتقاد پنس جامعه باید بر پایه قانون مسیحیت و ازدواج سنتی دینی و نقش‌های سنتی که دین و قانون مسیحیت برای زنان و مردان و کودکان مقرر کرده است سازمان یابد و جامعه نمونه باید دارای چنین اساسی باشد. این است سنگ بنای افق و سیاست اجتماعی ترسناک پنس.

برنامه فاشیست مسیحی پنس

برنامه او چند بُعد دارد اما اینجا در ابتدا روی نقطه نظرات وی در مورد زنان، خانواده و ال‌جی بی‌تی‌ها تمرکز خواهیم کرد.

پنس معتقد است حکومت باید در مقابل کار مادران در بیرون از خانه، مانع‌تراشی کند. در نامه‌ای که در سال ۱۹۹۷ به روزنامه «ایندیاناپولیس استار» نوشت گفت، کار مادران در بیرون از خانه باعث می‌شود کودکان «صاحب مهارت‌های زبانی و فکری شوند اما از نظر رشد احساسی عقب بمانند». و نتیجه گرفت «ما نیاز به مناظره ملی در مورد این مسئله داریم که چه کسی (اشاره‌اش به زنان است) نسل بعدی آمریکایی‌ها را پرورش خواهد داد». وی اضافه کرد، برای تسهیل این امر باید سیاست‌های مالیاتی وضع کنیم.

پنس مخالف آموزش جوانان در مورد جلوگیری از بارداری است. در سال ۲۰۰۲، او به شدت از وزیر کشور وقت (کولین پاول) انتقاد کرد زیرا وی به

کنار گذاشته شدن ترامپ به هیچ وجه امر مسلمی نیست. اما در صورتی که در نتیجه به اصطلاح «کارکرد پیوسته سیستم» از ریاست جمهوری کنار گذاشته شود و نه در نتیجه مبارزات توده‌ای کلیت رژیم سرنگون شود، آنگاه مایک پنس که معاون ترامپ است رئیس‌جمهور خواهد شد. تاکنون ترامپ چهره علنی این رژیم فاشیستی بوده است و در مقایسه با وی، مایک پنس نرم‌گفتار و ساکت بوده است. در حالی که ستون فقرات پشت پرده و رئیس عملیات اصلی همین پنس بوده است. او در همه کارها، از قطع بیمه پزشکی تا ممنوعیت پناهندگان سوری و تهدید کره شمالی به جنگ، گام به گام همراه ترامپ بوده است. وی مانند ترامپ از سرکوب پلیسی محلات سیاه و لاتین تبار که از طریق بازرسی دائمی ساکنین آن صورت می‌گیرد، حمایت می‌کند. او خواهان نظامی شدن «جنگ علیه مواد مخدر» است. او گفته است، نباید به کودکانی که در خاک آمریکا به دنیا می‌آیند و پدران و مادران آن‌ها فاقد اقامت رسمی آمریکا هستند، حق شهروندی داد.

مایک پنس کسی نیست که فقط از ترامپ الهام می‌گیرد. او رهبر جنبش فاشیست‌های مسیحی است که از حمایت یک جناح بسیار قدرتمند در طبقه حاکمه آمریکا برخوردار است. هدف این جنبش، استقرار یک رژیم تئوکراسی مسیحی در آمریکا و اداره جامعه توسط قوانین و اخلاقیات انجیلی است. این نیروها معتقدند علت مشکلاتی که آمریکا در جهان با آن مواجه است، انحراف آمریکا «از راه خدا» است و احیای «عظمت» آمریکا در گرو آن است که حکومت، مدارس، محاکم و در نهایت کل جهان بر اساس «طرح الهی» (البته آنطور که خودشان تفسیر می‌کنند) تجدید سازمان یابد. رک و صریح بگوییم، پنس نسخه مسیحی طالبان افغانستان است که قصد دارند یک نظم بنیادگرایانه دینی را تحمیل کنند.

جهان‌بینی فاشیست مسیحی

پنس یک مسیحی اوانجلیک است و همواره می‌گوید (۲)، «من به ترتیب، یک مسیحی، یک محافظه کار و یک جمهوری خواه هستم». به عبارت دیگر، این طور نیست که نگرش مذهبی‌اش بر نقطه نظرات سیاسی‌اش «تأثیر» می‌گذارد بلکه نقطه نظرات سیاسی‌اش کاربست دیدگاه مذهبی‌اش است. علاوه بر این، مایک پنس صرفاً در مورد منبع و مأخذ نظراتش حرف نمی‌زند بلکه استدلال می‌کند که چرا قانون و جامعه آمریکا باید مبتنی بر «کلام خدا» باشد.

در سال ۲۰۰۶، پنس در کنگره آمریکا سخن گفت و از متممی بر قانون اساسی آمریکا حمایت کرد که ازدواج را پیوند میان یک مرد و یک زن

برای درک ریشه‌ها و دینامیک‌های انتخاب ترامپ، رجوع کنید به دو مقاله زیر به قلم باب آواکیان:

«حقیقت توطئه دست راستی... چرا بیل کلینتون و دموکرات‌ها جواب نمی‌دهند»

«فاشیست‌ها و نابود شدن «جمهوری وایمار»... و چه چیزی جای آن را خواهد گرفت» (۳).

جوانان رهنمود داده بود برای این که در مقابل بیماری‌های مقاربتی مصون باشند از کاندوم استفاده کنند. پنس آن روز را «روزی تأسف‌بار» اعلام کرد و گفت، به جای این حرف‌ها باید به جوانان یاد داد که از سکس «امتناع» کنند و به دروغ ادعا کرد کاندوم در مقابل این بیماری‌ها «حفاظ بسیار ضعیفی است».

پنس به طرز بی‌مبارگانه مخالف حق سقط‌جنین است. او می‌گوید قانون «رو در مقابل وید» را باید به «زباله‌دانی تاریخ انداخت». (قانونی که حق سقط‌جنین را به رسمیت شناخت). زمانی که پنس فرماندار ایالت ایندیانا بود، هشت قانون ضد سقط‌جنین را امضاء کرد از جمله، قانونی که دفن جنین‌های سقط شده را اجباری می‌کند (و به این ترتیب، جنین را تبدیل به یک شخص حقوقی می‌کند)، قانونی که شرکت زنان خواهان سقط‌جنین را در کلاس‌هایی اجباری می‌کند که به آنان در آن کلاس‌ها گفته می‌شود تخمک بارور شده، یک انسان است قانونی که سقط‌جنین را به علت وجود نقصان در جنین، ممنوع می‌کند و غیره. پنس همراه با فرد دیگری متمم «شخصیت» را برای تصویب به کنگره ارائه دادند. این متمم، تخمک بارور شده را به عنوان یک شخصیت حقوقی به رسمیت می‌شناخت و در واقع یک زمینه‌چینی بود برای قاتل شناختن کسانی که خدمات سقط‌جنین به زنان ارائه می‌دهند، قاتل شناختن زنان به خاطر مصرف قرص «یک روز بعد» برای سقط‌جنین و زنانی که جنینشان ناخواسته سقط می‌شود. در حال حاضر در السالوادور سالانه صدها زن طبق اصل قانونی مشابهی، متهم به قتل می‌شوند.

اما پنس منتظر تصویب چنین قانونی نشد. در دوره فرمانداری او در ایالت ایندیانا، زن جوانی به نام «پوروی پاتل» هنگامی که به علت سقط ناخواسته در بیمارستان بستری بود دستگیر شد؛ به این اتهام که با استفاده از دارو، محرک سقط‌جنین شده و به جرم «جنین‌کشی» و غفلت از نوزاد، به بیست سال زندان محکوم شد. وی دو سال در زندان به سر برد تا این که دادگاه برخی از اتهامات (اما نه همه آن) را رد کرد و دو سال زندان را برای «جرم» او کافی دانسته و وی را آزاد کرد.

پنس مخالف سرسخت نهاد «تنظیم خانواده» است که در ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین تأمین‌کننده بهداشت زنان در زمینه باروری است، زیرا این نهاد خدمات سقط‌جنین و کنترل حاملگی ارائه می‌دهد. او با تمام قوا برای قطع کمک‌های مالی فدرال (دولت مرکزی) از جمله پرداخت بیمه «مدیکیر» و «مدی‌اید» (بیمه‌هایی درمانی دولتی) به «تنظیم خانواده» بابت زنانی که در آنجا درمان شده‌اند تلاش می‌کند. او می‌گوید، «اگر این نهاد می‌خواهد در زمینه ایدز خدمات ارائه دهد نباید درگیر بیزنس ارائه خدمات سقط‌جنین باشد!»

پنس مخالف سرسخت حقوق ال جی بی تی‌ها بوده و گفته است، تصمیم دادگاه‌ها مبنی بر حمایت از ازدواج هم‌جنس‌گرایان تصمیمی «شوم» است. در مورد قانونی که در سال ۲۰۰۷ تصویب شد و تبعیض علیه هم‌جنس‌گرایان در اماکن کار را غیرقانونی کرد می‌گوید: «جنگی است علیه آزادی و دین در اماکن کار». او در سال ۲۰۰۰ هنگامی که کاندیدای ورود به کنگره آمریکا بود، پیشنهاد کرد دولت فدرال باید «به نهادهایی که کارشان یاری دادن به کسانی است که می‌خواهند رفتار جنسی خود را تغییر دهند» کمک مالی کند. منظور پنس، نهادهای «تراپی بازگشت» است که از طریق کارهای وحشیانه و غیرعلمی و قلدری و گاه شکنجه جوانان گی (هم‌جنس‌گرایان مرد) سعی می‌کنند آنان را وادار به «انتخاب» یک رفتار جنسی متفاوت کنند.

پنس معتقد است «ایمان مسیحیت در جهان به محاصره افتاده است». در یازدهم ماه مه ۲۰۱۷ در کنفرانسی با میزبانی فرانکلین گراهام که یک اسلام هراس‌بدنام است سخنرانی کرد. در این کنفرانس، پنس سوگند خورد «آمریکا بار دیگر در کنار پیروان مسیح خواهد ایستاد». پس از آن، گراهام اعلام کرد مسیحیان در خود آمریکا از طرف «طرح‌گی- لژیون» تحت فشار

و آزار هستند و خوشوقت است از این که می‌شوند، ترامپ/پنس به زودی «دشمنان صلیب را مغلوب خواهند کرد».

افتادن فرماندهی کل جامعه به دست فاشیست‌های مسیحی و معنای آن پیشاپیش و قبل از به قدرت رسیدن رژیم ترامپ/پنس، فاشیست‌های مسیحی در سراسر آمریکا صاحب قدرت و نفوذ زیادی بودند و همیشه به زنان، ال جی بی تی‌ها، مسلمانان، و تفکر انتقادی حمله می‌کردند. اما قادر نبودند کلیت الگوی اجتماعی‌شان و سازمان‌دهی جامعه بر اساس تئوکراسی مسیحی را اجرایی کنند. آن‌ها توسط دادگاه‌ها، نیروهای دیگر در طبقه حاکمه که با برنامه آن‌ها توافق نداشتند و نیز مخالفت و مقاومت توده‌ها عقب رانده می‌شدند.

آنان می‌توانند از طریق کنترل قوه اجرایی و همچنین کنگره، فرمانداری اکثریت ایالت‌ها و دادگاه عالی قضایی، این موانع را با خشونت کنار بزنند و آنچه را تاکنون پیشروی فضای ارتجاعی در سطح جامعه بوده است و به صورت قوانین و اعمال سرکوبگرانه یک خط در میان، در برخی مناطق اجرا شده است را به سرعت تبدیل به «قانون سرزمین» کنند و دولت ایالات متحده آمریکا با تمام قوای قهریه‌ای که در اختیار دارد آن را اعمال کند.

این فرآیند با سرکردگی ترامپ پیشاپیش آغاز شده است. هرچند یک افق مذهبی، موتور محرکه ترامپ نیست اما او کاملاً با فاشیست‌های مسیحی متحد شده است و آن‌ها بخش اعظم مدیریت دولتی به ویژه کابینه او را تشکیل می‌دهند. اگر جای ترامپ را با پنس عوض کنند، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که رژیم حاکم به شدت بر سرعت اجرایی کردن افق و برنامه فاشیستی مسیحی بیفزاید. ●

پانویس:

(۱) Revolution #492 May 22, 2017 Vice President Mike Pence: The Dangerous Holy Warrior Waiting in the Wings May 21, 2017 | Revolution Newspaper | revcom.us

(۲) Roe v. Wade

(۳) "The Truth About Right-Wing Conspiracy... And Why Clinton and the Democrats Are No Answer"

"The Fascists and the Destruction of the 'Weimar Republic'... And What Will Replace It" www.revcom.us

(۴) لینچ: اعدام خیابانی سیاهان به دست اوباش سفید نژادپرست

نشانی‌های ما



<https://cpimlm.com>



haghighat@sarbedaran.org
cpimlm@gmail.com



<https://www.facebook.com/cpimlm1380>

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح (به زبان انگلیسی) به آدرس زیر رجوع کنید

[@yahoo.co.uk](http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService/aworldtowinns)
aworldtowinns@yahoo.co.uk

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح، فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید

aworldtowinns@yahoo.co.uk

فرانسه: آیا جمهوری پابرجا خواهد ماند؟ اصلاً جمهوری چیست؟

سرویس جهانی برای فتح. ۲۷ آوریل ۲۰۱۷

این مقاله قبل از انتخاب «مانوئل مکرون» به ریاست جمهوری فرانسه نگاشته شده است.

کارگران به تدریج بهبود یافته و نسل بعدی وضعی بهتر از نسل قبل خواهد داشت.

مکرون مبلغ تداوم همان راهی است که پیشینیان او رفته‌اند و همین امر او را، حداقل در حال حاضر تبدیل به کاندیدی طبقه حاکمه سرمایه‌دار فرانسه کرده است. اما همچنین به معنای آن است که او بدتر شدن وضع موجود را نمایندگی می‌کند در حالی که شمار عظیمی از مردم وضع موجود را رد کرده‌اند. اکثر رأی دهندگانی که از لوپن و عقاید او متنفرند، مکرون را در بهترین حالت کاندیدی «بد» در مقابل «بدتر» محسوب می‌کنند. در حال حاضر، بسیاری می‌گویند در خانه مانده و به هیچ کس رأی نخواهند داد و یا رأی سفید به صندوق خواهند انداخت.

لوپن خود را به عنوان تنها کاندیدی که خواهان تغییر رادیکال وضع موجود است اعلام می‌کند. اما او به دروغ خود را «ضد سیستم» معرفی می‌کند. او نه تنها ضد سیستم نیست بلکه می‌خواهد نماینده عالی سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی بشود؛ سیستمی که طی چند قرن فرانسه را از طرق مختلف، از طریق تجارت برده، استعمار بی‌رحمانه آفریقا و دیگر نقاط جهان و مکیدن مافوق سودهای عظیم از کشورهای تحت سلطه و از «قلمرو نفوذش» در جهان، به موقعیت کنونی و امتیازاتش رسانده است. به طور نمونه، فرانسه به عنوان دومین قدرت مالی در اتحادیه اروپا، از چپاول یونان و همچنین کشورهای موسوم به «جنوب» چاق و چله شده است. اما لوپن در یک مورد راست می‌گوید. او به واقع ضدیت جدی با الگو و ایدئولوژی‌ای دارد که از زمان پایان جنگ دوم جهانی تاکنون شاخص فرانسه بوده است. پس از خاتمه جنگ دوم جهانی، حکام فرانسه وفاداری خود را به «ارزش‌های» انقلاب بورژوازی فرانسه تأکید و بار دیگر در فرانسه جمهوری برقرار کردند. زیرا پیش از آن، در دوره جنگ جهانی دوم، در همکاری با اشغال‌گران آلمان نازی در فرانسه یک دولت فاشیستی استقرار یافته بود.

برنامه مکرون و مسیر شغلی‌اش (او بانکدار یک امپراتوری مالی بود که تحت ریاست خانواده روتشیلد است. این خانواده یهودی، به مدت دو قرن و قبل از این که سیاست‌های پوپولیستی اسلام‌هراسی جایگزین سیاست‌های پوپولیستی ضد یهود بشود، همواره آم‌آج آن بوده است) او را تبدیل به یک رقیب ایده‌آل برای لوپن کرده است. مارین لوپن وی را متهم می‌کند که «دست‌نشانده» اسلام‌گرایان است. این اتهام شبیه رو کردن «فاکت‌های بدیل» است که از مشغله‌های مورد علاقه همتایان آمریکایی لوپن می‌باشد. اما مانند دیگر دروغ‌هایش روی طرفدارانش تأثیر می‌گذارد و بخشی از روایتی است که معضل را نه کارکرد سیستم سرمایه‌داری جهانی بلکه عملکرد یک «قشر نخبه متفرعن» و «اشرافیت مالی» می‌بیند که «پول پرست» و «فاقد حس میهن پرستی» هستند و این امر موجب خیانت آنان «به خلق» شده است و به این جهت باید با چماق لوپن بر سر آنان کوفت.

تعریف لوپن از «مردم» به وضوح معرف فاشیست بودن اوست. این تعریف نه تنها از الگوی حاکم در کشور در دوره بعد از جنگ جهانی دوم گسست کرده است بلکه ایدئولوژی و ارزش‌های ادعایی جمهوری فرانسه از زمان انقلاب ۱۷۸۹ علیه سلطنت را نیز رد می‌کند. در واقع، او وارث دو جریان است: جریان بسیار قدرتمندی که ریشه در کاتولیک‌گرایی سنتی دارد و در

دور اول مسابقه انتخاباتی در فرانسه، تغییرات مهمی در صحنه سیاسی کشور به وجود آورد و برنده یا بازنده شدن مارین لوپن فاشیست در دور دوم مسابقه انتخاباتی ریاست جمهوری فرانسه در تاریخ ۷ ماه مه، این واقعیت را عوض نخواهد کرد. این انتخابات در ادامه «برگزیت» و انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا، به سوق یافتن اروپا به سمت راست، تحرک بیشتری داده است. این تحولات برای ثبات سرمایه‌داری فرانسه خطرناک است و به گونه‌ای دیگر و عللی متفاوت برای مردم فرانسه و در نهایت مردم همه جا خطرناک است.

اولین دور انتخابات، دو تغییر بسیار مهم و مرتبط و در تداخل با یکدیگر را به همراه داشت. یکم، کاندیداهای دو جریان سیاسی عمده حذف شدند. جریان «راست میانه» که امروز در حزب جمهوری خواهان است و جریان «چپ میانه» که در حزب سوسیالیست فرانسه است. این دو حزب، در تمام دوره پس از جنگ جهانی دوم بر صحنه سیاسی فرانسه سلطه داشته و هر یک به نوبت وارد کاخ ریاست جمهوری فرانسه شده‌اند. این واقعه، حکمرانی در فرانسه را وارد آب‌های متلاطم و حداقل آب‌های ناشناخته می‌کند. دوم، انتخاب لوپن دیگر امری غیرممکن نیست و اگر این بار انتخاب نشود، شاید بار دیگر بشود. با وجود آن که حزب «جبهه ملی» (اف.ان) وی هنوز توسط پروسه انتخاباتی و مراکز خلق افکار عمومی، مقبولیت گسترده نیافته است اما این حزب که همواره حزبی در حاشیه به حساب می‌آمد مدال مشروعیت را دریافت کرده است.

امانوئل مکرون (رقیب انتخاباتی مارین لوپن و رئیس‌جمهور منتخب -م) از وزرای سابق کابینه سوسیالیست است که یک سال پیش استعفا داد و حزب خود به نام «آن مارش» را درست کرد. او خود را نه چپ و نه راست می‌داند. جوانی است که در سرمایه‌گذاری بانکی اشتغال داشت و توسط فرانسوا هولاند (رئیس‌جمهور فعلی از حزب سوسیالیست فرانسه) به میدان سیاست آورده شد. فرانسوا هولاند که مقبولیتش سقوط کرده و به عدد یک رقیمی رسیده است، اولین رئیس‌جمهور دوران پس از جنگ جهانی دوم است که نتوانست به دور دوم ریاست جمهوری برسد. مکرون را با تونی بلر، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا و گرهارد شرودر، صدراعظم سابق آلمان قابل مقایسه می‌دانند. به این جهت که آن‌ها سوسیال‌دموکرات‌هایی بودند که الگوی دولت رفاه را که از دوره پس از جنگ جهانی دوم در اغلب نقاط اروپا حاکم بود، کنار گذاشتند. این الگو، از طریق باز کردن کوره راهی به روی برخی از ابتدایی‌ترین نیازهای انسانی که اکثریت مردم جهان از آن محروم‌اند، برای اروپا ثبات سیاسی به همراه آورد.

مکرون وعده می‌دهد با جهانی‌سازی بیشتر (به عبارت دیگر، رقابت جوتر کردن فرانسه در بازار بین‌المللی) موفق به حل مشکلاتی خواهد شد که جهانی‌سازی پیشین به وجود آورده است. در چند دهه گذشته، اجبار در مواجهه با رقابت سرمایه‌داری بین‌المللی موجب صعود نرخ بیکاری به ۱۰ درصد شده است. هم زمان شدت کار بالا رفته و زندگی کسانی که تلاش می‌کنند کار خود را حفظ کنند پُر استرس شده است. کمبود بودجه، به طور مستمر موجب از بین رفتن کیفیت بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، مسکن ارزان و دیگر مزایا شده است. دیگر این احساس وجود ندارد که شرایط

زمان‌های مختلف در شکل‌های مختلف سربلند کرده است. و همچنین وارث سنت‌های فاشیستی مدرن.

لوپن از وحدت احزاب سیاسی عمده علیه خودش در آنچه «جبههٔ جمهوریت» خوانده می‌شود شاکتی است و آن را بی‌انصافی می‌داند زیرا به اعتقاد وی حزب او به همان اندازهٔ احزاب دیگر حزبی انتخاباتی است. اما، برنامهٔ او ضدیت با شعار اساسی جمهوری یعنی، «آزادی، برابری، برادری» می‌باشد. وی آشکارا با مفهوم حقوق برابر همگانی ضدیت می‌ورزد. او وعده داده است که نه رهبر مردم فرانسه (اهالی فرانسه و شهروندان جمهوری فرانسه) بلکه رهبر فرانسویان خواهد بود. یعنی، رهبر آنان که دارای «خون» مشترک و بخشی از فولک (خلق) مشترک هستند (وی از فولک که مترادف آلمانی خلق است استفاده می‌کند و از این نظر نیز شباهت‌هایش با ایدئولوژی نازی روشن است). برنامهٔ لوپن در این مورد بسیار روشن است در حالی که در موارد دیگر، به ویژه وعدهٔ تأمین امتیازات رفاهی قابل لمس، مبهم می‌باشد. او بی‌هیچ ابهامی قول داده است مرزها را ببندد، نیروهای پلیس را برای ممانعت از ورود مهاجرین به شدت افزایش دهد، مهاجرت قانونی را محدود و حداقل به طور موقت معلق کند، خانه‌های دولتی، مشاغل دولتی و خصوصی را فقط به شهروندان فرانسه اختصاص دهد و به آنان در نظام پزشکی و تأمین اجتماعی الویت دهد، اعطای شهروندی به میلیون‌ها نفری که در فرانسه به دنیا آمده‌اند را متوقف کند (در واقع دادن شهروندی در سن ۱۸ سالگی به کسانی که در خاک فرانسه به دنیا آمده‌اند را متوقف کند)، قانون به رسمیت شناخت دولتی‌ها را لغو کند که در این صورت به اخراج کسانی که در خاک فرانسه به دنیا آمده و در ۱۸ سالگی فرانسوی شده‌اند منجر می‌شود. چون در کشورهایی با اکثریت اهالی مسلمان، فرزندان به طور اتوماتیک از حق شهروندی پدرانشان برخوردار می‌شوند باید گفت این سیاست، در واقع علیه کسانی است که پدرانشان اهل آن کشورها می‌باشند. این سیاست همچنین نشانهٔ تشدید ترور پلیسی در محلات بانلیو است. مجتمع‌های مسکونی کم‌درآمدها در خارج از محدودهٔ پاریس و دیگر شهرهای بزرگ معمولاً در این بانلیوها متمرکز هستند. این مناطق علاوه بر کارگران به اصطلاح «بومی فرانسه» و مهاجرین جدید، عمدتاً سکونت‌گاه آن بخش از جامعهٔ فرانسه است که اجدادشان از مستعمرات سابق فرانسه به این کشور مهاجرت کرده‌اند.

دشمنی افراطی لوپن متوجه این‌هاست. این بخش از جامعهٔ فرانسه زمانی شکل گرفت که مردم روستایی کشورهایی که مستعمرهٔ فرانسه بودند به فرانسه آورده شدند تا با بازوهایشان «سه دههٔ شکوهمند» توسعهٔ اقتصادی فرانسه را در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به وجود آورند. آنان نقشی عظیم در آفریدن رفاه و ثروتی داشتند که پایهٔ اجتماعی لوپن نگران آیندهٔ آن است. دشمنی افراطی لوپن علیه این بخش از جامعهٔ فرانسه، صرفاً تحت عنوان مقابله با بنیادگرایان اسلامی جهادی ابراز نمی‌شود. اکثریت مردم، فارغ از این که دین‌دار باشند یا نباشند و چه دینی داشته باشند، از حملات این بنیادگرایان منزجرند. لوپن دشمنی افراطی‌اش با این بخش از مردم را تحت عنوان نوعی «فرانسوی‌گری» ساختگی پیش می‌برد. نتیجهٔ این دشمنی فقط می‌تواند تشدید بی‌سابقهٔ سرکوب خشونت‌بار باشد. در دوران جنگ جهانی دوم، همین نوع گفتمان، همین نوع ایدئولوژی و سیاست‌ها زمینه‌ساز بازداشت‌های توده‌ای و اردوگاه‌های مرگ برای مردم یهود و دیگران و همدستی با اشغالگران نازی و کشتار میلیون‌ها نفر در سراسر اروپا شد. اغلب گفته می‌شود پایهٔ اجتماعی لوپن عمدتاً متشکل از آن‌هایی است که «بازندهٔ» جهانی‌سازی هستند، به ویژه بخش بزرگی از طبقه کارگر

صنعتی سابق و بازرگانان و کسبهٔ کوچکی که ثروتشان وابسته به آنان است. این حقیقتی است که شهرهای شمال فرانسه که سابقاً شهرهای معدنی و صنعتی و تا همین اواخر مناطق تحت نفوذ چپ بودند به لوپن رأی داده‌اند. مناطقی که سنتاً مناطق ارتجاعی تری بوده‌اند و مناطق روستایی شرق فرانسه و منطقهٔ مرفه «ریویه را» نیز به لوپن رأی داده‌اند. به ندرت درک شده است که «بازندگان» جهانی‌سازی همچنین شامل میلیون‌ها نفری است که پیشینهٔ مهاجرت دارند؛ کسانی که پدران و مادرانشان با وعده‌های دروغین به فرانسه آورده شدند و به آن‌ها به عنوان اسلحه و استر بارکش برخورد شد و زمانی که فرسوده شدند یا دیگر نیازی به آن‌ها نبود مانند زباله پرتاب شدند و به فرزندان و نوادگانشان نیز در جامعهٔ فرانسه آینده‌ای تأمین نشد. آیا کسانی که از جنگ‌های خاورمیانه و آفریقای سیاه که فرانسه و دیگر کشورهای امپریالیستی هم‌زمان‌شان هستند فرار می‌کنند، کسانی که زندگی و آینده‌شان زیر فشار جهانی‌سازی سرمایه‌داری فروپاشیده است، جزو «بازندگان» نیستند؟

در واقع، برنامهٔ لوپن وعدهٔ بهبودهای مشخص برای شاغلین و خویش‌فرمایان می‌دهد اما برای طبقات پایین هیچ چیز در چنته ندارد. فشار اقتصادی مهم است اما آنچه بسیار مهم‌تر است، احساسی است که در میان مردم عمومیت دارد. تعریف این احساس سخت است اما بسیار واقعی و مرگبار می‌باشد: این احساس که «فرانسوی‌ها» جای شایسته‌شان را در جهان از دست داده‌اند، ارزش‌هایی که با آن بزرگ شده و باور می‌داشتند (به قول فاشیست‌های جنگ جهانی دوم: «کار، خانواده، سرزمین پدری») تلی از خاکستر شده است. آن‌ها وجود کسانی را که «متفاوت» و «بیگانه در خانه» می‌خوانند، عامل و مسبب تغییر ماهیت جامعهٔ فرانسه می‌دانند و از تغییرات جامعه، از جمله تغییرات قومی و ترکیب دینی اهالی و جابه‌جایی در ساختار طبقاتی و نقش زنان ناراحت هستند. این احساس به معنای واقعی کلمه یک احساس ارتجاعی است؛ احساس دل‌تنگی و حسرت نسبت به گذشته‌ای که به نظرشان سیستم طوری کار می‌کرد که مساعد حالشان بود.

لوپن صرفاً نمایندهٔ یکی از جریان‌های فاشیستی در راست افراطی فرانسه است. فرانسوا فییون، کاندیدای حزب سنتی راست میانه که در دور اول مسابقهٔ انتخاباتی با آرای نزدیک در مقام سوم قرار گرفت، از یک جریان ارتجاعی خاص در کلیسای کاتولیک فرانسه حمایت می‌کند (این‌ها از طبقات مرفه و دل‌تنگ دورانی هستند که دعای کلیسای کاتولیک به زبان لاتین اجرا می‌شد). این گرایش معمولاً خود را به طور متمرکز در ضدیت با سقط جنین و حقوق هم‌جنس‌گرایان نشان می‌دهد و تحت عنوان حفظ خانواده با صراحت از خانوادهٔ پدرسالار و به طور عموم از پدرسالاری حمایت می‌کند. هرچند فییون و حزب او با دندان قروچه این حقوق را قبول کردند اما وی همچنین اعلام کرد دولت نباید به زنان هم‌جنس‌گرا یا زنانی که در آمیزش جنسی با مرد نیستند برای تولید مثل کمک‌های پزشکی کند. اینجا نیز آنچه را با صراحت و علناً نمی‌توانند بگویند از طریق نمادها ابراز می‌کنند: فراخوان بازگشت اقتدار کلیسا برای تعیین «خط قرمزها» در جامعه! واضح است، زمانی که کلیسا چنین اقتداری پیدا کند، خط قرمزهای بیشتری ترسیم خواهد کرد. این نیز، چالش مستقیمی علیه جدایی کلیسا و دولت و یکی از ارزش‌های مرکزی جمهوری» می‌باشد. البته باید گفت امروزه در فرانسه، سکولاریسم بیشتر برای آماج قرار دادن اسلام و کامیونیتی‌های مسلمان مورد استفاده قرار می‌گیرد و نه برای مقابله با تاریک‌اندیشی دینی و به طور عموم با خرافه. بسیاری از حامیان فییون و اعضای حزب جمهوری، به لوپن و علیه

وبسایت، آدرس تقاضای آبونمان و آدرس مکاتباتی سرویس خبری جهانی برای فتح

Web site: aworldtowinns.co.uk

To subscribe: <http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService/aworldtowinns@yahoo.co.uk>

aworldtowinns@yahoo.co.uk

جمهوری رأی خواهند داد. این نیز نشانه دیگری از فروپاشی الگوی سنتی سیاست و باورهای منسجم کننده جامعه فرانسه است. اما فروپاشی، از هر سوی جناح‌های ساختار قدرت در جریان است. در انتخابات اخیر حزب سوسیالیست که امروز در حکومت است به حزبی در حاشیه تقلیل یافت اما نقش مهمی در صاف کردن جاده برای عروج فاشیسم داشت. نخست‌وزیر این حزب با اعلام این که «رومان‌ها» («کولی‌های» اروپای شرقی) هیچ جایی در فرانسه ندارند، خدمت بزرگی به «محترم» شمرده شدن نفرت قومی کرده بود. اگر به جای «رومان» گذاشته شود «یهودی»، اکثر مردم به فوریت آن را مترادف با نازیسم خواهند دانست.

به مدت چند دهه رئیس‌جمهورهای فرانسه از هر دو حزب آنچه را که «مناظره بر سر هویت ملی» خوانده می‌شود مشروع و موجه کرده‌اند. در حالی که مناظره به واقع بر سر این است که آیا در زمینه منسجم کردن جامعه فرانسه عملکرد نژادپرستی بهتر است یا ارزش‌های جمهوری؟ و این که ارزش‌های جمهوری، اصلاً توضیح دهنده واقعیت فرانسه بوده است یا خیر؟ در مورد کارنامه استعمار فرانسه در خاورمیانه و آفریقا، سوسیالیست‌ها که در مدیریت استعمار شرکت داشته و جنگ‌های وحشیانه فرانسه علیه استقلال مستعمره‌ها را پیش برده‌اند، اشک تمساح ندامت می‌ریزند. اما، لوپن مصرانه اعلام می‌کند، استعمار فرانسه برای خاورمیانه و آفریقا یک موهبت الهی بوده است. این روایتی مفید برای دخالت‌های نظامی گسترش‌یافته امپریالیسم فرانسه در مناطق مذکور است و ممکن است به زودی منافع آن ایجاب کند تا برای مقابله با رقبای امپریالیست خود دست به دخالت‌های نظامی بیشتر بزند. حزب لوپن، فارغ از این که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز بشود یا شکست بخورد، نقش بسیار مفیدی را برای کلیت طبقه سرمایه دار مالی حاکم در فرانسه و «فکر سیاستمدار» بازی کرده است. این فکر، از طریق مشروعیت بخشیدن به افکاری که زمانی غیرموجه شمرده می‌شدند، منافع این طبقه را نمایندگی کرده است. بیش از چند دهه از دوره‌ای که کودکان تشویق می‌شدند آواز بخوانند «ما فرزندان جهان هستیم» و از «رفقای» گتونشین‌شان حمایت کنند تا نابرابری، تبعیض و ستم مسلط در جامعه و جهان را بپوشانند، نمی‌گذرد. امروز، این مهربانی عوام‌فریبانه دیگر برای امپریالیسم فرانسه در مواجهه با چالش‌های داخلی و جهانی‌اش مفید نیست. موعظه خودپرستی و قبول بی‌رحمی تبدیل به آیین روز شده است.

کاندیداتوری لوپن به مشروعیت «سیستم» مورد نقدش خدمت کرده است و این سیستم به نوبه خود به او مشروعیت بخشیده است. تکان دهنده آن است که «همه می‌دانند» او یک فاشیست است. فقط با یک نگاه به تاریخ حزب او و رشته‌های پیوند رسمی‌اش با نئونازی‌ها و دیگر گروه‌های فاشیست می‌توان این واقعیت را دید. اما هیچ یک از رهبران احزاب اصلی فرانسه او را فاشیست نمی‌خوانند. شاید احساس می‌کنند اگر او را فاشیست بخوانند، این کار چالشی علیه نظام انتخاباتی، ساختارهای مدیا و کلیت نظامی باشد که جملگی بخشی از آن هستند و لوپن را نیز تولید و به اینجا رسانده است. اکثر سازندگان و شکل دهندگان افکار سیاسی مسلط در جامعه، مخالف لوپن و پروژه حزبش مبنی بر زیر و رو کردن نظام سیاسی که تاکنون به خوبی به امپریالیسم فرانسه خدمت کرده است، می‌باشند. با این وصف، میان منافع لوپن و همه آن‌ها که در به اصطلاح «جبهه جمهوری» جمع هستند، هم‌پوشانی وجود دارد. این اشتراک منافع در مراسمی که برای ادای احترام به پلیسی که طبق گزارش‌ها اخیراً در حمله اسلام‌گرایان کشته شده است، به گونه‌ای وقیحانه به نمایش درآمد. فرانسوا هولاند، رئیس‌جمهور فرانسه از لوپن و مکرور دعوت کرد تا در این مراسم در کنار او و نخست‌وزیران و سران سابق دولت و باقی نیروهای نظم حاکم بایستند. این دقیقاً مشابه سخنان اوباما در مورد ترامپ است که گفته بود، خودش و ترامپ را «اعضای یک تیم» به حساب می‌آورد.

ژان-لوک ملانشون یکی دیگر از بازیگران تیم فرانسه است، هرچند که به ظاهر با دل‌زدگی اونیفورم تیم را بر تن می‌کند. مدیا عموماً به او لقب «چپ افراطی» و در دور اول انتخابات با رأی بسیار نزدیک، چهارم شد.

ملانشون، ناسیونالیسم گوش‌خراش را با وعده بازگرداندن روزهای خوش قدیم و برنامه‌های رفاهی سوسیال دموکراتیک ترکیب می‌کند. لیست وعده‌هایش در مورد افزایش حقوق در ازای کار کمتر حماقت محض است و افکاری را چاشنی آن می‌کند که اصلاً با نیازهای امروز سرمایه‌داری فرانسه سازگار نیست. آرزوی ملانشون در احیای بهروزی و رونق سابق از طریق شل کردن بندهای فرانسه با دیگر متحدین امپریالیستش (اتحادیه اروپا و ناتو) نه تنها تحقق‌ناپذیر بلکه زهرآگین نیز هست زیرا با مواضع لوپن در مورد این مسائل و بدتر از آن با ایدئولوژی ناسیونالیستی او هم‌پوشانی دارد. طرفداران لوپن فعالانه در تلاش هستند تا قاپ طرفداران ملانشون را بدزدند. البته ملانشون هم در دور اول انتخابات تلاشی مشابه و نیمه پوشیده‌ای در رابطه با پایه لوپن کرد. ملانشون عملاً و به لحاظ ایدئولوژیک، یک پوشش «چپ افراطی» است. بر ناسیونالیسمی که به شکل‌گیری وضعیتی بسیار بد خدمت کرده است. شعار «آزادی، برابری، برادری» این واقعیت را پرده‌پوشی می‌کند که جامعه به طبقات بسیار متفاوت، با منافع متخاصم تقسیم شده است. این شعار، امروزه شعاری است برای پنهان کردن دیکتاتوری سرمایه‌داران انحصاری فرانسه که می‌خواهند دیکتاتوری بورژوازی را به مردم، از جمله ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان داخل فرانسه بقبولانند و آن‌ها را زیر پرچم خود برای رقابت و جنگ با کشورهای سرمایه‌داری رقیب و برای به انقیاد کشیدن مردم نقاط دیگر متحد کنند. این است محتوای اجتماعی جمهوری فرانسه. اگر مردم آرزویی جز این را دارند، پس باید دست از سازش با ستم و استثمار بردارند و چشم در چشم حقیقت بدوزند. «جبهه جمهوری» راه حل نیست: این جبهه تلاش می‌کند دولت سرمایه‌داری را تحکیم کند. این‌ها در مقابل فاشیست‌ها نخواهند ایستاد زیرا فاشیست‌ها، لاستیک زاپاس سیستم هستند و در شرایطی که شکل کنونی حاکمیت، در نتیجه تشدید تضادهایی که خود سیستم تولید کرده است غیرقابل دوام باشد، سیستم به برنامه فاشیست‌ها روی خواهد آورد.

امکان رئیس‌جمهور شدن لوپن چشم‌انداز ترسناکی برای میلیون‌ها نفر در فرانسه و نقاط دیگر جهان است و باید از آن ترسید و برای طرد چنین امکانی نیاز به مبارزات بسیار رزمنده‌تر و شدیدتر در سراسر جامعه است. یک نشانه ترسناک از این که تا چه حد فاشیسم در فرانسه «نرمالیزه» شده آن است که خشم و حیرت مردم از این واقعه بسیار کمتر از زمانی است که در سال ۲۰۰۲ پدر مارین لوپن در مسابقه انتخاباتی ریاست جمهوری فرانسه به دور دوم رسید.

اما رأی دادن «علیه» لوپن (به عبارت دیگر، رأی دادن به مکرور) فقط می‌تواند به معنای قبول (هرچند قبول مایوسانه) وضع موجود فرانسه باشد در حالی که شمار وسیعی از مردم، بسیاری از جوانب آن را غیرقابل قبول و در تضاد با منافع نوع بشر می‌یابند. رأی دادن به مکرور به معنای مشروعیت بخشیدن و تقویت سیستم است؛ به معنای همراهی کردن با راه حلی است که طبقات حاکمه فرانسه برای معضلات پیش می‌نهند و راه حلی است که مساعد به حال خودشان است. به جای تبعیت از این راه حل، لازم است از این وضعیت و تلاطمی که به وجود آمده است استفاده کرده و شروع به فعالیت برای انقلابی کنیم که امپریالیسم فرانسه را سرنگون کرده و حامی انقلاب در اقصی نقاط جهان باشد.

حمایت از مکرور مترادف با انفعال و این انتظار بیپوده است که گویا انتخابات و احزاب پارلمانی می‌توانند راه حل اوضاعی باشند که خودشان به وجود آورده‌اند. لوپن بسیار ارتجاعی است اما برای معضلات سیستم، پاسخی منسجم می‌دهد و دارای یک پایه اجتماعی است که حول این پاسخ و برنامه بسیج شده‌اند. این پایه هرچند اقلیت است اما اقلیتی بزرگ و بسیار پرنرزی و شورمند است و شمار زیادی از آنان حاضرند به هر طریقی که لازم باشد برای این برنامه بجنگند. فارغ از این که چه کسی رئیس‌جمهور فرانسه شود، آن تضادهایی که لوپن برایشان راه حلی به غایت ارتجاعی ارائه می‌دهد حل نشده باقی خواهند ماند. سؤال این است: این تضادها به چه طریقی و در خدمت به کدام منافع حل خواهند شد؟ ●

علم و انقلاب

مصاحبه با آردی اسکای بریک، نشریه‌ی انقلاب، ۲۰۱۵

بخش نهم: بعضی از تشکر کردن‌هایی که باید به صدای بلند ادا شود.

« در اوایل سال ۲۰۱۵ نشریه‌ی انقلاب (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک داشت. این مصاحبه طی چند روز انجام شد و طیف گسترده‌ای از مسائل را در برمی‌گیرد. آردی اسکای بریک تحصیلات حرفه‌ای خود را در رشته‌های محیط‌زیست و بیولوژی تکاملی گذرانده است. وی از مبلغین سنتز نوین است. در میان آثار او می‌توان از دو اثر نام برد: *علم فرگشت و افسانه‌ی آفرینش: واقعیت چیست و چرا دانستن آن مهم است* و *از گام‌های نخستین تا جهش‌های آینده، رساله‌ای در باره‌ی ظهور انسان، سرچشمه‌ی ستم بر زن و راه‌هایی. پاره‌های پیشین ترجمه‌ی فارسی این مصاحبه را در حقیقت شماره‌ی ۷۱ تا ۷۸ خواندید. اکنون، بخش نهم را می‌خوانید.*

اسکای بریک ادامه می‌دهد: به ویژه در برابر مشکلات، سختی‌ها، اتهامات، افتراها، بدگویی‌ها و حملات شخصی که بعضی افراد هرگز از انجامشان خسته نمی‌شوند، می‌خواهم اینجا از بعضی افراد تشکر کنم. تشکر کردن‌هایی هست که بعضی مردم خوب همیشه در ذهنشان دارند ولی هیچ‌وقت به زبان نمی‌آورند. خوب این کافی نیست و این تشکر کردن‌ها با صدای بلند باید ادا شوند. اجازه بدهید بعضی از این تشکر کردن‌ها را اینجا با صدای بلند ادا کنم.

اول همه، از باب آواکیان تشکر می‌کنم. به خاطر تعهد خستگی‌ناپذیرش و فداکاری‌های شخصی بسیاری که طی دهه‌ها سال انجام داده است. یک‌بار دیگر می‌گویم، باب آواکیان در تمام عمرش بدون لحظه‌ای خستگی برای خدمت به مردم و نه برای خدمت به منافع خودش فعالیت کرده. باب آواکیان از تو ممنونیم که هرگز تسلیم نشدی، هرگز خیانت نکردی و تن به سازش ندادی، ممنونیم که همیشه در تلاش بودی تا هرچه عمیق‌تر ریشه رنج‌های غیرضروری مردم این کشور و مردم سراسر دنیا را درک کنی. از تو تشکر می‌کنم برای اینکه شانه زیر بار مسئولیت دادی و زحمت کاربرد پیگیرانه‌ی روش علمی برای آشکارسازی حقایق امور را قبول کردی، گذشته از اینکه این حقایق به کجا ممکن بود بیانجامند، یا اینکه چقدر این حقایق می‌توانستند ناراحت‌کننده باشند. و این تلاش را ادامه دادی تا «منطق منطق» را تأکید کنی که انقلاب نه تنها مطلوب که مطلقاً ضروری و همچنین امکان‌پذیر است. از تو ممنونیم به خاطر بلندنظری، بینش روشنگرانه، فراگیر و دلگرم‌کننده‌ات. از تو تشکر می‌کنیم به خاطر همه تلاش‌هایت برای توسعه افق، استراتژی و برنامه‌های عینی برای پیشبرد رهایی بشریت از ستم سرمایه‌داری-امپریالیستی و همچنین برای تلاش خستگی‌ناپذیرت برای گسترش دادن و همه‌گیر کردن این استراتژی و برنامه در بین مردم- در

بین هزاران یا میلیون‌ها نفر از مردم یا هر کسی که گوش شنوایی برای شنیدن این سخنان داشت، به ویژه در میان ستم‌دیده‌ترین مردم از اقشار تحتانی جامعه، کسانی که بیشتر مردم این جامعه خیلی راحت آن‌ها را به دور می‌اندازند، در حالی که تو تمام کسانی را که مشتاق پیوستن به جنبشی برای مقاومت و انقلاب بودند را دعوت کردی که به این جنبش بپیوندند. از تو تشکر می‌کنیم اوضاع را همان‌طوری که هست برای مردم بازگو می‌کنی، برای اینکه مشکلات را به صورت نظام‌مند و علمی مطالعه می‌کنی و تمامی توان خود و دانشی که داری را در اختیار هر کسی که گوش شنوایی دارد قرار می‌دهی.

یک متشکریم هم به سایر رفقا، به همه پیروان و طرفداران سنتز نوین باب آواکیان، همه کسانی که هر روز با حداکثر توان و غالباً با صرف هزینه‌های شخصی بسیار، به اشاعه سنتز نوین کمونیسم خدمت می‌کنند. تشکر از شما که تسلیم نمی‌شوید، تشکر از شما که با وجود خستگی و دل‌سردی‌ها همچنان به مبارزه ادامه می‌دهید، تشکر از شما که زندگی‌تان را وقف خدمت به مردم کرده‌اید، تشکر از شما که همیشه در تلاش برای یادگیری و خدمت کردن در سطوح بالاتر هستید.

یک متشکریم هم به همه افرادی که در سطح وسیع‌تر جامعه وقتشان، پولشان، ایده‌شان، امکانات حقوقی‌شان، تحقیقاتشان، تجربیات سازمانی‌شان، موسیقی‌شان، نقاشی‌ها و سایر آثار هنری‌شان را اهدا می‌کنند. متشکریم از همه کسانی که در خانه‌ها و قلب‌هایشان را به روی انقلابیون و مقاومت گشودند و از آن‌ها استقبال کردند. متشکریم از همه کسانی که تسلیم فشارهای اجتماعی نشدند تا پشتشان را به کمونیست‌های انقلابی کنند، از آن‌ها دوری کنند یا آن‌ها را به باد افترا و تهمت بگیرند، از شما متشکریم. از همه افراد شجاعی که در خیزش‌های مقاومت در جاهایی مثل فرگوسون به پا خاستند و به سیستم نشان دادند که بیش از این دیگر تحمل نمی‌کنند، کسانی که اختلافات درونی‌شان را به کناری گذاشتند تا در برابر دشمن بزرگ‌تر- سیستم و نیروهای آن- به پا خیزند. شما امیدبخش و الهام آفرین افراد بسیار بسیار زیادی در این کشور و سایر نقاط دنیا بودید. شما صدایان را به گوش دیگران رساندید. متشکریم.

یک متشکریم به همه افراد داغداری که در غم از دست دادن فرزندان و عزیزانشان که با بی‌رحمی توسط پلیس و سایر نیروها سلاخی شدند و سوگوارند. گریه‌های دردمندانه شما همیشه در گوش انقلابیون طنین‌انداز خواهد بود تا هر لحظه به باید بیاورند که تا سرنوشتی این نظام وحشت باید به مبارزه ادامه داد. از شما متشکریم که در میانه درد و اندوه به پا خاستید، و به دیگرانی پیوستید که در برابر این ستمگری‌های مقاومت می‌کردند، متشکریم که خواستار عدالت شدید، خواستار آن شدید که این ستمگری‌ها یک‌بار و برای همیشه پایان پذیرد تا دیگر هیچ خانواده‌ای رنج بی‌دلیلی که شما می‌کشید را تحمل نکند. کاری که شما می‌کنید ادای احترام شایسته‌ای به خاطره عزیزان از دست رفته‌تان است و به جنبش‌های مقاومت و انقلاب قدرت می‌بخشد، جنبش‌هایی که برای رها شدن از همه این رنج‌ها تلاش می‌کنند. از شما متشکریم.

دوباره به همان جایی برمی‌گردیم که از آن شروع کردیم. از باب آواکیان متشکریم. ممنونیم به خاطر آرمان، افق دیدش و اینکه توانسته است همه این‌ها را تبدیل به نقشه‌های کنکرت و یک استراتژی کنکرت برای رهایی همه ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان و کل انسانیت کند. و متشکریم از تصویرسازی او در مورد اینکه چگونه همه چیز می‌تواند متفاوت و بسیار بهتر برای اکثریت ساکنان این سیاره باشد. از تو سپاسگزاریم که مسئولیت رهبری را پذیرفتی.

سؤال: چیزهایی که گفتی خیلی عمیق بود، آدم با قلبش آن را حس می‌کند و بسیار هم درست و به جا بود. واقعاً امیدوارم کسانی که این نوشته را می‌خوانند، یک دقیقه یا کمی بیشتر از یک دقیقه وقت صرف کنند تا به چیزهایی که گفتی فکر و روی آن تعمق کنند. چیزهای بسیار زیادی هم در آنچه تو گفتی و هم در روح کلی آنچه گفتی برای آموختن وجود دارد. چون همان‌طور که به آن اشاره کردی، یک روحیه و فرهنگ تمام و کمال از بدینی عمیق و افترا پراکنی وجود دارد، فرهنگی که در آن، «ضد حال» به حساب می‌آید اگر کسی عمیقاً و صادقانه نسبت به چیزی از خود قدرشناسی نشان بدهد. در این فرهنگ، اگر کسی از خود صداقت و صمیمیت نشان دهد، به ویژه وقتی مسئله تغییر دادن دنیا مطرح می‌شود، کارش را «ضد حال» می‌خوانند. همان‌طور که تو هم گفتی یک فرهنگ مملو از افترا، تهمت پراکنی و لیچارگویی وجود دارد. من می‌خواهم بگذارم آنچه تو گفتی، خودش صحبت کند. چون آنچه تو گفتی بسیار عمیق و به جا بود و متشکریم‌های تو و قدردانی‌های تو به صورت کلی و آنچه به صورت ویژه درباره قدردانی از باب آواکیان گفتی بسیار به جا بود: نکته‌ات در این باره که او کسی است که تمام زندگی‌اش را وقف این کار کرده و ده‌ها سال به صورت تزلزل‌ناپذیر روی مسئله‌رهایی بشریت کار کرده، علم و تئوری این کار را تکامل داده، و در حال رهبری کل جنبش و حزبی است برای انجام انقلاب و تحقق این امر. او هرگز تسلیم نشده و هر روز در این مسیر عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود. خوب بار دیگر می‌گویم، من مردم را تشویق می‌کنم یکبار دیگر این خطوط را بخوانند و در آنچه گفتی و شیوه‌ای که آن‌ها را ادا کردی، تعمق کنند.

چرا این حجم بالا از بدینی و لیچارگویی وجود دارد و چگونه می‌توان آن را تغییر داد؟

سؤال: می‌خواهم بر روی یکی از نکاتی که تو به آن پرداختی تمرکز کنم و بیشتر به آن بپردازم و دو روش را مقایسه کنم: از یک طرف، روش کسانی که اختلاف عقیده‌های اصولی دارند و محتوای کارهای آواکیان و آنچه تکامل داده است را به‌طور جدی و عمیق بررسی می‌کنند و بر این مبنا می‌گویند با چه چیزی توافق دارند و با چه چیزی توافق ندارند و

سؤال‌هایشان را مطرح می‌کنند. از طرف دیگر، روش لیچارگویی و هجویاتی است که واقعاً منجرکننده‌اند. این هجویات ارزش وارد شدن به جزئیات و دقیق شدن را ندارد. بیشترش هرزه‌گویی محض و کینه‌ورزی است.

چه چیزی باعث می‌شود آدم‌ها فکر کنند چنین روشی قابل قبول است و ایرادی ندارد؟ این دروغ‌ها، حملات شخصی غرض‌آلود و افترا؟ همان‌طور که اشاره کردی وقتی این جور چیزها به نظر قابل قبول می‌آیند و آدم‌ها مشکلی با آن ندارند باید نتیجه بگیرد فرهنگ بسیاری بدی حاکم است. به ویژه وقتی این لیچارگویی‌ها علیه کسی است که دارد انقلابی را رهبری می‌کند و برای رهایی بشریت تلاش می‌کند. یعنی با شما در مورد عمق زشتی آن موافقم. این را مقایسه کنید با نمونه‌ای که دیدیم. یعنی، روابطی که در مناظره میان کورنل وست و باب آواکیان شاهدش بودیم. کاملاً واضح بود که کورنل وست با باب آواکیان اختلاف عقیده دارد. کورنل وست یک کمونیست انقلابی نیست. در کنار اتحاد نظرهای زیادی که دارند، باب و کورنل اختلافات بسیار جدی هم دارند. ولی همان‌طور که تو هم قبلاً گفتی تماشای علاقه، عشق و احترام متقابل و آفری که بین این دو هست واقعاً باورنکردنی است. آن‌ها در طی مناظره حتی همدیگر را در آغوش می‌گیرند. و اگر ویدئوی زنده این مناظره را تماشا کنید، می‌بینید که در انتهای مناظره،

کورنل وست به باب آواکیان می‌گوید، دوست دارم و باب هم به کورنل می‌گوید، من هم تو را دوست دارم. یک روحیه بسیار قدرتمند از عشق و احترام متقابل بر این گفتگو حکم فرمات که ما در فرهنگمان خیلی به آن نیاز داریم. این مثال شاهد بسیار خوبی برای حرف توست که گفتی آدم‌ها می‌توانند اختلاف عقیده‌های بسیار تندی داشته باشند ولی همچنان به شیوه اصولی با همدیگر مواجه بشوند، سراغ اصل موضوع بروند نه اینکه همدیگر را تکه و پاره کنند. و بعد این را مقایسه کنید با پدیده‌ای که حرفش را می‌زدی، این یاوه‌گویی‌های کثیف، واقعاً فقط لیچارگویی کثیف و سؤال این است که چطور می‌توان اجازه داد چنین چیزهایی باشند؟ مسخره و منجرکننده است. وقتی کسانی غرق چنین یاوه‌هایی می‌شوند، کارشان هیچ ربطی، حتا به تلاش برای تغییر دنیا ندارد.

خوب من الان کمی توپ و تشر زدم ولی برگردیم سر موضوع صحبتمان. بخشی از چیزی که می‌خواستم از تو بپرسم این بود که چرا آدم‌ها درگیر چنین دشنام‌گویی، لیچارگویی و افترا پراکنی می‌شوند؟ این چیزها از کجا می‌آید؟ چرا مردم چنین می‌کنند؟ فکر می‌کنم این مسئله بعضی افراد مخصوصاً افراد جوان‌تر را گمراه و سردرگم می‌کند. آن‌ها با انقلاب آشنا شده‌اند، با باب آواکیان آشنا شده‌اند، این افراد سراسر جوش و خروش هستند و انتظار دارند وقتی به درون جامعه می‌روند و با مردم صحبت می‌کنند، مردم از این حرف‌ها خوششان بیاید و این چیزها را دوست داشته باشند. ولی وقتی با مردم صحبت می‌کنند و

با چنین مزخرفاتی روبرو می‌شوند، یک جورهایی سرخورده می‌شوند. حتی اگر خودشان این مزخرفات را قبول نداشته باشند و خوششان نیاید ولی وقتی این چیزها را می‌شنوند، یک جورهایی گیج می‌شوند و از خودشان می‌پرسند، اینجا چه خبر است؟ ما داریم درباره تغییر دنیا صحبت می‌کنیم و این آدم‌ها باید این چیزها را دوست داشته باشند. هرکسی که خودش را پیشرو می‌نامد باید این چیزها را دوست داشته باشد. یکبار دیگر سؤال را تکرار می‌کنم: این لیچارگویی و افترازی

ممونیم به خاطر آرمان،
افق دیدش و اینکه توانسته
است همه این‌ها را تبدیل
به نقشه‌های کنکرت و یک
استراتژی کنکرت برای
رهایی همه ستم‌دیدگان
و استثمارشوندگان و کل
انسانیت کند.

از کجا می‌آید؟ چرا چنین چیزی وجود دارد و نشانگر چیست؟ اسکای بریک: ما در این باره صحبت کرده‌ایم ولی عوامل دیگری هم هستند که ارزش دارد بیشتر تحلیل و به صورت کامل بررسی شوند. یکی از آن‌ها زمانه‌ای است که ما در آن زندگی می‌کنیم و درجه‌ای از لیچارگویی که به‌طور کل در فرهنگ حاکم است. به ویژه اینترنت و رسانه‌های اجتماعی پر هستند از حملات شخصی و لجن پراکنی علیه انواع و اقسام آدم‌ها و تحقیر آن‌ها، به ویژه علیه افراد معروف، علیه کسانی که در انتظار عمومی هستند و در این عرصه نقشی بازی می‌کنند. بخشی از گسترش این فرهنگ، به نظر من مربوط است به وقایع سال‌های بعد از دهه ۱۹۶۰ یعنی دورانی که جنبش‌های انقلابی اساساً افت کرده‌اند. به عقیده من این فرهنگ لیچارگویی یک جورهایی به شکست انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی در سرتاسر دنیا و از دست رفتن موج اول پروژه سوسیالیستی مربوط است. به عبارت دیگر، دلیلی وجود دارد که این چیزها را به هم مرتبط می‌کنم. چون در دهه ۱۹۶۰ و در جنبش‌های آن دوره فرهنگ حاکم به‌کلی متفاوت بود. هرچند که مسلماً آدم‌ها همه جور تفاوتی با هم داشتند، همه جور گروهی وجود داشت و مردم هر نوع اختلاف نظری که فکرش را بکنید داشتند و سر این اختلاف‌ها باهم پلمیک می‌کردند؛ ولی فرهنگ حاکم در کل بسیار

متفاوت بود. بی‌شک آن زمان هم یکسری لیچارگویی و بدگویی‌های حقیر، مقداری فرصت‌طلبی‌ها وجود داشت، به ویژه از سوی کسانی که خودشان چیزی برای جلو گذاشتن نداشتند و مشغله‌شان نبود کردن دیگران بود. با این وصف، اصلاً به گردپای فرهنگ لیچارگویی امروز نمی‌رسید. امیدواری عمومی بسیار بیشتری وجود داشت، خوش‌بینی بسیار بیشتری نسبت به این ایده وجود داشت که ما واقعاً می‌توانیم دنیا را به جای بهتری تبدیل کنیم و بشریت نهایتاً می‌تواند به دنیای بهتری دست یابد، دنیایی سخاوتمندانه‌تر، با همکاری و اشتراکات بیشتر. مردم چه کمونیست بودند چه نبودند، بخش زیادی از آن‌ها آن روزها آرمانی و رای رفتار سرمایه‌دارهای درنده‌خو داشتند. و این آرزو و آرمان واقعی به نظر می‌رسید، این آرمان امکان‌پذیر و تحقق‌پذیر می‌نمود. ولی بعداً، با شکست‌ها به ویژه با شکست انقلاب در چین، عقب‌نشینی جنبش‌های انقلابی در سرتاسر دنیا و افت جنبش‌های انقلابی دست در دست حملات بسیار شدید ایدئولوژیکی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی که به صورت نظام‌مند حملات ضد کمونیستی وسیعی را ترتیب می‌دادند و داستان‌های پراشک و آه درباره انقلاب فرهنگی چین منتشر می‌کردند و در آن‌ها انقلاب فرهنگی چین را به یک امر وحشت‌انگیز و رهبران انقلابی را به هیولا تشبیه می‌کردند، روحیه عمومی و فرهنگ کلی شروع به تغییر کرد. ببینید این پاتک‌ها همگی هدفشان تضعیف و تحریف انقلاب و کمونیسم است و بله ده‌ها سال است که این ضد حمله‌ها ادامه دارد و مردم بسیاری که زمانی درک بهتری داشتند را تحت تأثیر قرار داده است. بسیاری از کسانی که با این نوع تبلیغات ضد کمونیستی مواجه می‌شوند، تا حد زیادی بدون چون و چرا و بدون اینکه فاکت‌ها و واقعیت را بررسی کنند آن‌ها را قبول می‌کنند و با این کار در واقع به جهان‌بینی امیدوارانه‌ای که زمانی داشتند پشت می‌کنند. بسیاری از «دهه‌ شصتی‌ها» (نسل دهه ۱۹۶۰) آخر کار به آدم‌های بسیار بدبینی تبدیل شدند. بسیاری از آن‌ها در ابتدا درکی رومان‌تیزه از مردم قشرهای پایین جامعه داشتند. تصور می‌کردند تحت ستم‌ترین افراد جامعه، باید دارای بهترین کیفیت‌ها هم باشند، گویی که معصوم و مقدس هستند. ولی وقتی واقعیت پیچیده این مردم را کشف کردند و اینکه آدم‌ها زندگی‌های پیچیده‌ای دارند و همه آن‌ها معصوم

و مقدس نیستند دچار سردرگمی شدند. در واقع، این مسئله بسیاری از افراد پیشرو و حتی انقلابی، به ویژه آنان که از اقشار میانی جامعه بودند را دچار سردرگمی کرد. آن‌ها روش علمی به کار نمی‌بردند. آن‌ها امور را با روش علمی و ماتریالیسم کافی بررسی نمی‌کردند. در نتیجه، دیگر قادر نبودند زیبایی طبقات تحتانی و پتانسیل این مردم را ببینند. فیلم معروف «The Big Chill» («زمستان بزرگ») نقطه عطفی را در فرهنگ نشان می‌دهد. این فیلم، عده‌ای از لیبرال‌های دهه ۶۰ را نشان می‌دهد، کسانی که زمانی بخشی از گروه‌های دانشجویی مترقی و جوانان رادیکال هنجارشکن بودند. در خلال سال‌های بعد، این افراد مایوس شدند، از درِ ضدیت با توده‌های مردم قشر پایین جامعه در آمدند، از آنان منزجر شده و نگاهشان به این مردم آن شد که اینان مشتی مجرم گناهکار و

فاسد هستند. وقتی آدم فاقد علم باشد، چنین بلایی بر سرش می‌آید! آن‌ها از رمانتیزه و ایده‌آلیزه کردن طبقات تحتانی جامعه و آنان را فرشتگان آسمانی دیدن به فرو کاستن آن‌ها به مشتی جان‌بی‌چهره که از انسانیت تهی هستند و باید از آن‌ها ترسید و بیزار بود در غلتیدند. این شیوه فکر کردن - نوعی جو ناسالم - ده‌ها سال است که یک معضل بوده است. و نهایتاً اینترنت هم عرصه وسیع‌تری برای گسترش و تقویت این بدبین‌ها و نفرت‌پراکنی‌های مجازی فراهم کرده است. اینترنت مکانیسمی برای دامن زدن به این فرهنگ عمومی خرد کردن دیگران فراهم کرده به طوری که افراد از فاصله دور و ایمن، اغلب به صورت ناشناس و بدون اینکه برای صدماتی که وارد می‌کنند احساس مسئولیت کنند و حساب پس دهند، این کار را می‌کنند. فضای مجازی تبدیل به جایی شده است که افراد می‌توانند پشت آن پنهان شوند، در خانه در حالی که لباس خوابشان را تن کرده‌اند ساعت‌ها کامنت‌ها و اظهارنظرهای بدبینانه بنویسند و دیگران را خرد و تحقیر کنند و این کاری است که خیلی‌ها می‌کنند. کسانی که وقتشان را صرف این کار می‌کنند، وضعیت زشت و زنده‌خودشان را برملا می‌کنند. آن‌ها از خیال‌پردازی تهی هستند و فاقد وجدان اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی هستند. و درباره آن کسانی که زمانی عقاید بهتری داشتند، این مسئله نشانگر دست کشیدن آن‌ها از تلاش برای ساختن یک دنیای بهتر است. به نظر من این بخشی از شکل‌گیری وضعیت جاری است.

سؤال: چرا بعضی‌ها با افق یک انقلاب واقعی مشکل دارند - یک درک ماتریالیستی و پایه‌مادی آن؟

اسکای بریک ادامه می‌دهد: اما مؤلفه‌های دیگری هم وجود دارند. منظورم این است که وقتی پای باب آواکیان به میان می‌آید، مشکل عمده این است که خیلی ساده بسیاری حتی با آثار وی مواجه هم نشده‌اند. در میان مردم، آن‌ها که اصولی هستند و صداقت دارند گذشته از اینکه از چه زمینه‌ای می‌آیند، وقتی به طور جدی با آثار آواکیان آشنا می‌شوند، مثلاً فیلمی می‌بینند، به سخنرانی گوش می‌کنند، کتابی می‌خوانند یا هر چیز دیگری، احتمال اینکه تحت تأثیر قرار بگیرند بیشتر از آن است که تحت تأثیر قرار نگیرند. آن‌ها ممکن است اختلاف‌نظرهایی داشته باشند یا با همه چیز موافق نباشند ولی متوجه می‌شوند که پای امری جدی در میان است که ارزش دارد آدم به آن بپردازد. ولی کسانی که حمله می‌کنند و نفرت پراکنی می‌کنند اغلب حتی زحمت شروع مطالعه آثار باب را هم به خودشان نمی‌دهند.

خوب چرا وضع این‌طور است؟ یک بخش مهمش مربوط به این است که جامعه به طبقات اجتماعی مختلف تقسیم شده است. وقتی که ما به یک جامعه کاملاً کمونیستی در سراسر کره زمین دست پیدا کردیم، همه این تقسیمات طبقاتی را محو خواهیم کرد و به ورای این تقسیم طبقاتی خواهیم رفت. ولی تا قبل از آن، جوامع همچنان به طبقات مختلف تقسیم می‌شوند. در جامعه‌ای مثل ایالات متحده، شما یک قشر بسیار کوچک از سرمایه‌دار - امپریالیست‌ها را دارید که در صدر جامعه

چیزی به اسم انتخابات حقیقتاً آزاد در چنین جامعه‌ای وجود ندارد. نامزدها حتی اگر بینشان اختلافاتی باشد، بر طبق اینکه چقدر قواعد بازی را، عمدتاً به نفع سرمایه‌داران، اجرا می‌کنند، انتخاب می‌شوند. از این جهت همه آن‌ها در یک جبهه قرار دارند. سرمایه‌داران، نهادهای بزرگ را کنترل می‌کنند، دولت را کنترل می‌کنند، دادگاه‌ها را کنترل می‌کنند، پلیس و نیروهای مسلح و تمامی مجریان این نظام را کنترل می‌کنند. بنابراین آن‌ها یک طبقه کوچک ولی بی‌شک بسیار قدرتمند و غالب در جامعه هستند.

نشسته‌اند و این نظام را به نفع خودشان اداره می‌کنند. آن‌ها این نظام را با کنترل کردن تمامی نهادهای مهم جامعه از جمله سازمان‌های دولتی اداره می‌کنند. به همین دلیل است که انتخابات چنین نمایش مضحکی است. چیزی به اسم انتخابات حقیقتاً آزاد در چنین جامعه‌ای وجود ندارد. نامزدها حتی اگر بینشان اختلافاتی باشد، بر طبق اینکه چقدر قواعد بازی را، عمدتاً به نفع سرمایه‌داران، اجرا می‌کنند، انتخاب می‌شوند. از این جهت همه آن‌ها در یک جبهه قرار دارند. سرمایه‌داران، نهادهای بزرگ را کنترل می‌کنند، دولت را کنترل می‌کنند، دادگاه‌ها را کنترل می‌کنند، پلیس و نیروهای مسلح و تمامی مجریان این نظام را کنترل می‌کنند. بنابراین آن‌ها یک طبقه کوچک ولی بی‌شک بسیار قدرتمند و غالب در جامعه هستند.

در لایه پایین جامعه، مردمی را داریم که پرولتاریا خوانده می‌شوند. کسانی که مالکیت ابزار تولید را ندارند، مردمی که صاحب زمین، کارخانه و... نیستند، تنها چیزی که دارند نیروی کارشان است. نیروی کاری که باید به سرمایه‌داران بفروشند تا بتوانند زندگی کنند و زنده بمانند. در جامعه آمریکا این طبقه، نه فقط شامل سیاهان و قهوه‌ای‌ها بلکه شامل سفیدهای فقیر زیادی هم می‌شود. ولی بخش بسیار بزرگی از این طبقه را سیاهان، لاتینوها و مردم دیگر ملل تحت ستم تشکیل می‌دهد. این طبقه گروه بزرگی از مردم را در برمی‌گیرد. افراد زیادی هستند که بیکار

هستند، تعداد زیادی از آن‌ها کم و بیش بیکاران دائمی هستند، عده‌ای هم هستند که مدام بیکار می‌شوند. یک گروه بسیار بزرگ از مهاجران هم هستند که از مکزیک و سایر کشورها وارد می‌شوند، کسانی که در نتیجه کارکرد نظام امپریالیستی و ویران و غارت شدن کشورشان توسط امپریالیست‌ها از کشورشان رانده شده و در جستجوی شغل و معیشت به آمریکا می‌آیند. شمار بسیار بالایی از این افراد نیز جزو طبقات تحتانی ستمدیده و پرولتاریا محسوب می‌شوند. چه افراد این طبقه در تمامی اقشار تحتانی آن، این‌ها بدانند یا ندانند، چه با آن موافق باشند چه نباشند، منافع عینی آن‌ها در این است که جامعه کاملاً و بنیاداً دگرگون شود و این فقط از طریق یک انقلاب حقیقی ممکن می‌شود. انقلابی که پایه‌های یک جامعه کاملاً متفاوت

را پی می‌ریزد، جامعه‌ای که دیگر به استثمار و ستمی که اغلب جوامع اکنون از آن در رنج هستند اجازه بروز نمی‌دهد.

ولی در کشوری مثل آمریکا (در اینجا باز به فرهنگ لیچارگویی باز خواهیم گشت) یک طبقه میانی بسیار وسیع وجود دارد، اقشاری که مابین مردم تحتانی جامعه و قشر نازک ممتاز فرادست جامعه که همه چیز را کنترل می‌کند، قرار دارد. این میانی‌ها همان کسانی هستند که مارکسیست‌ها به آن‌ها خرده‌بورژوازی می‌گویند، به این خاطر که بورژواهای کوچکی هستند، آن‌ها مانند بورژواهای بزرگ که همه چیز را می‌چرخانند، قدرتمند نیستند. این اقشار میانی واقعاً اداره چیزی را در دست ندارند. ممکن است فکر کنند چیزی را اداره می‌کنند، ممکن است فکر کنند آزادانه می‌توانند بر جریان امور تأثیر بگذارند ولی در حقیقت آن‌ها هیچ قدرتی از خودشان ندارند. ولی در هر حال این افراد در جامعه در جایگاهی هستند که چند درجه از جایگاه اقشار تحتانی جامعه بالاتر است. گرچه ممکن است مشکلاتی هم در زندگی‌شان وجود داشته باشد اما به‌طور کلی از یک زندگی مرفه و ممتاز بهره‌مند هستند.

مسئلاً همه افراد این طبقه یک شکل واحد ندارند. هیچ طبقه‌ای این‌گونه نیست. همیشه در هر طبقه‌ای افراد بسیار متفاوتی با دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. خوب شما ممکن است در تحت ستم‌ترین طبقات جامعه به دنیا آمده باشی و یک عوضی تمام عیار باشی یا ممکن است در خانواده از طبقات ثروتمند حاکمه به دنیا آمده باشی و انسان روشنی باشی. شرایط خاصی که یک فرد در آن به دنیا می‌آید تعیین‌کننده طرز فکر نهایی آن فرد نیست. وقتی که من درباره طبقات صحبت می‌کنم، درباره الگوهای عمومی صحبت می‌کنم. ولی در میان اقشار میانی، در میان خرده‌بورژواها این یک فاکت است که جایگاه بینابینی آن‌ها در جامعه مبنای مادی دارد، به ویژه در میان اقشار تحصیل‌کرده‌تر، روشنفکرتر، به اصطلاح افراد مترقی، لیبرال یا هراسم دیگری، تعداد زیادی از افراد این طبقه هستند که از ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که در جامعه هست منزجر باشند. آن‌ها ممکن است به مبارزات علیه حبس دسته‌جمعی یا خشونت پلیس بپیوندند یا برای حق سقط‌جنین مبارزه کنند یا ممکن است جنگ‌های امپریالیستی در خاورمیانه را محکوم کنند و تعداد بسیاری زیادی از آن‌ها به شدت نگران غارت و نابودسازی محیط‌زیست هستند، تعدادی از آن‌ها عمیقاً نگران‌اند چه بلایی دارد سر محیط‌زیست می‌آید.

بنابراین عده‌ای از افراد طبقه متوسط هستند که واقعاً نسبت به وضعیت امور انتقادات جدی دارند.

ولی «از اوضاع موجود راضی نبودن» دقیقاً به معنای فهمیدن ضرورت تغییرات بنیادی یا گرایش در این راستا نیست. این افراد اغلب شبیه آدم‌هایی هستند که اسکیزوفرنی دارند. بعضی از آن‌ها ممکن است بگویند در پی تغییرات رادیکال هستند و بعضی از آن‌ها حتی ممکن است بگویند خواستار یک جور انقلاب هستند. ولی سر بزنگاه که می‌شود، یک جورهایی در موقعیت بینابینی خودشان گیر می‌کنند، چرا که از یکسری امتیازاتی که جامعه کنونی به آن‌ها می‌دهد بهره‌مند هستند. مثلاً ممکن است از سطح معیشت بالایی برخوردار باشند و بتوانند نیازهای بچه‌ها یا سایر اعضای خانواده‌شان را تأمین کنند. ممکن است بتوانند به تعطیلات بروند یا در ویلاهای خوبی زندگی کنند، ممکن

است شغلشان را دوست داشته باشند و حقوق خوبی برای شغلشان بگیرند. خوب آیا این افراد واقعاً می‌خواهند کشتی که بر آن سوارند را سوراخ کنند؟ مسئله این است که این افراد حتی اگر از ته قلب و صادقانه از ظلم و ستمی که کاپیتالیست‌ها بر مردم روا می‌دارند، نفرت داشته باشند، بازهم زندگی خودشان یک حدی از نظم و ثبات را دارد. خوب، بگذارید این‌طوری بگویم، سرشت بهترشان، جنبه نیکوتر وجودشان، آرزوی جامعه بهتری را دارد.

اما!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!(خنده) شاید در زندگی روزمره‌شان، اوضاع آن‌قدرها هم برایشان بد نیست. این جور می‌شود که وقتی که پای تغییرات رادیکال و انقلابی به میان می‌آید، آن‌ها شروع می‌کنند به اینکه به هرچ‌ومرچ فکر کنند، به رنج کشیدن و مردن آدم‌ها فکر کنند. و راجع به مسئله خشونت و خشونت انقلابی دچار همه جور نظریات عجیب‌وغریب می‌شوند. ببینید، مسئله خشونت، مسئله امروز جامعه ما نیست ولی یک انقلاب واقعی همان‌طوری که مائو گفت، مجلس مهمانی نیست. وقتی به مرحله عملی انقلاب برسیم، بله جنگ خواهد بود، مردم خواهند مرد.

ولی اگر از منظر مردم ستمدیده در لایه‌های تحتانی جامعه به اوضاع نگاه کنیم، بله همین الان هم خشونت بسیار زیادی در جریان است، خشونتی که مردم دائماً قربانی آن می‌شوند. همین الان هم در خیابان‌ها جوی خون جاری است. همین الان هم استخوان‌ها در حال خرد شد هستند

مردم رنج خواهند کشید.

بر فراز موج نوین کمونیسم

گزیده نوشته‌های امیر حسن پور،
انتشارات حزب کمونیست ایران
(مارکسیست لنینیست مائوئیست)، ۱۳۹۶

دکتر امیر حسن پور، استاد دانشگاه، فعال سیاسی، و پژوهشگر آثار مختلفی به زبان‌های انگلیسی، کردی و فارسی در مورد مبارزه طبقاتی نگاشته است. او در دانشگاه‌های ویندزر و کنکوردیای کانادا به تدریس و پژوهش مطالعات ارتباطی پرداخته و در دانشگاه تورنتو استاد دپارتمان مطالعات خاورمیانه بوده است. از جمله آثار ایشان کتاب *ناسیونالیسم و زبان در کردستان ۱۹۱۸-۱۹۸۵* (به انگلیسی) و *سه دهه بیک‌خه بات له پیناوی زمانی کوردیدا* (به کردی) است. از وی همچنین نوشته‌های گوناگونی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی زبان، تئوری مارکسیستی، مطالعات رسانه‌ای، سنن شفاهی و نوشتاری، ناسیونالیسم، ژنوسید و تاریخ منتشر

ولی اگر از منظر مردم ستمدیده در لایه‌های تحتانی جامعه به اوضاع نگاه کنیم، بله همین الان هم خشونت بسیار زیادی در جریان است. خشونتی که مردم دائماً قربانی آن می‌شوند. همین الان هم در خیابان‌ها جوی خون جاری است. همین الان هم استخوان‌ها در حال خرد شدن هستند. همین الان هم روح و روان مردم در اختناق است. به‌طور روزمره و در ابعاد عظیم در این کشور و در سراسر دنیا این واقعیت زندگی مردم طبقات تحتانی است. ببینید! مردم تحتانی جامعه خیلی دغدغه و نگرانی ذهنی ندارند که هنگام سر رسیدن انقلاب یا در پاسخ به جنبش‌های مقاومت، اعتراضات و غیره چقدر هرج و مرج و بی‌نظمی و تشنجات اجتماعی بروز خواهد یافت. چون که تحت این نظام آن‌ها پیشاپیش، به‌طور دائم در زندگی روزمره آن را تجربه می‌کنند. مردم اعماق جامعه سؤالشان بیشتر این است که آیا ما واقعاً می‌توانیم در چنین انقلابی پیروز شویم یا خیر. آدم‌ها شجاعانه مبارزه خواهند کرد و فداکارهای زیادی خواهند کرد ولی هیچ‌کس نمی‌خواهد به سختی بجنگد فقط برای اینکه شکست بخورد و در هم کوبیده شود و کار به جایی نرسد. پس سؤال این است که آیا واقع‌بینانه امکان پیروزی هست؟ جامعه جدید چه شکلی خواهد بود؟ متحدان ما چه کسانی خواهند بود؟ آیا آخر کار به ما خیانت می‌شود؟ یکسری سؤالات بسیار جدی هست که افراد طبقات تحتانی جامعه بیشتر تمایل دارند که آن‌ها را مطرح کنند.

ولی افراد اقشار میانی بیشتر حالتشان این‌گونه است، «خوب، حتماً معلومه که یک جور جامعه جدید می‌خواهیم... ما تغییرات بزرگ می‌خواهیم... ولی خوب یک جورهایی هم نمی‌خواهیم» (خنده)! این‌ها در میانه جامعه هستند. البته یکسری از آن‌ها هم نهایتاً از سردرگمی و اسکیزوفرنی خودشان را رها می‌کنند و زندگی خودشان را وقف خدمت کردن به مردم می‌کنند. کمونیست‌ها و انقلابیون زیادی هستند که از این اقشار برخاسته‌اند، به ویژه از میان دانشجویان و اقشار تحصیل کرده. انقلاب بدون این افراد و بدون نقشی که بازی می‌کنند و خدماتی که ارائه می‌دهند امکان‌پذیر نخواهد بود.

ولی از سوی دیگر، افرادی هستند که فلسفه‌بافی می‌کنند، افرادی که دوست دارند به صورت انتزاعی درباره تغییرات رادیکال یا حتی انقلاب صحبت کنند، ولی در عمل از افق یک انقلاب واقعی می‌هراسند و از آن بیزارند. این افراد یک فضایی برای خودشان دست‌وپا کرده‌اند، یک جور جایگاهی به عنوان «منتقدان دائمی»، کسانی که به عنوان «مخالفتان وفادار» رام و اهلی همیشه در محدوده مرزهای نظام کار می‌کنند، و تا حدی از کارکردهای نظام انتقاد هم می‌کنند ولی هیچ‌وقت حاضر نیستند که به پای چالش کشیدن نظام بروند و یا با آن مخالفت اساسی کنند. این افراد خواهان یک انقلاب واقعی نیستند. به همین دلیل هم به صورت جدی درگیر مسائل استراتژی انقلابی و فرصت‌ها و اینکه یک انقلاب واقعی چه الزاماتی دارد نمی‌شوند. و به ویژه نمی‌خواهند ببینند آدم‌های زیاد دیگری خیلی جدی درگیر این مسائل بشوند. چون که بحث گسترده بر سر این نوع مسائل و درگیر شدن با آن‌ها «اعتبار» این افراد را زیر سؤال می‌برد. و کلاً زیرپای موقعیتی را که این افراد برای خود درست کرده‌اند خالی می‌کند؛ موقعیتی که هیچ‌وقت بیش از «منتقدینی» که نهایتاً خودشان را به حفظ وضع موجود متعهد کرده‌اند نیست. و هر زمان پای لیچارگویی و حملات کینه‌توزانه وسط می‌آید، اغلب اوقات این جور آدم‌ها جزو بدترین‌ها هستند. به ویژه وقتی حملاتشان متوجه باب آواکیان است که خودش را وقف یک انقلاب واقعی کرده و فعالانه برای رهبری کردن مردم در این جهت کار می‌کند. ●



گردیده است. حسن پور در حال حاضر مشغول تالیف کتابی در مورد خیزش دهقانی ۱۳۳۱-۱۳۳۲ در مکریان است.

درباره کتاب

«کمون پاریس» (۱۸۷۱) اولین تلاش عظیم بشر برای رهایی از نظام سرمایه‌داری بود و با پیروزی انقلابات کمونیستی در روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۴۹) مرحله‌ی جدیدی در تاریخ دنیا شروع شد: پایه‌ریزی سنگ‌بنای جامعه‌ای فارغ از استثمار و ستم. اما با وجود دست‌آوردهای مهم این انقلابات در گسست از جامعه‌ی طبقاتی، سرمایه‌داری ابتدا در شوروی (۱۹۵۶) و بعد در چین (۱۹۷۶) احیا گردید و به این ترتیب موج اول انقلابات کمونیستی به پایان رسید.

همان‌قدر که پیروزی انقلابات کمونیستی در قرن بیستم دنیا را تکان داد و همه جا مبارزه علیه دنیای کهن را شکوفا کرد، شکست آن‌ها به هجوم وسیع سیاسی و ایدئولوژیک و تبلیغاتی بورژوازی علیه کمونیسم و هر چشم‌انداز آزادی‌خواهانه دامن زد. بورژوازی فاتحانه شکست کمونیسم و بقای سرمایه‌داری را «پایان تاریخ» اعلام کرد.

در صفوف کمونیست‌ها سه گرایش، خط یا رویکرد در برخورد با شکست شکل گرفت. یک گرایش تجربه‌ی قرن بیستم را کاملاً مثبت، درخشان و عاری از هر عیب و نقص می‌داند و دفاع از آن را وظیفه‌ی کمونیست‌ها و چپ می‌شمارد. گرایش دوم معتقد است این انقلابات ربطی به سوسیالیسم و اندیشه‌ی مارکس نداشتند، خیلی زود از آن دور شدند، یا با آن بیگانه شدند. گرایش سوم جمع‌بندی از دست‌آوردها و شکست‌های موج اول انقلابات کمونیستی و ارائه‌ی «سنتز نوینی» است که آغاز موج دوم انقلاب را میسر می‌کند. این سنتز را باب آواکیان، رهبر «حزب کمونیست انقلابی آمریکا»، در سه دهه‌ی اخیر، در جریان مهم‌ترین مبارزات تئوریک و سیاسی در جنبش کمونیستی، تدوین کرده است. «سنتز نوین» علت اصلی احیای سرمایه‌داری را عدم توازن قوا، به نفع بورژوازی، به حساب می‌آورد اما اشتباهات و کمبودهای رهبران جنبش پرولتری در زمینه‌ی شناخت‌شناسی، روش‌شناسی و پراتیک را نیز مد نظر قرار می‌دهد. این سنتز تنها بسط و گسترش چارچوب مارکسیسم مارکس و انگلس و تکامل آن توسط لنین و مائو نیست، بلکه شامل گسست‌هایی از آن نیز می‌شود.

گزیده نوشته‌های رفیق امیر حسن پور که در این کتاب جمع‌آوری شده‌اند مطالب گوناگونی را بررسی می‌کنند اما آنچه همه‌ی آن‌ها را رقم می‌زند تلاش او برای دوری از گرایش اول و دوم و روی آوردن به گرایش سوم است. او معتقد است که بدون «سنتز نوین»، بدون شروع موج نوین انقلابات کمونیستی، نمی‌توان شکست را به پیروزی تبدیل کرد و به تغییر بنیادین جهان پرداخت.

لیست نوشته‌ها:

این کتاب در ۳۶۲ صفحه توسط نشر حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) در اردیبهشت ۱۳۹۶ / آوریل ۲۰۱۷ منتشر شده است و از هم‌اکنون در سایت آمازون آمریکا (در آدرس <http://8JBpp5l/http://a.co>) و آمازون اروپا قابل خریداری است. کتاب «بر فراز موج نوین کمونیسم» شامل ۸ مقاله و ۷ مصاحبه است که در ذیل

چهار عنوان اصلی («انقلاب و کمونیسم»، «جنبش دانشجویی و جنبش زنان»، «مساله ملی و جنبش ملی»، و «دایاسپورا، شناخت علمی») قرار گرفته‌اند. کتاب با مقدمه ناشر شروع می‌شود که جایگاه نویسنده و نوشته‌ها را در مبارزه بر سر گذشته و حال و آینده جنبش کمونیستی ترسیم می‌کند. دو اثر انقلابی کمونیست علیرضا نابدل (شعر «کوردستان»، و «آقای پان» و احوالاتش) نیز به ضمیمه فصل ۳ بازنشر گردیده‌اند.

فهرست مطالب:

مقدمه ناشر، حزب کمونیست ایران
(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

انقلاب و کمونیسم

۱. بر فراز موج نوین کمونیسم
۲. انقلاب یا وضع انقلابی
۳. علیرضا نابدل: آذربایجان و کردستان دیروز و امروز
پیوست ۱: شعر «کوردستان»، اثر علیرضا نابدل
پیوست ۲: «آقای پان» و احوالاتش»، اثر علیرضا نابدل
۴. دموکراسی و خشونت
۵. در مورد سی و دومین سالگرد قیام سربداران در آمل
۶. واقع بین باش، آن‌چه را ممکن نیست طلب کن!

جنبش دانشجویی و جنبش زنان

۷. چشم‌انداز رهایی زنان، با نگاهی به تجربه کوبانی
۸. جنبش دانشجویی در خارج از کشور و تجربه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

مسئله ملی و جنبش ملی

۹. ملت، مسئله ملی و جنبش‌های ملی کردستان
۱۰. حق تعیین سرنوشت و مقوله جدایی‌طلبی در ایران و کانادا
۱۱. پیرامون تحولات اخیر در کردستان شمالی و پروژه سازش پ.ک.ک و دولت ترکیه
۱۲. مصاحبه درباره رفتارندوم «استقلال رسمی کردستان عراق»
۱۳. در آستانه صدمین سالگرد ژنوسید ملت‌های ارمنی و آشوری: «علائم اخطار اولیه» پاکسازی قومی در ایران

دایاسپورا، شناخت علمی

۱۴. تبعید و تکنولوژی ارتباطات
۱۵. بحثی درباره شناخت علمی، خرافات و علم‌ستیزی •